

سرمقاله

سرنوشت نامعلوم قانون کار

پس از ۷ سال کشمکش و درگیری، پنجمین روایت قانون کار در جمهوری اسلامی هم نتوانست از موانع «شرعی» و «قانونی» شورای نگهبان عبور کند و دست اندر کاران رژیم ناگزیر قانون مورد بحث را جهت داورى به شورای تشخیص مصلحت حواله دادند. قانونی که هم اینک قرار است توسط شورای تشخیص مصلحت مورد بررسی قرار گیرد، پیش تر از این نیز در سال ۶۷ به علت عدم توافق مجلس و شورای نگهبان به همین مرجع فرستاده شده بود، اما شورای تشخیص مصلحت پس از ماه ها بدون آنکه سرانجام خود قادر به تصمیم گیری نهایی باشد، از شورای نگهبان و مجلس خواسته بود تا با توافق یکدیگر قانون مورد بحث را اصلاح کنند. اما این بار نیز چون همه ۷ سال گذشته هیچ مجزّه ای به وقوع نپیوست و طرفین از مواضع خود عقب ننشستند.

مساله لایحه قانون کار، کشدارترین درگیری است که میان مجلس و شورای نگهبان در جریان است. از سرنوشت قانون اول معروف به قانون ترکیبی همگی اطلاع داریم. قانونی که برای شورای نگهبان بسیار هم «شرعی» بود بر اثر واکنش خشمگین صدها هزار کارگر، به ناگزیر کنار گذاشت و از آن پس این شورای نگهبان است که زیر بار روایت های بعدی قانون کار که بر آنها تلاش شده بود، حداقل حقوق مشاغل در صورت بین الصلحی و یا دستاوردهای کارگران در قانون کار زمان شاه رعایت شود، نمی رود. حتی در سال های پیش فشارهای شخص خمینی نیز نتوانست شورای نگهبان را وادار به عقب نشینی نماید، زیرا شورای نگهبان از جمله با استناد به بسیاری از نقطه نظرهای فقهی خود خمینی و سایرین، اطمینان بسیاری از حقوق ابتدائی و شناخته شده امروز به کارگران را غیرشرعی قلمداد می کند.

بحران قانون کار نشانه ای آشکار از بن بست رژیم در قانونگذاری در کلاف سردرگم مجلس، شورای نگهبان، شورای تشخیص مصلحت، رهبری و... است. بن بست میان آنچه که فقه پیش از هزار سال پیش می گفته است و الزامات اداره یک جامعه در آخرین دهه قرن بیستم، واقعیت این است که شورای نگهبان، در مجموع صرفنظر از اینکه به طور واقعی طرفدار چه نوع نظام سرمایه داری و چه نوع رابطه ای میان کارفرما و کارگر باشد، در پشت احکام فقهی ای سنگر گرفته است که تا امروز برای مقامات درجه اول رژیم و حتی بقیه در صفحه ۲

تظاهرات خانواده‌های زندانیان سیاسی و مردم

بسیار به تظاهرات زندان. هم زمان در خارج از کشور نیز سازمانهای سیاسی ایرانی و تشکلهای دمکراتیک، فعالیت های وسیعی را در رابطه با سفر این هیات، مساله نقض خشن حقوق بشر در ایران و وضعیت نگران کننده زندانیان سیاسی انجام دادند.

بقیه در صفحه ۴

سفر هیات نمایندگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به تهران، مساله حقوق بشر به ویژه وضعیت زندانیان سیاسی در ایران را بار دیگر به صورت برجسته ای در صدر اخبار کشور قرار داد. براساس اطلاعات رسیده از ایران، در جریان این سفر، هزاران تن از خانواده های زندانیان سیاسی و مردم با ابتکار شجاعانه ای،

التزام به ولایت فقیه، با تطمیع و تهدید

بخشی از این سیرک بزرگ، دهه فجر خواهد بود. این درحالیست که هنوز آگهی های «بیعت مجدد» با «بیانات توراتی» رهبر فعلی مربوطه، در گوشه و کنار مطبوعات رژیم به چشم می خورد و حتی بقیه در صفحه ۲

شدت و سرعت حوادثی که بر رژیم جمع اسلامی می گذرد و گستردگی نبرد چنانچه ای که جناح های مختلف حکومتی را در هرکوی و برون به جان هم انداخته است، شاید در تاریخ ده ساله حکومت آخوندها، کم سابقه باشد. این روزها که گردانندگان رژیم، با تشکیل هفت هزار ستاد روستائی، ۶۵۰ ستاد شهری و ۱۷۲ ستاد فقط برای شهر تهران مشغول تدارک سالروز انقلاب بهمن هستند، از افشاکردن این نکته خود داری نمی کنند که گویا «عده ای نا آگاه و مغرض» درباره دهه فجر به شایعه پراکنی پرداخته و به مناسبت «ارتحال» خمینی، برگزاری این مراسم را تکذیب کرده اند!

از این روست که ستاد مرکزی دهه فجر، به کوری چشم مغرضین، مصاحبه و تبلیغ و سر و صدا راه انداخته، تا به همه بفهماند که مراسم امسال را حتی باشکوه تر برگزار خواهند کرد و نیم میلیون پوستر تبلیغاتی برای تزئین خیابان ها تدارک دیده اند! دوباره نویسی شعارهای روزهای انقلاب بر دیوارهای شهرها، برگزاری سمینار «جهانی» بررسی اندیشه های «امام خمینی»، کنگره نهادهای انقلابی، راهپیمائی ۲۲ بهمن، تجدید میثاق با «عارف الفقها و فقیه العرفاء!» و غیره و غیره

در این شماره

ژئید فردگرایی سازش ناپذیر

صفحه ۱۴

درحاشیه نامه ر. علی کشتگر

صفحه ۲۷

اوجگیری بحران ملیتها در شوروی

صفحه ۲۴

شعر در زمانه عسرت

صفحه ۱۳

بحث های تدارکاتی کنگره دوم حزب دمکراتیک مردم ایران

لنینیسم و دمکراسی صفحه ۱۶

...التزام به ولایت فقیه

ولایتی را مورد سؤال قرار داده بودند در جلسه ۱۲ دیماه حسابی او را پیچاندند و از شدت حملات خود هیچ کم نکردند. حوادث روزهای بعد نشان داد که لحن بسیار شدید خامنه ای علیه کسانی که وی آنها را «آدم های بی مسئولیت» نامیده است، به احتمال زیاد نگرانی بسیاری از نمایندگان مجلس را نسبت به حوزه اقتدارشان در مجلس برانگیخته است، به طوری که وقتی ۱۲ نفر از نمایندگان نامه ای را امضا کردند که در آن بدون قید و شرط از رهبری خامنه ای و «اطاعت» از فرامین وی نام برده شده بود، موج جدیدی از مخالفت علیه این نامه گسترش یافته و در جریان ۲-۳ روز بحث های درونی و خصوصی، سرانجام منتهی به امضای ۲۱ نفر شد که گرچه مقدمتاً به ستایش از ولی فقیه و اعلام وفاداری و غیره پرداخته است، با اینحال پس از این تعریف و تمجیدها تصریح کرده است که «بعد از ولایت فقیه» و «در رأس» همه ارکان جمهوری اسلامی، مجلس قرار دارد که «در قانون اساسی، حدود ۴۰ اصل، مختص حقوق و اختیارات آن است» و سپس لیست مفصلی از بیانات خمینی را در توصیف مجلس ردیف کرده و آن را «مرکز همه قدرت ها و قانون ها» نامیده است. در همین نامه است که طبق قانون اساسی، مجلس را «در مقابل کل ملت» مسئول قلمداد می کنند و «حق اظهار نظر در تمام مسائل داخلی و خارجی کشور» را از حقوق اولیه آن شمرده تأکید می کند که «می تواند از رئیس جمهوری و هیات وزیران و هر یک از وزراء سؤال و استیضاح نماید».

نامه آنگاه به سبک آخوندها مقدار زیادی قربان صدقه ولایت فقیه می رود و سرانجام حرف حسابیش را می زند: «مجلس شورای اسلامی، باتوجه به مسئولیت سنگینی که در نظام اسلامی به عهده دارد و برای حفظ کیان اسلامی و مصالح عامه، نمی تواند از اعمال نظارت و مراقبت دقیق و جدی، چشم پوشی نموده و اشرافی به آنها نداشته باشد».

درمجلس نیز درگیری شدت بیشتری پیدا می کند. سیدمحمد رضوی یزدی، نماینده یزد ضمن مقایسه پیغمبر با حضرت علی، تصریح می کند که حضرت علی «غلام و شاگردی از شاگردان رسول الله» بوده و نمی شود «او را مساوی پیامبر اسلام بدانیم» او بلافاصله این مثال را به رابطه خمینی و خامنه ای وصل می کند و می گوید «بیانید برای اثبات ولایت، نفی نبوت نکنیم» و سپس با اشاره به شعار «الله اکبر، خمینی رهبر» می گوید:

«هیچ کلمه ای نمی تواند جای امام خمینی را بگیرد».

او سپس از خمینی نقل قول های متعددی می آورد که «مجلس در رأس همه امور است» و آنگاه یادآور می شود که خمینی هیچگاه اجازه نداد «که هیچ گروه سیاسی ایشان را در انحصار خود قرار دهد» و البته بلافاصله آرزو می کند که خامنه ای نیز «اختصاص به جناح خاصی نخواهند داشت».

های دار و دسته مخالف رفسنجانی، باعث شد تا نعلش چائوشسکو، از خیابان های بوخارست به وسط مجلس شورای اسلامی کشیده شود و بر سر اینکه چرا دولت رفسنجانی در آخرین روزهای حکومت دیکتاتور رومانی، از وی چنین گرم و صمیمانه پذیرایی کرده است، وزیر خارجه را استیضاح کنند. حتی بهانه تراشی ها کار را به آنجا کشانید که در مجلس، نامه معروف خمینی به گارباچف بازخوانی شد، از آن نتیجه گرفته شد که «امام» حوادث امروز رومانی را پیش بینی کرده بود و وزارت خارجه متهم شد که «به کشوری که در برابر فروپاشی مارکسیسم می خواست پایستد که کمک کرده است، تا حدودی که پیش بینی امام (ره) آنگونه که باید تحقق نیابد!!» (اطلاعات، ۱۲ دیماه).

گرچه درمقابل این حملات، وزیر خارجه يك بار در کمیسیون وزارت خارجه مجلس حضور یافت و توضیحات مفصلی داد، اما جواب ها «قانع کننده» به حساب نیامد و دوباره سروصدا علیه دولت رفسنجانی ادامه یافت.

چنین شد، که حمله متقابل خامنه ای اینبار با سازماندهی مفصل آغاز گردید و وی درنطق شدیداللحنی «افرادی را که با بهانه جوشی ها و جنجال آفرینی های گوناگون، مسئولان دیپلماسی کشور را مورد تهاجم قرار می دهند»، مورد حمله شدید قرار داد و مخاطبیتش را «چند نفر آدم بی مسئولیت» نامید و پرسید «مگر می شود... اجازه دهیم مسئولان دیپلماسی کشور مورد تهاجم افراد بی مسئولیت قرار بگیرند؟ مگر ما می گذاریم؟». بلافاصله ارکستر بزرگ و رهبری شده ای به صورت مقاله، بیانیه، قطعنامه، سخنرانی و خطبه های نماز جمعه درحمایت از خامنه ای و حمله به افراد «بی مسئولیت» هماهنگ شده و موضوع دفاع از ولایت فقیه به اصل ناموسی تمام ارگان های ریز و درشت حکومتی بدل گردید! ابتدا رفسنجانی که درتمام روزهای جنجالی خاموش بود به صحنه آمد و درجلسه هیات دولت نطق میسوطی کرد و در آن دولت را «مجری سیاست های مقام معظم رهبری» نامید و سپس به سبک ویژه خودش قدری هیژم به آتش ماجرا ریخت و اظهار تأسف کرد که «دراین دوسه روزه دیده شد بعضی ها قلب ایشان را مکر کردند و ما متأثریم و مایل نیستیم که کسانی که نظر رهبری را می دانند، حرکتی خلاف نظر ایشان انجام دهند». او اظهار امیدواری کرد که خشم رهبر «برای اولین بار و آخرین بار» باشد و «بعد از این افراد مواظب باشند و در محدوده نظرات رهبری حرکت کنند».

البته همه ارگان های مختلف انقلابی و غیرانقلابی، اتمه جمعه و مطبوعات و غیره هم تقریباً همین حرف را تکرار کرده و مشروعیت مجلس و بقیه نهادها را از وجود ولایت فقیه دانستند.

به نظر می رسد که جناح مخالف، از این تهدیدها خم به ابرو نیاورد و گروه ۸۴ نفره ای که

بقیه از صفحه ۱

قطعنامه راهپیمایی پرسرو صدای «طلایه داران عفاف» نیز، بیش از هرچیز براین تجدید بیعت با ولی فقیه تکیه دارد. بپهوه نیست که این روزها، هرسخنرانی «رهبر متضعفان جهان»، چه به مناسبت هفته زن، چه در دیدار با «مردم شهید پرور قم» به مناسبت ۱۹ دی، و به مناسبت های مختلف دیگر با شعارهایی نظیر «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها پمانده» و یا «ارزش مجلس ما، اطاعت از رهبری است» توأم می شوند. درواقع این نشانه هاخبر ازبقیایابی آخرین نبردی می دهند که از همان اولین روزهای دیماه آغاز شد و در این اولین روزهای بهمن اورنگاه جدیدی می جوید.

نعش چائوشسکو برسرمیدان

سیاست بازی آخوندها!

حالا دیگر همه می دانندکه چگونه بهانه جوشی -

بقیه از صفحه ۱ (..سرمقاله)

شخص خمینی در زمان حیات جای هیچ بحالت و اعمال نفوذی باقی نگذاشته است. چنتی در نماز جمعه تم از کارگران می خواهد که امضای شورای نگهبان را متهم به هوانداری از سرمایه داری نکند و بدانند که «هدف اعضای شورای نگهبان حفظ امانت الهی و قانون اساسی» است و «هدف شورای نگهبان حمایت از کارفرما و یا کارگر نیست». به عیارت روشنتر کسانی که با موارد ناواری ارتهای قانون کار مخالفند، درحقیقت با احکام شرعی مخالفند.

البته این نوع استدلالات برای بیش از سه میلیون کارگری که با خانواده های خود يك جمعیت ۱۵ میلیونی جامعه ایران را تشکیل می دهند، پیوزی را حل نمی کند. آنها درسال ۶۱ هم به خوبی می دانستند که قانون توکلی مو به مو مطابق احکام شرع است زیرا درفقه از حداقل دستمزد، تأمین اجتماعی، مرخصی سالانه، مرخصی ایام زایمان زنان، ممنوعیت کار کودکان، حداکثر ساعات کار و دیگر حقوق بدیهی کارگران خبری نیست. اما از آنها که این قانون با شرایط کار و زندگی کارگران پیوند خورده است، لذا درمخالفت قاطع باچنین تمایلات ارتجایی هیچ تردیدی هم به خود راه نداده اند. دامنه این مخالفت ها تشکل های رسمی و نیمه رسمی وابسته به رژیم در کارخانه هاراهم دربرمی گیرد. تظاهرات تعدادی از کارگران جنوب تهران دربرابر مجلس دررابطه با پلاتکلیف ماندن قانون کاروانعکاس آن درروزنامه جمهوری اسلامی نشانه های روشن این فشارها هستند.

بحران اقتصادی پیش ازهمه پردوش طبقه کارگر ایران سنگینی می کند که با دستمزد ناچیزی باید با غول گزانی، کمبود و بیگاری، دست و پنجه نرم کند. با دستمزد حداقل روزانه يك کارگر می توان فقط ۷۰۰ گرم برنج و یا ۲۰۰ گرم گوشت با ۲۰۰ گرم کره خرید. در چنین شرایطی بحرانی کارگران به چیزی کمتر از قانون کاری که بتواند حداقل تضمین های کار و زندگی را برای آنها تأمین کند، رضایت نخواهند داد و این را رژیم به خوبی می داند. حرکات

معتاق این پیام قلدرمناشانه، به نظر می رسد که نمایندگان، قدری ماست ها را کیسه می کنند، بلافاصله کلیات برنامه پنجساله «با رأی اکثریت قاطع برگزیدگان مردم» تصویب می شود و رئیس مجلس، درنطق پرشوری، تصریح می کند که «نمایندگان مجلس به تمام معنی مطیع ولایت فقیه و مقام رهبری هستند» و ادامه می دهد که حتی اگر در مواردی «مقام رهبری مصلحت مهمی را تشخیص دهند» نمایندگان مربوطه «اطاعت خواهند کرد» و «از حق قانونی خودبرای نظام و تداوم انقلاب اسلامی صرفنظر می کنند.» او یادآور می شود که این کار «امتحان هم مجانی است» و ما قول می دهیم که اطاعت کنیم «و به این بحثها خاتمه دهیم و همه درکنار هم راهمان را درمقابل اینهمه دشمنی ها و توطئه هائی که از بیرون می شود... ادامه دهیم.»

مسئلاً، رئیس مجلس، وقتی از دشمنی ها و توطئه ها صحبت می کند، خطایش به مردم ناخشنود و خشمگین ایران است که نه فقط از ویرانی فقر و رکود و فساد، بلکه از این خیمه-شب بازی تکراری و موهوع نیز، خسته شده اند.

اعتراضی و اعتراضی کارگران در چندین کارخانه تهران و جنوب رنگ های خطر اوچگیری مجدد جنبش اعتراضی کارگران را برای رژیم به صدا درآورده اند.

قانون کاری که از سوی شورای نگهبان تصویب شد، هنوز در موارد متعددی با یک قانون کار مترقی و حامی حقوق کارگران و زحمتمندان نامتعلقه جدی دارد. بده بستان های سال های اخیر میان مجلس و شورای نگهبان هر بار در جهت منفی یعنی کاستن از حقوق کارگران و دادن امتیاز به کارفرما عمل کرده اند. حتی در تلاش برای یافتن گریزگاههایی «شرعی» بخشی از وظایف کارفرمایان به مهد دولت گذاشته شده است. اما چیزی که در قانون کار بسیار مهم است، محروم کردن قانونی کارگران از حق ایجاد تشکل های صنفی مستقل است که درحقیقت به مثابه اصلی ترین تضمین اجرای هر قانون کار و حمایت از حقوق کارگران و پیشبرد مبارزه مطالباتی آنها به شمار می رود. رژیم تلاش می کند تشکلهای وابسته به خود مانند انجمنهای اسلامی و یا نهادهای تحت نظر مانند شورای اسلامی کار (که اساساً یک نهاد فئودال کاری است) را جانبدار تشکل های صنفی مستقل کارگران و زحمتمندان کند. از سوی دیگر مسکوت گذاشتن مسأله اعتصاب در قانون کار چیزی جز مخالفت با آن معنی نمی دهد. تأمین اجتماعی مورد نظر قانون کار و نیز مسأله اخراج کارگران به ویژه دروازه های کوچک با خواست های کارگران فاصله دارند.

برای رژیمی که خود را تنها طرفدار مستضمین آن هم نه در ایران که دوسراسر جهان قلمداد می کند، ناتوانی در تصویب یک قانون کار آن هم با این چهارچوب به دلایل «شرعی» و «غیرشرعی» بسیار پرمخاست. امروز کم و بیش در بسیاری از عرصه هائی که رژیم سعی در «اصلاح» امور دارد، با همین گریزها و موانع مواجه می شود. مسأله زنان، مسأله راه اندازی طرح های اقتصادی، ارتباط با دنیای خارج، حقوق بشر و... همگی رژیم را در یک بن بست ناگزیر قرار می دهند. اینها همگی چیزی جز بن بست مجموعه رژیم نیستند.

باتطمیع و تهدید!

نامبرده تأکید می کند که سؤال کردن از وزیر حق مسلم مجلس است و به کسانی که دیروز انتقاد کرده اند و حالا پس از پیام خامنه ای به شمار «کی بود، کی بود، من نبودم» متوسل می شوند حمله کرد.

نماینده دیگری در مجلس-مرتضی الویری، نماینده تهران- به دستگاه تبلیغی رژیم حمله می کند که «چرا به گونه ای عمل می کنید تا از میان صفوف نماز جمعه تهران فردی فریاد بزند: «این ۴۵ نفر نماینده کجا هستند تا آنها را در کیسه کتم» او یادآور می شود که: «اگر کسی در فکر حذف جناح مقابل باشد، بداند که مخالف خمینی عمل کرده است. او تأکید می کند که: «سؤالهایی که نمایندگان مطرح می کنند، نه اولین بار و نه آخرین بار آنها خواهد بود.» (مذاکرات مجلس، ۱۲ دیماه)

حرام شرعی و خیانت ملی!

در میانه شدت گیری های اختلاف میان دارو بسته های حکومتی، آیت الله منتظری نیز در قم، ضمن یکی از کلاس های درس خود، به انتقاد از رژیم می پردازد و به ویژه برنامه پنج ساله دولت رفستجانی را، به خاطر استقراض مورد حمله قرار می دهد. این درحالی است که گفته می شود جزوه ای در جواب به «رتع نامه» احمد خمینی و با اعضای «جمعی از علما و فضلاء حوزه علمیه قم» به طور وسیع در سطح کشور پخش شده و در آن به احمد خمینی و ادعاهایش علیه منتظری حمله شده است. این حوادث باعث می شود که رژیم گروهی از حزب الهی های خود را بسیج کرده و به جلوی محل سکونت منتظری فرستد تا با شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» و غیره او را مورد تهدید قرار دهند. حتی گفته می شود که آیت الله منتظری را به مدت چند ساعت بازداشت کرده و دوباره آزاد می کنند. اخباری نیز از تظاهرات پراکنده و بستن مغازه ها در نجف آباد و اصفهان برسر زیانهاست.

ری شهری دانستان کل کشور که به همین مناسبت به اصفهان رفته بود، درنطق درمقابل گروهی از روحانیون در کتابخانه امیرالمؤمنین انتقاد باهدف توطئه و تضعیف ولایت فقیه و رهبری را مورد انتقاد شدید قرارداد و تصریح کرد با چنین انتقاداتی شدیداً برخورد خواهد شد. او باذکر اینکه دولت جدید برنامه های اقتصادی خود را آغاز کرده، از افرادی نام برد که «آب به آسیاب دشمن ریخته و مسأله استقراض را مطرح می کنند، بدون اینکه بدانند استقراض یعنی چه، حال اینکه اصلاً استقراضی درکار نیست.» او در این سخنرانی بی آنکه نامی از منتظری ببرد، از قول خمینی یادآور شد که «اینگروه افراد نباید در سیاست دخالت کنند.» وی آنگاه با اشاره به پیام خامنه ای تأکید کرد که «به هیچ عنوان اجازه توطئه و تضعیف نظام، تضعیف ولایت فقیه و تضعیف رهبری به کسی داده نخواهد شد.» (اطلاعات ۲۲ دیماه)

بازشدن این جبهه جدید بدون شك باید به مثابه آغاز یک درسر بزرگ برای رژیم به حساب آید.

ادامه درگیری های فرساینده داخلی، و هم زمان ورود عامل جدیدی به صحنه، که درواقع فقیه عزل شده ای است که همین سال گذشته و درآستانه برگزاری مراسم دهه فجر، بانطق معروف و پرسرو صدای خود، خط بطلانی برده سال حکومت خمینی کشید، مشکلی نیست که بتوان به سادگی برآن فائق آمد.

سخنرانی یزدی رئیس شورای عالی قضائی در نماز جمعه، در جمله به مخالفان ولایت فقیه و دعوت به اتحاد، سخنرانی دکتر روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی، در نشان دادن «مخاطره آمیز» بودن اوضاع و دوران «توطئه های بیشمار دشمنان»، بالاخره سرقاله اطلاعات، که وضع فعلی را «واقعاً خطرناک» پریشان کننده و مهلك می خواند و مدعی است «اگر فرد یا افرادی بخواهند برسر چگونه هدایت کردن همین کشتی آنچنان با یکدیگر گلاویز شوند... سکان کشتی از اختیار بیرون می رود... سرانجام رهبر «یکدست» جمهوری اسلامی را متقاعد می سازند که خود به میدان آید و طی نطق «بسیار مهمی» خطاب به مجلس و مردم، شمشیرش را از رو ببندد و به «رقبا» چنگ و دندان نشان دهد!

این ولی فقیه بیچاره که باید اقتدارش را گدائی کند و یا با عریبه جوشی تأمینش نماید، در این پیام یادآوری می کند که ولایت فقیه یادگار خمینی است و «این جانب به پیروی از آن بزرگوار با همه وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهم کرد و به کمک الهی به تکلیف خود در همه موارد عمل خواهم کرد.»

او در این پیام، خود را به نفهمی می زند و نامه نمایندگان مجلس را خطاب به رهبری، نشانه «وفاداری» آنها به ولایت فقیه و «پشتیبانی» از دولت به حساب می آورد، که گویا با این کار «مشت محکمی بردهان آنان که ملت ما را دچار تفرقه و اضطراب و نریمیدی می پسندند زدند.»

آوانگاه، از «توطئه های پیچیده» دشمنان اسلام پرده برمی دارد و از کسانی تشکر می کند که «در تقویت پیوند میان دولت و ملت اعلام موضع کردند.» و به ویژه از نمایندگان مجلس اظهار رضایت می کند که «عدم اختلاف درمسائل اساسی راعلاً نشان دادند» و سرانجام «تذکراتی» را به عموم ملت ایران یادآور می شود. در جریان همین «تذکرات» است که نامبرده تیغ تیز تهدید از نیام بر می کشد و «هر حرکت و گفتاری را که در روح اعتماد مردم «اندک خللی وارد سازد... حرام شرعی و خیانت ملی» نام می نهد! او ابتدا برای نمایندگان مجلس تکلیف تعیین می کند و سپس اعتراف می نماید که «همواره در این مجلس، محدود افرادی بوده اند که از این تکالیف غفلت ورزیده و راه کج کرده اند» و احتمالاً خطاب به آنها و همه خاطیان است که گوشزد می کند تا «در التزام ولایت فقیه و تبعیت از رهبری» غفلت نورزند، چراکه «اینجانب این را از هیچکس و هیچ سسته و گروهی تحمل نخواهم کرد.»

باید اعتراف کرد که این نوع نمایشنامه های اخوندی، معمولاً پایانی کوتاه ولی خوش دارندا

تظاهرات... بقیه از صفحه ۱

حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب دمکراتیک مردم ایران طی نامه مشترکی که به آقای دوپل نماینده کمیسیون حقوق بشر تسلیم شد، توجه ایشان را به مسأله زندانیان سیاسی و موارد دیگر نقض حقوق بشر جلب کردند.

پلنوم کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران در رابطه با سفر این هیات پیامی خطاب به مردم و نیروهای سیاسی ایران فرستاد و هیات اجراییه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران نیز پلاننامه پس از اطلاع از تظاهرات تهران، طی اطلاعیه ای مردم را به حمایت از این اقدام شجاعانه فراخواند.

این اطلاعیه وسیعاً در اختیار مطبوعات گذاشته شده و به ویژه در اخبار رادیوهای خارجی پخش گردیده و به گوش مردم ایران رسیده است.



اطلاعیه هیات اجراییه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

مردم شریف ایران! خانواده های زندانیان سیاسی! اینک آقای گالیچو دوپل به نمایندگی از طرف سازمان ملل برای رسیدگی به وضع زندانیان سیاسی و نقض حقوق بشر در ایران، و در مقر سازمان ملل متحد در تهران، به سر می برد. طبق اطلاعات به دست آمده، صدها تن از خانواده های زندانیان سیاسی در محل سازمان ملل در تهران بست نشسته، سایر بستگان آنان و مردم مبارز تهران در چند روز اخیر در برابر مقر سازمان ملل حضور یافته و با ارائه عکس و دادن اطلاعات درباره عزیزان زندانی خود، خواستار دخالت سازمان ملل برای آزادی بی قید و شرط زندانیان، تأمین آزادی و رعایت حقوق بشر در ایران شدند.

این هیات تا دوشنبه ۹ بهمن هنوز در تهران خواهد بود. بکوشید تا با مراجعات وسیعتر به این محل، نوشتن نامه ها و شرح حال بستگان زندانی خود و اعدام شدگان و شکنجه هایی که صورت گرفته است، صدای مردم زجر دیده ایران را به گوش جهانیان و نهادهای بین المللی برسانید.

۴ بهمن ماه ۱۳۶۸

اعلامیه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

به مناسبت سفر هیات بازرسی کمیسیون حقوق

مردم ایران!

سرانجام رژیم جمهوری اسلامی تحت فشار فزاینده افکار عمومی جهان ناچار شده است، برای نخستین بار دیدار هیات بازرسی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد جهت مشاهده موارد نقض حقوق بشر در ایران را بپذیرد. طی سال های گذشته کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بطور منظم هر سال جمهوری اسلامی را به خاطر نقض خشن حقوق بشر در ایران محکوم کرده است. و جمهوری اسلامی امسال برای جلوگیری از تصمیمات شدیدتر مجمع عمومی سازمان ملل بناگزیر به سفر هیات نمایندگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل تن در داده است.

در آخرین گزارش کمیسیون مزبور، از جمله به اعدام وحشیانه بیش از ۱۷۰۰ زندانی سیاسی در سال گذشته، ادامه شکنجه و بی قانونی در زندانها، نقض مکرر و دائمی حقوق فردی و اجتماعی مردم ایران و اعدام های وسیع عوامل قاچاق مواد مخدر و برخی جرم های جنایی اشاره شده و از اعدام تعدادی از زندانیان سیاسی به نام قاچاقچی و... پرده برداشته شده است. واکنش کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد نشان می دهد که مبارزه افشاگرانه و تحسین انگیز خانواده های زندانیان سیاسی و نیز نیروهای سیاسی ایرانی و شخصیت های اپوزیسیون و سایر محافل توانسته است تاحدودی توجه افکار عمومی جهان را به سوی آنچه که در میهن مصیبت دیده ما می گذرد، جلب کند. امروز دیگر کسی در جهان نیست که به جنایات و اعمال ضد بشری این رژیم قرون وسطایی، ارتجاعی و سرکوبگر واقف نباشد.

مردم ایران و نیروهای سیاسی!

رژیم جمهوری اسلامی از یکسال پیش به این سوکوششهای فراوانی را برای خروج از انزوای بین المللی به ویژه به خاطر نیاز به کشورهای خارجی در بازرسی اقتصادی کشور آغاز کرده است. نست اندرکاران رژیم تلاش می کنند در برابر افکار عمومی جهان چهره کوریه خود را ببوشانند و با ظاهر سازی های عوام فریبانه تصویر مطلوبی از خود به نمایش گذارند. در حالیکه همزمان در داخل کشور همان سیاست سرکوب و فشار و آزار و شکنجه و اعدام مخالفان بنیال می شود و ساده ترین حقوق فردی و اجتماعی شهروندان به آسانی زیر پا گذاشته می شود. مردم روزانه شاهد صحنه های فجیعی مانند سنگسار زنان، گردن زدن با شمشیر، اعدام در معابر عمومی، قطع نست و کور کردن چشم به بهانه قصاص، اذیت و آزار زنان و جوانان هستند. این در حالی است که کشتار زندانیان سیاسی این بار تحت پوشش قباچاقچیان ادامه دارد. وظیفه مهم نیروهای سیاسی، شخصیت های اجتماعی و هنری و سایر محافل و مجمع های دمکراتیک ایرانی در شرایط کنونی تشدید مبارزات افشاگرانه به قصد فشار آوردن به رژیم جمهوری اسلامی است. الزامات زندگی در جهان امروز و وابستگی به اقتصاد جهانی و ضرورت رابطه گسترده با کشورهای جهان رژیم جمهوری اسلامی را وامی دارند برخلاف ده سال گذشته که به اعتراضات جهان بی اعتنا بود، تاحدودی افکار عمومی جهان را جدی تر بگیرد. ما باید با گسترش مبارزه افشاگرانه خود، با نشان دادن موارد واقعی نقض خشن حقوق بشر در ایران، با بر ملا کردن توطئه های رژیم برای پوشاندن اعمال زشت و ضد انسانی خود در داخل مرزهای کشور، در این عرصه مهم به رویارویی باترفند های جمهوری اسلامی برخیزیم.

باید دولت های جهان را از طرق گوناگون برای موعظ گیری در برابر نقض خشن حقوق بشر در ایران تحت فشار گذاشت. نباید اجازه داد ظاهر سازیهای جمهوری اسلامی و منافع و معاملات آشکار و پنهان اقتصادی سبب فریفتن افکار عموم جهان شود. ما باید با گسترش مبارزه خود از طریق مراجعه به سازمان های حقوق بشر، احزاب و نیروهای سیاسی دمکرات و مترقی و سندیکاها در سراسر جهان، پارلمان ها، رسانه های جمعی، شخصیت های هنری، فرهنگی و سیاسی، کارزار جدیدی از مبارزه برای تأمین حقوق بشر در ایران به راه اندازیم.

حساسیت افکار عمومی جهان در این روزها که مبارزه بی امان علیه استبداد و خودکامگی در کشورهای سوسیالیستی و سایر مناطق جهان شدت گرفته است از یک سو و نیازهای حیاتی رژیم مرتجع جمهوری اسلامی برای خروج از انزوا و گسترش روابط اقتصادی با خارج، محل های خوبی برای گسترش مبارزه ما هستند. از این رو ما وظیفه داریم به افکار عمومی جهان اعلام کنیم که نفع از حقوق بشر و دمکراسی نه تنها آلمان شرقی، رومانی و چکسلواکی بلکه باید ایران و کشورهای مشابه را هم دربرگیرد. مهم ترین عرصه هایی که در شرایط کنونی برای افشای سیاست های ضد انسانی رژیم جمهوری اسلامی از اهمیت فراوان برخوردارند، از این قرار می باشند:

- دفاع از باقیمانده زندانیان سیاسی به ویژه زنان زندانی که خطر جدی جان آنان را تهدید می کند.

- قطع فوری شکنجه های وحشیانه و قرون وسطایی در زندانها که به نام تعزیر شرعی مورد دفاع و قیاحانه سرمداران رژیم قرار می گیرد.

- قطع اعدام ها، توقف فوری اجرای احکام اعدام، سنگسار و سر بریدن در معابر عمومی.

- متوقف کردن اجرای قانون عقب مانده و ضد انسانی قصاص.

- قطع فوری خشونت و تعرض به زنان کشور که به وسیله باندهای مزدور رژیم و تحت لوای مبارزه با بدحجابی صورت می گیرد.

- پایان دادن به فشارهای سیاسی-روانی و سیاست سرکوب در میان ملیت های ملی و مذهبی به ویژه علیه مردم ستمدیده کردستان.

- رعایت آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در منشور حقوق بشر در مورد همه مردم ایران به ویژه زنان و جوانان.

به نظر ما بر پایه محورهای نامبرده می توان وسیعترین اتحادها را در میان نیروهای سیاسی اپوزیسیون مترقی ایران سازمان داد.

شایسته نیست در شرایطی که خانواده های زندانیان سیاسی و دیگر اقشار و توده های مردم اینچنین فدائیکارانه در شرایطی بغایت دشوار برای احقاق حقوق خود و در نفع از حقوق بشر برای افشای چهره ضد انسانی رژیم مبارزه می کنند، نیروهای سیاسی از روی آوردن به یک کار وسیع متحد سرباز زنند.

ما همه هموطنان سازمان های حقوق بشر، گروهها و سازمان های سیاسی ضد رژیم، شخصیت های فرهنگی، هنری و اجتماعی، محافل و تشکل های دمکراتیک ایران را به گسترش کارزار مبارزه علیه جمهوری اسلامی در عرصه حقوق بشر فرامی خوانیم.

- جنگ و نفرت پر رژیمی که به زور سرنگیزه و کشتار، از لایخواهان ایران را به اسارت

تصویب اولین برنامه ۵ ساله جمهوری اسلامی در مجلس

تولید، مهم ترین سمت گیری های برنامه، تکمیل دهها طرح بزرگ صنعتی، عمرانی و کشاورزی است که حدود ۵۰۰ میلیارد تومان سرمایه کشور را راکد نگهداشته است. از میان این طرحهای بزرگ می توان به فولاد مبارکه، پتروشیمی بندر شاهیپور و نیروگاه اتمی اهواز اشاره کرد. در مجموع قرار است تولید سرانه به طور متوسط ۴/۸ درصد رشد کند. در بخش کشاورزی برنامه ادعا می کند که در بسیاری از عرصه ها و از جمله تولید گندم و برنج، به خودکفایی دست خواهد یافت. همچنین قرار است نرخ تورم از ۲۹ درصد کنونی به ۹ درصد در سال ۷۲ کاهش یابد. استقراض بانکی (یعنی عرضه اسکناس بی پشتوانه) قرار است از ۲۱ میلیارد تومان در سال ۶۸ به رقم صفر در سال ۷۲ برسد. مطابق برنامه پنج ساله با وجود ایجاد بیش از ۳۹۰ هزار کار جدید در سال، نرخ بیکاری همچنان بالا باقی خواهد ماند و در سال ۱۳۷۲، ۱۴/۴ درصد جمعیت فعال (چیزی حدود ۲ میلیون نفر) بیکار خواهند بود.

در مجموع برنامه پنج ساله چه در بخش درآمدها و چه در بخش پیشرفت برنامه های سازندگی و افزایش تولید با خوشبینی افراطی تدوین شده است. در گذشته دولت موسوی چندین سال برنامه معروف به برنامه اول عمرانی (۶۶-۱۳۶۲) را به بحث گذاشت و این برنامه هیچگاه اجرا نشد. اینک جمهوری اسلامی در یازدهمین سال حیات خود برای نهمین بار تلاش می کند در قالب یک برنامه پنج ساله فعالیت های اقتصادی و عمرانی خود طی پنج سال آینده را سمت و سو دهد. اما گذشته از منابع تأمین هزینه ها، با توجه به عدم کارایی دستگاههای اجرایی از یکسو و نیز درگیری های داخلی رژیم و جو سیاسی کشور که همواره به عنوان مانعی برای راه افتادن کارهای جاری عمل می کرده اند تحقق برنامه پنج ساله با مشکلات فراوانی روبروست. به ویژه آنکه در این برنامه چشم امید فراوانی به سرمایه گذاری های بخش خصوصی در عرصه صنایع و کشاورزی وجود دارد که باتوجه به جو فعلی کشور، عدم اعتماد و بارآوری فوق العاده و کم خطری فعالیت در بخش خدمات و تجارت و کارهای واسطه ای هیچ تضمین و چشم انداز روشنی برای چنین گرایشی وجود ندارد.

شکست سیاست های ارزی دولت رفسنجانی

همراه با افراد مسلح رأساً به فروش دلار در پشت سفارت انگلیس اقدام می کرد و در حقیقت نرخ روز را وی تعیین می نمود. این فرد به متقاضیان به هر مقدار که می خواستند ارز می فروخت. اما کاهش عرضه ارزهای خارجی به تدریج قیمت ارز را بالا برد و هیچگاه بهای دلار به حدود آنچه که دولت ادعا می کرد نرسید. در مرحله دوم دولت، که هنوز نتوانسته بود مرحله نخست را به خوبی پیش ببرد، با اعلام فروش دلار ۸۰ تومانی تلاش کرد ضربه روانی جدیدی به دست اندرکاران بازار ارز بزند، اما بی رمقی اقدامات دولت و محدود بودن عرضه ارز دولتی همگی سبب شدند تا ضربه دوم دولت هیچ تأثیری بر بازار آزاد

بقیه در صفحه ۹

سرانجام پس از ماهها بحث و بررسی، اولین برنامه پنج ساله عمرانی جمهوری اسلامی به مجلس ارائه شد. سمتگیری های برنامه و نیز منابع تأمین ارزی آن از موارد اختلاف جدی میان دست اندرکاران رژیم است که طی ماه های اخیر بارها پیرامون آن بحث های تندی درگرفته است. در طرح برنامه پنج ساله پیش بینی شده است که دولت رویهم رفته ۸۲ میلیارد دلار نفت بفروشد، حدود ۱۸ میلیارد دلار از صادرات غیرنفتی کسب کند و بقیه نیازهای ارزی (بیش از ۱۲ میلیارد دلار) را از طریق استقراض و یا معاملات شبیه بای یک (شراکت شرکت های خارجی در سرمایه گذاری و نیز در تولیدات آتی مؤسسات صنعتی) تأمین نماید. در مورد نفت و گاز باتوجه به افزایش مصرف در سطح جهانی و در نتیجه بالا رفتن تقاضا برای کشورهای عضو اوپک و افزایش بهای هربشکه نفت (تا بالای ۲۱ دلار) این پیش بینی تا حدی منطقی به نظر می رسد. اما با توجه به آنکه صادرات غیرنفتی ایران هیچگاه از مرز ۱/۸ میلیارد دلار تجاوز نکرده است، لذا حدود ۳/۶ میلیارد دلار کالای غیرنفتی در سال (آنهم با توجه به آنکه معلوم نیست بخش خصوصی سهم خود را در تولید و یا ورود کالا به کار گیرد) تقریباً غیرممکن است. دولت در گذشته نیز همواره افزایش صادرات را به بهای محروم کردن مردم از کالاهای مورد نیاز داخلی تأمین کرده (نمونه فروش اتوبوس و رنو به کشورهای خارجی) است. در مورد سایر منابع تأمین نیازهای ارزی، دولت رفسنجانی به ویژه چشم به وامهای خارجی و یا سرمایه گذاریهای شرکت های خارجی در ایران دوخته است و طرح می کند که اگر بتوان از طریق مشارکت شرکت های خارجی یا قرض، در ایران به افزایش تولید و یا ایجاد کار و تکمیل طرح های بزرگ عمرانی و تولیدی یاری رسانید، در آینده به آسانی این قرض ها را می توان باز پس داد. در حالیکه مخالفان بیشتر به تجربه منفی کشورهایمانند مکزیک، برزیل و... اشاره می کنند. از سایر نکات قابل توجه در برنامه، تغییر ساختار بونجه در طول پنج سال و افزایش سریع سهم مالیات در تأمین بونجه سالانه است. قرار است سهم مالیات در بونجه از ۲۹ درصد در سال ۶۷، به ۶۹ درصد در سال ۷۲ افزایش یابد. در زمینه

اجرای دو مرحله از برنامه ارزی دولت با هدف پائین آوردن بهای ارز در بازار آزاد طی سه ماه گذشته، نه تنها نتیجه ای به بار نیآورده است، بلکه بر ابهام و سرگردانی بازار ارز افزوده است. در مرحله نخست دولت با فروش مستقیم دلار به نرخ صد تومان (در بازار آزاد ۱۲۷ تومان) تصور می کرد می تواند سریعاً بر بازار ارز مسلط شود و نرخ ارز در بازار آزاد سیر نزولی در پیش گیرد. دولت چه از طریق عرضه وسیع ارز به تجار و مسافران (حداکثر ۵ هزار دلار) و چه از طریق فروش مستقیم سعی کرد، قیمت ها را به سرعت بشکند. مثلاً در تهران فردی به نام حاج آقاجقی که روابطش با بانک مرکزی برهنگان آشکار بود، هر روز صبح با چمدان معروف پراز دلار خود

بشر سازمان ملل به ایران

درآورده است
- پیروزی مبارزه مردم ایران در راه آزادی،
دمکراسی و حقوق بشر
- درود بر زندانیان سیاسی ایران
- سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران
- پلنوم کمیته مرکزی
- حزب دمکراتیک مردم ایران
۱۷ دی ماه ۱۳۶۸، ۷ ژانویه ۱۹۹۰

نامه مشترک سه سازمان ایرانی

حزب دمکرات کرستان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب دمکراتیک مردم ایران طی نامه مشترک به ریچارد گالینو دوپل نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای بازدید از ایران، از وی خواستند هنگام سفر خود به تهران به موارد متعدد نقض حقوق بشر در ایران و وضعیت زندان های سیاسی و نیز زنان زندانی توجه نماید. به همراه این نامه که در جریان دیدار حضوری نمایندگان سازمان ها با آقای دوپل به وی تسلیم شد، اسامی ۱۲۴۵ زندانی سیاسی اعدام شده که به وسیله کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور) انتشار یافته است و نیز ترجمه فرانسوی لایحه قصاص نیز برای اطلاع بیشتر از وضعیت ایران در اختیار وی قرار گرفت. در نامه سه سازمان ضمن اشاره به اهمیت تلاش های سازمان ملل، همچنین از وی خواسته شده است که نقض خشن حقوق بشر در کرستان ایران را مورد توجه جدی قرار دهد. آقای دوپل در این دیدار از همکاری سازمان های ایرانی در دفاع از حقوق بشر در ایران، ابراز خوشنودی کرد. لازم به تذکر است که حزب جمهوریخواهان ملی و سازمان فدائی هریک به دلایلی به این ابتکار پاسخ مثبت ندادند.

* هیات نمایندگی کمیته همبستگی با زندانیان سیاسی ایران در پاریس، روز ۱۵ ژانویه طی دیداری با گالینو دوپل سرپرست هیات نمایندگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد اعزامی به ایران، اسناد مربوط به کشتار زندانیان سیاسی و نیز وضعیت فعلی زندان ها را در اختیار وی گذاشت. در این دیدار یکی از زندانیان سابق وضعیت زندان ها را برای دوپل تشریح کرد. هیات نمایندگی به ویژه درباره زنان زندانی که خطر مرگ جان آنها را تهدید می کند، اطلاعات لازم را به آقای دوپل دادند.

* کانون همبستگی برای دفاع از حقوق بشر ایران در لاییدن هلند طی اعلامیه ای به مناسبت چهل و یکمین سالگرد منشور جهانی حقوق بشر، از مردم جهان خواست، به موارد متعدد نقض خشن حقوق بشر در ایران توجه کنند و تلاش های مجامع ایرانی حقوق بشر برای قطع قوروی اعدام و شکنجه در ایران و تأمین امنیت جانی پناهندگان سیاسی ایران در همه کشورهای جهان را مورد حمایت قرار دهند.



سیل در جنوب و غرب ایران

باطغیان رودخانه ها در اواسط آذرماه، استان-های جنوبی و غربی میهن را سیل فراگرفت و بازهم برای هم میهنان خسارت و تلفاتی به بار آورد. از جمله این خسارات:

راه های ارتباطی اکثر روستاها در این استان ها قطع گردید. نویست روستا در منطقه فارس در استان چهار محال بختیاری در محاصره سیل قرار گرفتند. در ایذه پل ها و جاده های ارتباطی به کلی تخریب شدند. پل های بسیاری که تنها وسیله ارتباط روستائیان بودند زیر آب رفته است. ده ها تن جان خود را از دست داده اند. به مزارع و دام ها خسارات جبران ناپذیری وارد آمده و در اثر فروریزی خانه ها، هزاران خانوار بدون پناه مانده و اندک امکانات زندگی خود را از دست داده اند. تنها در دهلران ۵ تن کشته و میزان خسارات ۱۸۸ میلیون ریال برآورد گردیده است. قابل توجه است که در جریان سیل دوماه پیش استان سیستان و بلوچستان دهها روستای ویران شده هیچگاه روی کمک های دولت را ندیدند. به علت همین عدم کمک رسانی، ۴۰ درصد از ۸۰ هزار هکتار اراضی قابل کشت کل منطقه سیستان امسال زیر کشت نخواهد رفت.

شرکت مضاربه ای
در معرض اتهام

موجی از تبلیغات علیه شرکت های مضاربه ای در رسانه های گروهی رژیم به راه افتاده است. این شرکت ها که درحقیقت پول مردم را «کرایه» می کنند، درسالهای اخیر به یکی از عوامل تعیین کننده بازار تبدیل شده اند. عده ای حتی خانه های خود را فروخته اند تا از طریق بهره سالانه پولی که به شرکت های مضاربه ای می سپارند، بتوانند زندگی کنند. بهره سالانه پول درشرکتهای مضاربه ای بین ۲۰ تا ۶۰ درصد است و شرکتهای مضاربه ای به طور عمده پول خود را صرف کارهای واسطه ای، خریدوفروش کالاها در بازار سیاه، خرید و فروش ارز و... می کنند. دهها شرکت مضاربه ای درماه گذشته با بالاکشیدن پول مردم به کلی ناپدید شده اند. شرکتهای مضاربه ای یکی از زائده های يك اقتصاد بیمار، غیرتولیدی ودلال پرور است. جو تبلیغاتی که اینک برای برچیدن این شرکتها و «غیرشرعی» خواندن فعالیت آنها به راه افتاده است، درحقیقت بدون تغییر اساسی درکل سیاست های اقتصادی و سمت دادن سرمایه ها به سوی تولید و ایجاد ثبات در بخش اقتصادی هیچ تاثیر جدی بر مجموعه امور اقتصادی نخواهد گذاشت.

وضعیت دشوار

پناهندگان ایرانی در ژاپن

کانون ایرانیان متقاضی پناهندگی در ژاپن طی اطلاعیه ای فعالیت های این کانون درجهت حل مشکل پناهندگی گروهی از هموطنان ما در ژاپن را به اطلاع همگان رساند. در این اطلاعیه ازجمله به اعتصاب غذای ۲۰ تن از ایرانیان مقیم این کشور و نیز دستگیری تعدادی از متقاضیان پناهندگی اشاره شده است.

سازمان تأمین اجتماعی
باثروت هنگفت و خدمات نازل

سازمان تأمین اجتماعی با ذخیره ۱۲۰ میلیارد تومانی ثروتمندترین نهاد اجتماعی در ایران است که دارای فقیرترین و محروم ترین اعضا می باشد. بیمه شدگان پس از اینکه تمام بیمارستان های وزارت بهداشت و تأمین اجتماعی را دور می زنند، ناچارند که به بخش خصوصی مراجعه کنند، که هزینه گزافی می طلبد. عملی ساده در بیمارستان خصوصی مدائن برای يك کارگر ۸۰ هزار تومان هزینه دربردارد و به کارگری که برای عمل کلیه به بیمارستانی مراجعه می کند ۷۱/۱۰/۲۰۰ تویت جراحی می دهند. کارگری بستری در یکی از بیمارستان های تأمین اجتماعی اظهار می دارد که ۲۵ سال است که در سازمان فخر ایران استاندار رنگ است. در اثر مراد شیمیائی رنگ چهار بیماری های ریه و قلب شده و با وجود بیمه تاکنون حدود ۵۰ هزار تومان مخارج درمانی داشته. کارگر بیمار دیگری که از ۷ سالگی کار کرده و ۲۳ سال حق بیمه می دهد، در جواب خبرنگار درمورد اوضاع بیمارستان بیمه فقط سکوت می کند. کیفیت نامطلوب مراکز درمانی بیمه شدگان برکسی پوشیده نیست. بیماران با لباس آلوده محل کار بستری می شوند و

ملافه ها فقط به مناسبت ورود خبرنگار عوض می شوند. باید پرسید که آیا کارگران و بیمه شدگانی که درسال های پررنجشان بخش مهمی از درآمد خود را جهت ایمن سازی آینده خود ازجهت درمانی، بازنشستگی و... به سختی و دشواری زیاد تأمین می کنند اینگونه باید خدمت درمانی را دریافت کنند؟ (کیهان ۹ آبان)

فاجعه رژیم اسلامی

ماه هاست که رژیم جمهوری اسلامی بساط دارزدن و شکنجه و آزار خود را از چارچوب دیوارهای زندان به کوچه و خیابان و میادین شهرها آورده است. محکومین رژیم در ملاعام به دار کشیده می شوند، باشمشیر سر آنها از بدن جدا می شود و یا سنگسار می شوند. نمونه خبر زیر، ابتدایی ترین اثراتی است که این عمل زنده و ضدانسانی بر روحیه و اعمال مردم ما به ویژه جوانان و کودکان دارد.

توجوانی درحین نمایش اعدام!! خفه شد

تعداد از چهار جوان و جوانی و تعدادی از به دور گردن خود قصد داشت به اصطلاح مراسم اعدام را به نمایش بگذارد. در آن روز این سنبل تروریست ها چهار پایه قرار گرفته بود. جوانان کشته شدن چهار پایه توسط یکی از کودکان حلقی آورند. جوان مرد.

نگاهی به وضعیت ساکنین قلعه

حسن خان یا «شهر قدس»

از آنجا که ساکنین «شهر قدس» را عمدتاً کارگران کارخانجات اطراف جاده تهران-کرج تشکیل می دهند، بررسی وضعیت این شهر می تواند به شناخت دقیقتری از وضعیت زندگی کارگران و زحمتکشان در ایران کمک نماید. این شهر با جمعیتی متجاوز از ۱۲۰ هزار نفر با زیر پوشش داشتن ۱۶ شهرک در ۱۷ کیلومتری پایتخت واقع شده است. «شهر قدس» در فاصله سال های ۵۸ تا ۶۸ شاهد رشد جمعیتی بالغ بر ۲۰۰ درصد بوده است. جمعیتی که عمدتاً از روستاهای اطراف بدان هجوم آورده اند و با ساختن آلونک هایی به وسعت ۳۰ تا ۲۵ متر مربع، بدون توجه به اسلوب شهرسازی و نداشتن امکانات اولیه در آن زیست می کنند. آلونک هایی که هرازچندگاه توسط مأمورین شهرداری بابلرزد یا کمک کمیته چی ها وحشیانه برسر ساکنین فرود می آیند. رشد بی رویه جمعیت، نبود امکانات بهداشتی و آموزشی، حتی نداشتن سیستم توزیع مواد غذایی و وضعیتی را در «شهر قدس» پدید آورده است که حتی به گفته مقامات امکان زندگی در آن را غیرممکن ساخته است. ۵۰ درصد اهالی از نعمت سواد بی بهره اند. نه از کوبکستان خبری هست و نه از کانون پرورش فکری. حتی در این شهر بزرگ يك سینما هم وجود ندارد. (مسئول نهضت سواد آموزی «شهر قدس»، رسالت ۲۰ آبان)

حتی اهالی از عدم جمع آوری زباله نیز رنج می برند. با اینکه ماهیانه هفتاد تومان جهت جمع آوری زباله پرداخت می کنند، اما زباله ها در معابر عمومی تلنبار می شوند. گرچه کارخانجات خود منبع درآمد ساکنین شهر می باشند، اما نزدیکی کارخانجات شیمیائی به شهر و نبود امکانات بهداشتی نیز مشکل دیگری ساخته است. مشکل نان و نبود اجناس کوپنی در مغازه ها و وضعیت بد تغذیه را نیز بر تمام عوامل پیشگفته اضافه کرده است.

مدرسه و مسجد

آموزش و پرورش طی ۵ سال آینده نیاز به ۱۸۰ هزار کلاس جدید دارد. به گفته معاون وزارت آموزش و پرورش پس از انقلاب تا کنون ۱۱۰ هزار کلاس به فضای آموزشی کشور افزوده شده است. (کیهان ۷ آبان ۶۸) درحالی که به عنوان نمونه در مدارس جنوب تهران برنامه های آموزشی در ۴ شیفت اجرا می گردد. به گفته مهدوی کنی تعداد مساجد تهران ۲۰۰۰ می باشد که نیمی از این تعداد پس از انقلاب تاسیس گردیده.

هزار تومان برای

قالی باف های بازنشسته

به گفته رئیس شرکت سهامی فرش اراک، قالی بافان یا بیش از ۱۲ سال سابقه، می توانند بازنشسته شوند و ماهانه هزار تومان به عنوان حقوق دریافت کنند. قابل تذکر است که با هزار تومان در بازار امروز ایران می توان ۲ کیلو کره یا ۴ کیلو گوشت یا ۸ کیلو برنج خرید.

در محافل سیاسی چه می گذرد؟

ب متهم تاریخ، نه قاضی آن

به دنبال درج مصاحبه تشریحی راه ارانی با آقای بنی صدر و دفاع ایشان از کلیه مواضع خود در جریان حوادث سال های بعد از انقلاب، عبدالله مهدی دبیرکل حزب کمونیست ایران طی مقاله ای در نشریه «کمونیست» تحت عنوان فوق، به شدت هم به مصاحبه شونده و هم به مصاحبه کننده (تشریحی راه ارانی) حمله کرده و از جمله می نویسد: «بخش اعظم این گفتگو، به خصوص آنجا که عقاید و نقطه نظرات بنی صدر را شامل می شود، برخوردار جدی را نمی طلبد... اما بخش هایی از آن که به تاریخ و یا بهتر است بگوئیم به تحریف تاریخ می پردازد، آنجا که راجع به کردستان و جنگ سنندج و نقش کومله در آن صحبت می کند، جوابگویی را برای من الزامی می سازد.» نویسنده سپس ضمن دفاع از نقش کومله در بسیج مقاومت مردم سنندج و اشاره به نقش بنی صدر به عنوان «آدم خمینی» می نویسد: «بنی صدر متهم دوره اخیر تاریخ ایران است، نه داور آن.» وی بنی صدر را به تحریف تاریخ و دروغگویی آشکار متهم می کند و حمله به سنندج که بنا به ادعای او به سرکردگی بنی صدر صورت گرفته را جزئی از نقشه حساب شده مجموعه رژیم برای سرکوب مردم کردستان و نه آن طور که بنی صدر مطرح کرده تلاش برای خنثی کردن تلاش های جنگی عراق تلقی می کند. نویسنده البته تشریحی مصاحبه گرا را نیز شدیداً مورد حمله قرار می دهد و انجام این مصاحبه را «جزئی از سیاست نزدیکی و ائتلاف با اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی» می داند: «حضرات آن قدر برتب جبهه یا دستجات و عناصر بورژوازی می سوزند که هنگام تحریف حقایق لال می شوند.» نویسنده ضمن اشاره به اینکه بنی صدر تکرار ماجرای برق داشتن موی زنان را به پیراهن عثمان تشبیه می کند، می نویسد «بنی صدر نه فقط زیر بار نمی رود، یا لحن امتداری و توجیه گرایانه به کار نمی برد، بلکه آشکارا به حمله متقابل دست می زند و به مخالفان خود اتهام شناخته شده جریان های وابسته را وارد می کند، ولی راه ارانی فقط همینقدر به خود جرات می دهد که اصرار کند که «ولی فقط جریانات وابسته نیست، واقعاً بین نیروهای چپ این مسائل و سؤالات مطرح است.» نویسنده البته در اینجا نقل قول طولانی از بحث و فحص متدرج در این مصاحبه را می آورد.

هشدار نهضت آزادی

نهضت آزادی در خبرنامه مورخ مهرماه خود، مقاله ای تحت عنوان «مشکل جمهوری اسلامی» درج کرده و در آن به سران رژیم هشدار داده اند که تا دیرنشد از حوادث اطراف خود و سقوط رژیم های توتالیتر عبرت بگیرند و بحران تمام عیار را با عقب نشینی چاره کنند و در این میان مقابله با بحران سیاسی به عنوان مهم ترین وظیفه تعیین شده است: «شک نیست که جمهوری اسلامی با بحران های متعددی روبرو است، بحران در مدیریت ملوک الطوائفی اش، بحران ایدئولوژیک و بحران ارزش ها، تنگناهای

اقتصادی و... اما بحران سیاسی مهم ترین و اساسی ترین مشکلی است که جمهوری اسلامی با آن روبرو است... این حقیقتی است که امروزه بعد از ۷۰ سال در شوروی، بعد از چهل سال در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی، و بعد از ۲۷ سال در کشور نروست و برادرالجزایر به آن رسیده اند.» در مقاله خطاب به سران حکمرانی گفته می شود: «آقایان مسئولین! این بار به منزل نمی رسد. اگر انتظار موفقیت دارید، بحران سیاسی را اول حل کنید، حکومت قانون را پیاده کنید... آزادی های قانونی از یادرفته را که مردم به خاطر آن آزادی ها انقلاب کردند، احیا کنید، روزنامه ها و رسانه ها را از کنترل و سانسور حکومت آزاد سازید، به احزاب و دستجات درچارچوب قانون اساسی اجازه فعالیت دهید...»

درحاشیه کنسرت شجریان

درپی بهم خوردن کنسرت شجریان در استکلم ازسوی هواداران راه کارگر، سازمان وحدت کمونیستی، بخش هایی از جریانات اقلیت و غیره، اعلامیه ای ازسوی گروهی با امضاء «جمعی از روشنفکران مستقل چپ مقیم استکلم و اوپسالا» منتشر شده که نسخه ای از آن به دست ما رسیده است. در این اعلامیه ضمن انتقاد شدید به اقدام مزبور که برخلاف خرواست و اراده اکثریت حاضرین در سالن صورت گرفته، به تفکر دیکتاتور مآبانه و عقب مانده و قیام مآبانه این افراد که به نام چپ به بی آبرو کردن چپ ها مبادرت کرده اند انتقاد شده است و درعین حال از شجریان و سایرین به عنوان هنرمندان زیر فشار رژیم که درحفظ اصالت هنر خود می کوشند، تمجید شده است.

«راه کارگر» در آستانه قرن ۲۱

«راه کارگر» کماکان به «راه ارانی» می تازد و اینبار در شماره ۶۹ صفحه «درلابای مطبوعات»، که درواقع بیشتر درخدمت پلمیک های «غیرنقل قولی» با چاشنی ملایم تر می باشد، به طور عمده به بحث و پلمیک با راه ارانی اختصاص یافته است. راه کارگر تلاش راه ارانی برای دستیابی به درکی نوین از حزب، ایدئولوژی، سوسیالیسم، جامعه انسانی و دمکراسی و نیز انتقاد آن از توضیح جامعه براساس تئوری های یک قرن پیش را «رجعت فرصت طلبانه به اندیشه های ضد مارکسیستی و ضد لنینیستی پرشتین ها و کائوتسکی ها» قلمداد کرده و وانمود کردن «افتضاحات ناشی از انحرافات از اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم» را به عنوان نقص در تئوری های مارکسیستی-لنینیستی محکوم می کند و این تلاش ها را «ابدی کردن حاکمیت بورژوازی» می نامد.

ادامه يك تلاش ارزنده

درپی تجمع پنج گروه سیاسی تحت عنوان «همبستگی برای دمکراسی» با شرکت سازمان ها و هواداران حزب دمکرات کردستان ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائی، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و کانون فرهنگی-

سیاسی خلق ترکمن ایران در سوند، تلاش های برای گسترش این تجمع و نیز ارتقاء آن از سطح یک همکاری محلی به سطح سراسری سازمان ها و گروه های تشکیل دهنده، در جریان است. جریانات امضاء کننده اعلامیه «همبستگی برای دمکراسی» به مناسبت انقلاب رومانی، و همچنین در پی تصویب قانون محدودکننده علیه پناهندگان از سوی دولت سوند اعلامیه های مشترک جدیدی منتشر کرده اند.

درپی درخواست سازمان حزب توده ایران در سوند جهت پیوستن به این تجمع، همه امضاء شرکت کننده به استثنای دوستان فدائی اکثریت با این درخواست مخالفت کردند. استدلال موافقین شرکت حزب توده این بوده است که برای همکاری مشترک نمی توان هدموزی قائل شد، در حالی که مخالفین میان همکاری و سطوح مختلف آن تفاوت قائل بودند و شرکت جریانات بی آبرو و ضددمکراتیک و وابسته را در جمعی که به وضوح می تواند و باید خصصت یک جبهه دمکراتیک را به خود بگیرد نقض غرض دانسته و حرکتی درجهت سلب اعتماد مردم تلقی کرده اند. درعین اینکه همه جریانات شرکت کننده متفق القول بوده اند که برای آزادی فعالیت همه جریانات، بدون حد و مرز، حاضر به هرگونه گذشت و تلاش هستند.

مصاحبه با فرخ نگهدار

بنا به اظهار کار ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، به منظور انعکاس نظرات متفاوت در رهبری سازمان، با فرخ نگهدار دبیر اول سازمان مصاحبه ای بعمل آورده که در شماره ۷۸ این نشریه درج شده است. دراین مصاحبه در مورد برخی مسائل سؤال و جوابهای معینی صورت گرفته که از آنجمله اند: درباره ضربات سال ۶۵، تحلیل اوضاع سیاسی کشور، فعالیت های سازمانی و تشکیلاتی داخل و خارج کشور، احتمال تشکیل کنگره و برنامه های احتمالی مطروحه در آن، در مورد احتمال تشکیل کنگره، نگهدار امیدواری بیشتری دارد و می گوید: «تاچندماه پیش وضع با امروز تفاوت بسیار داشت. خوشبین ترین رفقا هم امید کمتری نسبت به آنچه امروز دارند، به تشکیل کنگره داشتند. اکنون پس از پلنوم هیج مساله عملی و سازمانی مهمی که مانع کار باشد وجود ندارد...»

هشدار به افکار عمومی

گروهی که خود را «هواداران مجاهدین خلق ایران در اروپا» می دانند و با سیاست های رهبری سازمان مجاهدین مخالفند، طی اعلامیه ای که درپاریس منتشر کرده اند به همه مجامع و احزاب و سازمان های مدافع حقوق بشر و دمکرات در مورد خطراتی که بخشی از نیروهای اپوزیسیون مستقر در عراق را تهدید می کند، هشدار داده اند. در اعلامیه، خبر داده می شود که دولت عراق قصد دارد حدود ۴۰ تن از ایرانیان مخالف رژیم اسلامی را که به پهنانه های ناپجا و بی سابقه دستگیر کرده و در اردوگاه هله نگهداری می شوند به عنوان اسرای جنگی به رژیم ایران تحویل دهد. بقیه در صفحه ۲۳

مشاهدات يك هموطن از اوضاع هولناك بهداشت و درمان در رژیم آخوندها

سلامت مردم، قربانی رژیم جهل و جور!

در صف طولیل داروخانه های سیزده آبان - در خیابان کریم خان- و یا داروخانه بنیاد چانیازان - چهار راه فیشرآباد- منتظر شد و در بسیاری از موارد، در انتهای چند ساعت انتظار، جواب منفی شنید. همین قرص و نیز قرص مشابه دیگری به نام «آمی دورون» که توسط لابراتوار LABAZ در فرانسه تهیه می شود و روی جعبه اش «سفارش دولت جمهوری اسلامی ایران» چاپ شده، گرچه در داروخانه های دولتی به کلی یافت نمی شود، اما در بازار سیاه می توان به بستشان آورد.

در بازار دولتی، فقط دارو نیست که نایاب است، ابتدائی ترین لوازم بهداشتی و پیشگیری نظیر صابون، خمیردندان، دستمال کاغذی، مسواک، نوار بهداشتی و پوشک بچه و غیره نیز، کمترین نشانی در بازار رسمی ندارند. بسیاری از زنان ایرانی، به علت بازگشت به عهد عتیق و استفاده از پارچه های آلوده به جای نوار بهداشتی و بسیاری از کودکان به علت استفاده از پوشک های آلوده و مشکوک در بازار سیاه - که از جمله در میان آن خمیری از زباله های کاغذ روزنامه دیده می شوند- دچار بیماری های حاد عفونی شده اند.

این در حالی است که در مجاورت داروخانه بنیاد چانیازان -بین تخت جمشید و فیشرآباد- مغازه بسیار بزرگی قرار دارد که انواع نواربهداشتی، لوازم بهداشتی، شکلات، قهوه و کنسروهای خارجی را به قیمت های گزاف می فروشد. به راستی که منظره ویتترین متنوع این فروشگاه بزرگ، در مقابل چشم بیمارانی که ساعت ها جلو داروخانه بنیادچانیازان می ایستند و نست آخر هم هیچ چیز گیرشان نمی آید، چه خشم و نفرتی برمی انگیزد...

★ خواننده راه ارانی خاله طی نامه ای انتقادات زیرین را نسبت به نشریه مطرح کرده است: «چرا راه ارانی حتی در اسامی و نام های خاص مثل «کمونیست»، «حزب کمونیست ایران»، «سازمان حزب کمونیست ایران-کومله» و... تغییر ایجاد کرده و به قولی تصرف می کند؟ چرا از فعالیت های احزابی مثل «حزب توده ایران»، «هواداران اتحادیه کمونیست های ایران- سربداران» و... حتی در چند نشریه یک بار نام نمی برد؟ چرا اگر راه ارانی تنها به انعکاس مصاحبه و نامه های شسته رفته رجال معروف اقدام می کند ولی از نامه ها و سخن اهل درد ولی بدون عنوان و سمت حزبی خبری نیست؟»

★ خواننده عزیز همسام درج اعلامیه «یاران امام زمان» که در آن برای نیروهای مخالف خارج از کشور خط و نشان کشیده بود را مورد انتقاد قرار داده و نوشته است: «چاپ این اعلامیه نه تنها کمکی به افشای رژیم نمی کند بلکه چه بسا به طور طبیعی موجب پائین رفتن روحیه تعدادی می گردد.»

بین ۷۰۰ تا هزار تومان پرداخت. من با کارمندی از وزارت مسکن برخورد کردم که سنگ کلیه داشت و قرار بود جراحی شود. دکتر جراح علاوه برتقاضای خرید داروهای مربوط به عکس برداری و سایر مایحتاج، نخ جراحی برای بخیه کردن را هم به لیست اضافه کرد. وقتی از وی پرسیده شد که از کجا باید نخ جراحی تهیه کرد، با خونسردی آدرس يك بقالی روبروی بیمارستانی در خیابان مطهری را داد.

با این حال، برای خرید دارو و نیازهای درمانی مردم، همیشه هم احتیاج به پرس و جو نیست! مثلاً جلو توده های بیمارستان سینا، آدم معتادی کنار خیابان نشسته، روزنامه کهنه ای جلویش پهن کرده و يك داروخانه درست و حسابی به راه انداخته است! روی همان روزنامه کهنه و کثیف، جعبه ای از کپسولهای آمپی سیلین (آنتی بیوتیک جهت معالجه عفونت های داخلی) به چشم می خورد که یا نست های کاملاً آلوده فروشنده، از جعبه خارج شده، یکی یکی و پهلوی هم، روی روزنامه چیده شده اند! درست مثل تسبیح فروش های میدان گمرک! به این ترتیب، بیمارانی، باید کپسولها را دانه ای خریداری کرده و مصرف کنند. فروشنده این بساط، حتی به توارگان استریل زخم بندی هم رحم نکرده و آن را در جعبه های باز و کماکان چیده شده روی روزنامه می فروشد!

در چهار راه های مختلف و در میدان انقلاب، ده ها فروشنده نظیر مورد بالا، قرص های استامینوفن هر عدد ۳۰ ریال نوار چسب بندی هر عدد صد ریال، آمپول B کمپلکس برای حساسیت- های پوستی - که این روزها بسیار زیاد شده است- هر عدد دوهزار ریال به فروش می رسد.

با دیدن این مناظر انسان فکر می کند که چگونه بی لیاقتی و نادانی يك رژیم می تواند، این گونه ارزش انسانی را تحقیر کند و بهداشت و درمان را، در آستانه قرن بیست و یکم، به چنین روز سیاهی بنشانند. در واقع نه فقط درمان انسان ها در گرو هزینه های گزاف و سروکه زدن با دلال های بازار سیاه است، بلکه در بسیاری از موارد، داروهای خریداری شده، به کلی فاقد اعتبار و فاقد حداقل تمیزی و نست خوردگی هستند و در بازار سیاه دارو هیچ ضابطه ای جز سودجویی دلال ها از يك طرف و نیاز شدید بیمارانی از طرف دیگر حکومت نمی کند. روزی که جلو بیمارستان سینا با منظره رقت انگیز فروش دارو به وسیله فروشنده معتاد روبرو شدم، در حالی که به جان انسان ها در این میهن بلا دیده فکر می کردم در امتداد همان خیابان به میدان حر (باغشاه سابق) رسیدم و با وحشت متوجه شدم که روی چرتقیلی در وسط میدان چندین نفر را به دار آویخته اند! آری ارزش انسان ها در رژیم آخوندها، در امتداد همین يك خیابان، به خوبی قابل رویت است!

برای خرید قرص «ایندرال» که مخصوص بیمارانی قلبی است، بایستی ساعت ها وساعت ها

در تهران برای تشخیص اوضاع نایسامان بهداشت مردم، نزول بسیار محسوس سطح خدمات بهداشتی، شیوع بی سابقه بیماری های مختلف، و حتی ظهور مجدد بیماری هایی که سال ها بود در ایران ریشه کن شده بودند، واقعاً کنجکاری و دقت فراوانی لازم نیست.

گرچه بسیاری از مردم عادت کرده اند که اکثر مایحتاج زندگی خود را از بازار سیاه تهیه کنند، اما مسلماً تهیه نیازهای دارویی و درمانی بیمارانی از طریق این شبکه همه جاگیر بازار سیاه، هولناکتر از آن است که بشود به آن عادت کرد. حضور خونسردانه سودجویان و غارتگرانی که به سهولت با جان بیمارانی بازی می کنند و با نرخ- های سرسام آور، خانواده مستامل بیمار را تحت فشار قرار می دهند، به راستی یکی از جنبه های نفرت انگیز ادامه حکومتی است که برای جان انسان ها کمترین ارزشی قائل نیست.

در تهران، سرنگ را باید از نفت فروشی خیابان برق آلستوم و آجیل فروشی میدان ولی عصر خرید.

در سایه همین برخورد بیمارانه و غیرمسئولانه رژیم به جان و سلامت مردم است، که در تهران، در قلب پایتخت، کمبود چشمگیر تقریباً مهم ترین نیازهای دارویی برای بیمارانی، پدید می کند. سرنگ و سوزن به کلی در داروخانه ها نایاب است. در عرض انواع آن را باید در ناصرخسرو و با قیمت های متفاوت از بیست تا صدتومان خریداری کرد. این سرنگ ها که بایستی براساس ضوابط وزارت بهداشتی، مشخصات استاندارد معینی داشته باشند، بدون کمترین توجهی از طرف دولت، توسط عوامل گوناگون بخش خصوصی، تنی چند از پزشکان، کارکنان وزارت بهداشتی و یا حزب الهی هائی که همه جا یافت می شوند، از طریق «دبی» و «ترکیه» با قیمت های بسیار ناازل -هرصد عدد حداکثر حدود ۵ یا ۶ مارک آلمان غربی- وارد تهران می شود و سودهای کلانی، البته به قیمت خاکسترنشینی خانواده بیمارانی، به جیب دلال ها سرازیر می کند. این شبکه بی کمترین شرمی همه جا حضور دارد و من شخصاً يك نفت فروشی در خیابان برق آلستوم و يك آجیل فروشی روبروی سینما امپایر سابق در میدان ولی عصر را دیدم که سرنگ می فروشند!

چنین وضعیتی در مورد تجهیزات و داروهای مربوط به تشخیص بیماری های کلیوی -مثلاً عکس برداری رنگی از کلیه- و یا مغزی -مثلاً برای سیتی اسکن مغز- به مراتب هولناک تر است. در این موارد، بیمارستانها و آزمایشگاه ها باخونسردی نسخه راتحویل خانواده بیمار می دهند و از آنها می خواهند که مثلاً آمپول و سرنگ مخصوص جهت تزریق و عکس برداری رنگی به منظور تشخیص سنگ کلیه را از «پیرون» تهیه کنند! برای تهیه چنین آمپولی، چنانچه پس از ساعت ها و گاهی روزها دوندگی بدست آید، باید

انتقاد از سانسور

نشریه گرامی «راه ارانی» نامه ضمیمه را چندی پیش برای نشریه اکثریت فرستادم. این نامه در شماره ۲۸۸ (۱۳۸۶/۱۰/۱۸) آن نشریه، با حذف پاراگراف اول و به صورت سانسور شده چاپ شد.

البته هر نشریه ای حق دارد از نامه ها و مقاله های مفصل خوانندگان بخش هایی را برگزیند و چاپ کند. اما به گمان من هیچ نشریه ای حق ندارد از لایحه يك نامه کوتاه، کلمه ها و جمله هایی را بیرون بکشد و حذف کند، با این قصد که به زعم خود «زهر» مطلب را بگیرد. این کار اگر سانسور نیست، پس چیست؟

از آنجا که می دانم شما با هرگونه سانسور مخالفید، تقاضا دارم متن کامل نامه مرا در نخستین شماره آن نشریه چاپ کنید. گذشته از دو پاراگراف اول که به کلی حذف شده است، زیر کلمه ها و جمله هایی که نشریه اکثریت حذف کرده است، خط کشیده ام.

با تشکر- ف.ت.

به هیأت تحریریه نشریه «اکثریت»

رفقای گرامی؛ من همیشه نشریه اکثریت را با علاقه بسیار می خوانم. گرچه بدون تعارف باید بگویم که پس از جابجاشی اخیر، یعنی کنار رفتن «چناچ پب» و افتادن مسئولیت اداره نشریه به دست «چناچ راست»، کیفیت نشریه آشکارا افت کرده است، تنوع سابق به خصوص در رابطه با مسائل ایران و تحلیل های سیاسی از میان رفته است و نیم بیشتری از حجم نشریه را ترجمه ها اشغال کرده اند.

در شماره ۲۸۴، به عنوان نمونه مقاله هائی آمده درباره «تحولات پردامنه و ژرف در چکسلواکی» و همین طور درباره تحولات مجارستان و شوروی. در شماره های گذشته هم مقاله هائی بود درباره «تحولات پردامنه و ژرف» لهستان و بلغارستان و آلمان دمکراتیک.

پرسش من این است: چه زمان از تحولات پردامنه و ژرف در جنبش کمونیستی ایران سخن خواهید راند؟ آیا ضرورت آن را همه احساس نمی کنیم؟ آیا حتی دیر نشده است؟

در همین شماره نشره مقاله دیگری دارید درباره رومانی زیر عنوان: «سیمای ناخوشایند يك پرورکراتیسم پوسیده».

پرسش دیگر من این است: چه زمان درباره سیمای ناخوشایند پرورکراتیسم پوسیده رهبری حزب توده ایران، که نه تنها حزب، بلکه بخش عمده ای از نیروهای جنبش چپ، از جمله سازمان اکثریت، را به بن بست فاجعه پار کشانده است، سخن خواهید گفت؟ شما در تدارک کنگره هستید. اما تا زمانی که نوشداروی دمکراسی و کنگره را به ارمان بیاورید، سهراب های جوان شما گروه گروه به مرگ سیاسی مرده اند و از دست رفته اند. بی صداقتی ها و بازی های سیاسی و بده بستان هایی که هدف اصلی آنها حفظ «کوسی» و رهبری است نه به پیش بردن مبارزه و اعتلای جنبش، نیروهای جوان را سرخورده و دل مرده و بیزار کرده است. آن ها ایمان دارند، به ارمان خود ایمان دارند، اما به شما بیکوایمان ندارند. آنها عمیقاً سیاسی هستند، اما از سیاست بازی بیزارند. آیا می شود برای يك بار ملاحظه کاری و محافظه کاری را کنار بگذارید و این نامه را در نشریه تان چاپ کنید و به بحث بگذارید؟ آیا می شود صفحه ای از نشریه را هم به بحث درباره جنبش چپ ایران، بحران آن و راه های بیرون رفتن از بحران اختصاص بدهید و احترام به آزادی و دمکراسی را عملاً نمایان کنید؟

ف.ت. «خواننده»

انتقاد خوانندگان به ك.روابط خارجی

در پی نشر اظهاریه کمیسیون روابط خارجی حزب دمکراتیک مردم ایران (در راه ارانی شماره ۱۷) در نامه از سوئد از سوی رفقا حدادیان و علیرضا به نست ما رسیده است که به همراه توضیح کمیسیون مربوطه به اطلاع خوانندگان می رسانیم. این مساله همچنین از سوی رفقای سازمان فدائی نیز به ما گوشزد گردیده است. در نامه رفقا آمده است: «در این اظهاریه درکنار انتقادات بجا و اصولی به شیوه گزارش دهی رفقای «سازمان فدائی» تناقضی وجود دارد که متأسفانه بر تمام انتقادات اصولی سایه افکنده است. در این اظهاریه به يك توافق ضمنی مبنی بر خودداری از انتشار بیرونی مباحث میان نیروهای شرکت کننده در جلسات مشورتی تا قبل از نیل به توافق رسمی اشاره شده است. حال آنکه خود نشریه «راه ارانی» در شماره قبلی در صفحه «درمخالف سیاسی» به مضمون این مباحثات و علل ناکامی آن اشاره کرده و در واقع خود مرتکب پخش مباحث قبل از مشورت با دیگران شده است... واقعیت این است که این بی توجهی قبل از هرچیز از سردرگسی و عدم وجود روابط سیاسی دمکراتیک و طبیعی میان نیروهای اپوزیسیون پیش آمده است. به عبارت دیگر اگر نیروهای اپوزیسیون صادقانه خود را در برابر مردم متعهد می بینند، طبیعی است که برای پاسخگویی به خیل خانواده های داغدار شهدا که زیر فشار جهشی رژیم در بهشت زهرا گرد می آیند باید حداقل توضیح دهیم که چرا نتوانستیم در خارج از کشور حتی يك اعلامیه مشترک صادر کنیم، آنهم وقتی که طرفداران گروههای سیاسی مختلف به همراه خانواده های زندانیان و شهدا بدون توجه به اختلافات گروهها، در داخل کشور دور هم جمع می شوند. ما باید برای جلب اعتماد خرد شده مردم و برای سالم سازی فضای سیاسی جامعه ایران مبارزه کنیم...»

پاسخ کمیسیون

۱- ایراد رفقا حدادیان و رضا از سوئد به وجود تناقض میان بخشی از انتقادات مطرح شده در «راه ارانی شماره ۱۷» و در رابطه با گردهمایی تعدادی از احزاب و سازمان های سیاسی در پاریس با آنچه که در همین رابطه در شماره ۱۶ راه ارانی در صفحه در مخالف سیاسی آمده درست است. درج این خبر در راه ارانی بدون اطلاع روابط خارجی حزب صورت گرفته و از این نظر کار راه ارانی نیز مانند کار نشریه فدائی قابل انتقاد است.

۲- ما همانگونه که در مقاله راه ارانی شماره ۱۷ آمده، با نفس گزارش دهی به مردم و جنبش در رابطه با این نیدارهای مشترک هیچ مخالفتی نداریم. اما این عمل باید اولاً با توافق همگان بر اساس صورتجلسه و اسناد مربوط به بحث ها صورت پذیرد و ثانیاً به اصل این ابتکارات نوپا آسیب نرساند، در غیر اینصورت اگر هر سازمان مطابق سلیقه و برداشت های خود بخواهد از جلسات گزارشی بدهد، آنگاه ما به طور دائم باید شاهد درگیری های قلمی و توضیحات تکمیلی و روشنگرانه گروهها باشیم که احتمالاً به بخش هایی از گزارش ارائه شده ایراد دارند.

کمیسیون روابط خارجی

به سراغ متون تاریخی نرویم

يك خواننده آذربایجانی در رابطه با مقاله مربوط به قزه باغ در شماره ۱۴ در مقام پاسخگویی برآمده است؛ وی با اشاره به دهها سال دیکتاتوری در شوروی و فرمایشی بودن نهادهای مردمی و توده ای و نیز حرکتی که در پنج سال اخیر در این کشور شروع شده است و با توجه به مقاومت هائی که در این راستا وجود دارد و اهمیت دفاع از روند دمکراتیزه کردن جامعه شوروی می نویسد: «من بدون اینکه روی این مطالب که این منطقه کوهستانی متعلق به این یا آن است تکیه کنم از این رفیق ارمنی سؤال می کنم که آیا مشکلات عظیم در آذربایجان و ارمنستان حقیقتاً آنقدر کوچک است که مهم ترین آنها زد و خورد تأسف بار بر سر منطقه ای است که به هرحال بود و نبودش تأثیری بر زندگی میلیون ها شهروند آذری و ارمنی نداشته و ندارد؟ به ویژه آنکه هر دو حزب کمونیست حاکم از مافیاصفت ترین احزاب موجود اتحاد شوروی می باشند»

بقیه از صفحه ۵ (شکست ...)

برجانتند و بهای ارز دوبازار آزاد همچنان بالا باقی بماند.

برای دولت رفسنجانی موفقیت در این عرصه برای راه انداختن چرخ های اقتصاد بسیار اساسی است. نست اندرکاران امید داشتند از طریق عرضه وسیع دلار به بازار نه تنها قیمت های سرسام آور ارز را بشکنند، بلکه بخشی از کسری بودجه دولت را نیز از این راه تأمین کنند. اما نه سیاست نصیحت و نه آنگاه اجرای نوزمرحله سیاست ارزی نتوانست تغییر اساسی در وضعیت موجود ایجاد کند. درحقیقت آنچه که پیش از هرچیز در این عدم موفقیت نقش دارند، توان مالی بخش خصوصی و نقدینگی آفسانه ای آن است که طی سال های گذشته چندین برابر شده و به رقمی حدود ۱۰۰۰ میلیارد تومان می رسد. لذا تزریق يك یا دومیلیارد ارز دولتی به بازار نمی تواند به تغییر اساسی در بهای ارز منجر شود. چرا که توان و کشش بخش خصوصی بسیار فزاینده از این حجم است و تاجار و سرمایه داران به آسانی می توانند ارزهای دولتی را بیلند و هیچ چیزی درحقیقت تغییر نکند.

بدیهی است بهای ارز دوبازار آزاد یکی از مسائل اساسی اقتصادی هر دولتی در ایران است. این مساله نه تنها برای گردش سالم پول و کنترل قیمت ها تأثیر اساسی دارد، بلکه مانع از سوق دادن سرمایه ها به سوی تولید نمی شود. با توجه به بارآوری فوق العاده معاملات ارزی و بستگی تقریباً قیمت همه کالاهای وارداتی به بهای ارز دوبازار آزاد، سرمایه داران ترجیح می دهند، پول خود را در معاملات واسطه ای و بازار سیاه به کار اندازند، تا به سراغ دروسهای يك تولید سالم روند. این پدیده تا سالیان طولانی در مجموعه اقتصاد ایران نقش مخرب بسیار مهمی خواهد داشت و تا پیش از افزایش چشمگیر تولید و امکان کسب ارز از طریق مبادلات کالا با دنیای خارج و هم زمان ارضاء نیازهای داخلی مردم، اقتصاد ما روی ثبات و تعادل را نخواهد دید.

مصاحبه با فرج الله ممبینی (امیر)، عضو رهبری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

فلسفه قرن بیستم، سیاست و حزبیت اوایل قرن ۲۰ پاسخگوی نیازهای جامعه امروز نیست!

مصاحبه ای که از نظراتان می گذرد، در اوایل ماه نسامبر و پیش از وقایع خونین رومانی و تغییرات رادیکال در چکسلواکی یا رفیق امیر صورت گرفته است. رفیق امیر از سال ها پیش از رهبران درجه اول سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به شمار می آید که پست های سازمانی مانند عضویت هیات سیاسی و مسئولیت نشریه کار را به عهده داشته است. وی جزء اولین رهبران سازمان است که راه برخورد رادیکال به گذشته را در پیش گرفتند و از همین رو بخش مهمی از مصاحبه به مسایل سیاسی و نظری مربوط به چپ اختصاص یافته است.

راه ارانی: یا توجه به اینکه شما از پیروانمان خواندیشی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) هستید، توضیح دهید که خواندیشی از نظر شما بر چه بنیادهایی استوار است؟

جواب: باتشکر از فرصتی که در اختیار من قرار گرفته است و با امید گسترش اینگونه تبادل نظرها میان همه نیروهای مترقی، نخست باید گفت اصطلاح «خواندیشی» که دیگر در جنبش ما بسیار راه یافته است، نام نارسای رنسانس فرهنگی جهان در ربع آخر قرن بیستم است. خواندیشی در مفهوم گسترده آن عبارت از رنسانس یا نوزادی بنیادین و همه جانبه فکری و فرهنگی در مقیاس جهانی برپایه بازآفرینی شالوده های مادی تمدن بشری به یاری انقلاب نوین علمی و فنی است. در این برداشت، هرواژه رسالت حاضر خود را دارد. قبل از هر چیز ما با «بازآفرینی شالوده های مادی تمدن بشری» روبرو هستیم که شالوده است، و سپس با «رنسانس یا نوزادی بنیادین» و همه جانبه فکری و فرهنگی در مقیاس جهانی. این بازآفرینی مادی و این رنسانس فرهنگی یک کار جمعی و جهانی است که در انحصار این حزب یا آن بولت نبوده و نیست و شاید اگر کسانی بخواهند مدعی پیشگامی آن گردند، همانا نست ها و مغزهای ایچادگی انقلاب علمی و فنی باشند. جنبش کمونیستی نه تنها در این دگرگونی ها پیشاهنگ نبوده، بلکه بسیار دیر ترانست چشمای خود را به روی آنها بگشاید. از همین روست که «جنبش نوسازی» در کشور های سوسیالیستی مرمماً در مرحله کشف و شناخت رنسانس قرار دارد و نه در مرحله اجرا و پیش برد آن. بسیاری از دولت های سرمایه داری نیز این رنسانس را درک نکرده و نپذیرفته اند، مگر در مرصه هایی که مستقیماً در خدمت سود و سودای آنها بوده است. نمونه برجسته بولت آمریکا و سیاست های آن در زمینه خلق سلاح، به مسائل خاص جنبش خردمان و به ستوال مشخص شما برمی گردیم. رنسانس که در جنبش ما گسترش یافته است قبل از همه این ستوال را پیش روی ما می گذارد: آیا در چارچوب برنام، اساسنامه و ساختار حزبی «حزب طراز نوین طبقه کارگر» می توان با کاروان پرشتاب پیشرفت همگام شد؟ آیا فلسفه قرن ۱۹ سیاست و حزبیت اوایل قرن ۲۰ می تواند در پایان قرن ۲۰ و آستانه قرن ۲۱ و در مصر شکفت انگیزترین تحولات علمی و فنی همچنان بدون دگرگونی کارساز باشد و پرچم پیشاهنگی پیگار عدالتخواهانه را فزاینده داشته باشد؟ برخی متاسفانه یا یک آری «قاطمانه و انقلابی» می گویند احساسات خود را آرام و مغزها را در خواب کنند. چنین گرایش خوشیختانه در سازمان ما وجود ندارد و در کل جنبش چپ رو به انزواست.

گرایش دیگر حساسیت نشان دادن نسبت به تحولاتی که بر شمریم، هنوز می گویند تا کهنه را بیش از حد لزوم یا تو آشتی دهد. این گرایش بر آن است تا خواندیشی را به صورت رشته ای اصلاحات گاهی رقیق و گاهی عمیق در همان چارچوب های کهن و کهنه فکری و حزبی «حزب طراز نوین» معرفی کند. چنین گرایش کمابیش خواندیشی را «ایچاد تحولات فکری و حزبی به منظور انطباق حزب مارکسیست-لنینیست طبقه کارگر بر شرایط جدید ملی و بین المللی» تعریف می کند و قبل از هر چیز نگران آن است که «مبادا» به «تجدیدنظرطلبی» در غلط و یا از این موضع که «حزب ما حزب طبقه کارگر است» گامی پس نهد.

به نظر من این اندیشه ها هنوز نارساست. باتوجه به مجموع تجارب باید گفت که پافشاری یک جانبه روی همان چارچوب ها بود که چپ را به بن بست کشاند. امروز نه رفرم در چارچوب های کهن، بلکه تغییر خود این چارچوب ها و دستیابی به یک سیستم فکری-سیاسی و حزبی پویاتر و منمط تر هست که می تواند پرچم آزادی و عدالت را درست ما نگهدارد. امروز به خاطر خود سوسیالیسم که بشری ترین آرمان هاست، باید در اندیشه های مخالف «تجدیدنظر»، تجدیدنظر امروز به خاطر خود طبقه کارگر باید از تکرار بی محتوای فرمول تبلیغاتی «حزب ما حزب سیاسی طبقه کارگر است» پایان داد، باید در عمل کاری کرد که در خدمت طبقه کارگر باشد و نه در حرف. وقتی کارگران سوند مرفه تر و راحت تر از کارگران رومانی باشند، تبلیغات چائوشسکو در مورد طبقه کارگر تنها می تواند جاه طلبی خودش را ارضاء کند. برای خواندیشی واقعی آنچه استوار است هدف ها و آرمانهای ما برای صلح، پیشرفت، دموکراسی، عدالت و سوسیالیسم است که در یک هدف بزرگتر یعنی خدمت به مردم و بشریت وحدت می یابند.

تغییر در بنیادهای فکری

س: به نظرها مناسبت اصلی تغییر در بنیادهای برنامه و مناخار حزب کدامند؟
ج: بسیاری از ارکان و نهادهای فکری و سازمانی را باید دگرگون کنیم. مهمترین این

دگرگونی ها، انگونه که من می توانم تشخیص دهم چنین است:

نخستین رکن جدا کردن مسائل فلسفی-عمراسی از زندگی حزبی و ایجاد یک حزب سیاسی غیر بنیادگرا، باهدف های سیاسی-اجتماعی پیشرو. این بنیادی ترین مساله در پی ریزی حزب و یا جنبش نوین پیرو آزادی و عدالت اجتماعی است. چرا؟

اول اینکه، انقلاب علمی و فنی، بازآفرینی تمدن مادی و رنسانس فرهنگی کنونی جایی برای سطره فلسفه متعارف بر علم و هنر و سیاست باقی نمی گذارد. شاید تا مدتها بازم به فلسفه نیازی باشد، اما قطعاً به فلسفه باقی دیگر نیازی نیست. فلسفه به مثابه یک شناخت کلی تر از واقعیت ها بیش از پیش به منتجه بلاواسطه شناخت های جزئی تر توسط علوم و ادبیات و هنرها تبدیل می شود و استقلال بنیادگرایانه پیشین خود را از دست می دهد. شاید عقب ماندگی شدید فلسفه از علوم در توضیح مسائل فرآوری بشر قبل از همه ناشی از همان استقلال امرانه فلسفه-به خصوص نزد بنیادگرایان- بوده باشد. بشر پیشرو امروز برای یافتن پاسخ ستوالاش منتظر فلاسفه و فلسفه های عقب مانده نمی ماند. آیا کشف واقعیت «جهان عمیقاً هم پیوسته» توسط علم (و منجمه علم سیاست) و ایستادگی چندین دهه ای فلسفه (منجمه فلسفه م-ل) در برابر این شناخت و الزامات سیاسی ناشی از آن، برای اثبات ناتوانی و عقب ماندگی فلسفه کم است؟

دوم اینکه، حتی اگر فلسفه به همان قوت پیشین مطرح باشد، چنانچه می پذیریم فلسفه هم یک علم است، در انصورت باید مثل هر علم دیگر در جای خود بنشیند و مشمول همان شرایطی شود که بقاء و رشد و تکامل سایر علوم را شامل می شود. اگر فلسفه یک علم است پس باید مثل هر علم واقعی در کشف حقایق مطلقاً آزاد باشد. باید آزاد باشد که اصول امروزی خود را به کناری نهد و اصول نوینی به جای آنها بنشاند. اگر فلسفه علم است پس در انصورت باید آزادانه رشد کند و نه به کمک ارتش های سیاسی تمویل شود. اگر ما حق نداریم و نیازی هم نداریم که برای دفاع از حقایق اثبختین به ارتش سیاسی متوسل شویم، همینگونه حق نداریم و نیازی هم نداریم که برای دفاع از مارکس به ارتش سیاسی متوسل شویم. بگذار توانین نیالکتیک هم با همان وسیله ای که توانین نسبیت از خود دفاع می کنید، از خویش دفاع کنند و نه به زور احزاب. برای کشف حقایق علمی-فلسفی قطعاً حذف دخالت های زورمدارانه و در معرض تامین آزادی ضرورت دارد. حتماً خیلی از هموزمان خواهند گفت «علوم اجتماعی و فلسفه جانبدار هستند» به اعتقاد من جانبداری در شناخت علمی نادرست است و تقریباً نزدیک به یقین می توان گفت «علم» جانبدارانه علم نیست. علم یعنی شناخت غیرجانبدارانه واقعیت ها. جانبداری تنها در چگونگی کاریست نتایج شناخت ضرورت دارد نه در شیوه شناخت. خلاصه کلام باید فلسفه و علوم اجتماعی و نیز هنر و ادبیات واقعیت را غیر جانبدارانه بشناسند، اما نتایج شناخت را به سود مردم و بشریت، جانبدارانه به کار گیرند.

سوم اینکه: متکی شدن یک حزب به یک دستگاه فلسفی و یا یک دین یا مذهب جبراً آن حزب را بنیادگرا و قشری یار می آورد و بران وامی دارد تا در وجدانیت و احساسات مردم نیز مداخله کند. اگر ما می پذیریم که یک حزب مذهبی ذاتاً قشری و بگم و دیکتاتور است، چگونه می توانیم کتمان کنیم که یک حزب فلسفی نیز همین خصوصیت را پیدا می کند؟ اگر ما به دیگران پیشنهاد می کنیم که امور مذهبی را از سیاست و دولت جدا کنند، چگونه می توانیم خود به گونه ای مشابه امور فلسفی را با سیاست و دولت تلفیق کنیم؟ فراموش نباید کرد که در جوامع ما کمابیش فلسفه توده ها مذهبی است و مذهب روشنفکران فلسفه. یا به بیان دیگر، مذهب و فلسفه به بسیاری مسائل مشترک و مشابه پاسخ می دهند و در طول تاریخ بارها جای خود را باهم عوض کرده اند.

و آخر اینکه، ما خواندیشی و رنسانس فکری و فرهنگی را متناسب با شرایط کشور خودمان و در پاسخگوئی مشخص به نیازهای مردم خودمان پیش می بریم. در کشور ما، در آمیزی دین با سیاست و دولت سرچشمه جامعه های بسیار سنگینی بوده است. همچنین در آمیزی فلسفه با سیاست و امور حزبی، برای جنبش چپ سرچشمه جامعه های دیگری بوده است. کشیده شدن جنگ ماده و روح به عالم سیاست روز، چه از سوی قشری های مذهبی و چه از سوی قشری های مارکسیست نتیجه ای جز تفرقه ملی و تفرقه در صفوف مردم و برانگیختن گرایش های ارتجاسی علیه جنبش های ترقیخواه و پیشرو نداشته است. ما باید راهی پیدا کنیم که مردم با هرامتقاد مذهبی یا فلسفی (که امری شخصی و خصوصی آنها است) بتوانند برادرانه در جنبش های ترقیخواهانه برای بازسازی و بهسازی زندگی خویشان شرکت کنند. البته افراد می توانند و حق دارند مبلغ این یا آن فلسفه و مذهب باشند و جبراً هم چنین می کنند. اما مقدر نیست که احزاب و جنبش های سیاسی به لشکریان دین و فلسفه بدل شوند، انهم در کشورهایی که هنوز به نیروی جهل می توان بشری را تشنه کام سنگسار کرد و یا شامری به مصمت مسیح را بی محاکمه بردار کرد.

نومین رکن نوسازی جنبش ما، عبارت از اقدام برای تشکیل يك حزب ملی، دمکراتیک و عدالتخواه با آرمان سوسیالیستی است. این حزب ملی است، یعنی اساساً برای آزادی و آبادی ایران و بهروزی مردم ایران پیکار می کند و مجموع مناسباتش با دیگران بر همین پایه تنظیم می شود. چنین حزبی از اهرای حقوق بشر در تمام جهان و از امواج های عموم بشری قاطعانه دفاع می کند، اما پیرو انترناسیونالیسم های شناخته شده ای که مبتنی بر منافع قدرت های بزرگ و مبتنی بر بلوک ها و جبهه های متخاصم در مقیاس جهانی هستند، نیست. ما نباید چهار خیال پردازی شویم. برای مردم ما و همه مردم گیتی، تولید سلاح های اتمی، چه با هدف تعرض باشد چه با هدف دفاع پیامد کمابیش واحدی دارد. مابا تولید این سلاح ها، باایمان های نظامی چون ناتو و ورشو و با هراقدامی از این دست مخالفیم. این که یکی خود را «آزاده» و دیگری خود را «سوسیالیست» بنامد نمی تواند تأثیری در موضع گیری ما علیه اقدامات هستی سوز بگذارد.

سمت گرایش درسازمان اکثریت

ص: تحولات اخیر کشورهای سوسیالیستی به خصوص در لهستان و چهارستان و آلمان دمکراتیک را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: ابتدا باید از اتحاد شوروی شروع کرد. تجربه اتحاد شوروی نقش بسیار بزرگ و مثبتی در تحولات امروزی دیگر کشورهای سوسیالیستی داشت است. در شوروی نوسازی پذیرفته شد، لیکن به صورت تحولاتی در چارچوب ساختار موجود حزب و حکومت. لذا این نوسازی از یکسو پیشرو بوده است و توانسته به حلقان و دیکتاتوری پایان دهد، نیروهای روشنفکر جامعه را به میدان مبارزه بکشاند، تبادل فکری و آزادی فکری را به میزان معینی تأمین کند و یک زمینه نسبتاً جدی برای حل مشکلات ایجاد کند. اما ازسوی دیگر، این نوسازی مدنیت است که نیاز به حرف های تازه ای دارد. امروزه واقعیت ها ثابت می کند که با توسل به پلورالیسم درون حزبی نمی توان لزوم آزادی احزاب و تعدد احزاب را انکار کرد. متأسفانه در اتحاد شوروی کماکان سیستم تک حزبی و اتکاء یک جانبه دولت به حزب واحد ادامه دارد. همین مساله سبب می شود که تضاد میان گرایش دمکراتیک توده های مردم با دستگاه های بوروکراتیک تداوم پیدا کند و بحران ها را دامن بزند. در سایر کشورهای سوسیالیستی نوسازی گاهی از آنچه در شوروی هست گامی جلوتر گذاشته و گاهی از سطح نوسازی در شوروی بسیار عقب تر است. در مجارستان می توان گفت حزب کمونیست با توجه به واقعیت های که در جامعه مجارستان وجود دارد و با استفاده از تجارب گذشته خود، یک راه مستقل و یک برداشت مستقل از نوسازی را به اجرا گذاشته است و به ضرورت بازسازی بنیادین حزب و مناسبات آن با مردم دست یافته و آزادی احزاب را پذیرفته است. این به اعتقاد من يك گام مثبت و بلند به جلو است. چنین اقدامی چنانچه در همین مسیر تکامل یابد، نه تنها نفی سوسیالیسم نیست، بلکه لازمه قطعی دفاع از ارزش های سوسیالیستی است. از دمکراسی در وسیع ترین شکل آن نباید هراسی داشت و اگر حزبی از دمکراسی واهمه داشته باشد، همین امر نشانگر فاصله آن حزب با اراده و اعتماد مردم است. در آلمان دمکراتیک متأسفانه حزب خیلی دیر به دوره این واقعیت ها پرداخت. از همین رو به تدریج شرایطی بسیار بحرانی به وجود آمد. به اعتقاد من تحولات اخیر يك پاسخ مثبت به نیازهای قوی جامعه آلمان دمکراتیک است. این را نیز نباید فراموش کرد که شوئیسم پرخاشهوی پان ژرمن ها از اینسوی دیوار چنگ و دندان نشان می دهد و قصد ماهی گرفتن از آب گل الود دارد. به هرحال آلمان ها بهترین کارگران و بدترین سربازان دنیا را دارند و ما آرزو می کنیم که دمکراسی گسترش یابد و در خدمت کارگران قرار گیرد.

ص: این سوسیالیسمی که شما خرافان آن هستید چه خصوصیاتش دارد و در مقایسه با آنچه که به سوسیالیسم واقعاً موجود معروف است چه تفاوت هایی دارد؟

ج: نخست اینکه سوسیالیسم مورد نظر ما نمی تواند همان سوسیالیسمی باشد که تحت عنوان «سوسیالیسم واقعاً موجود» عرضه می شود، به این علت که تجربه کشورهای سوسیالیستی -علیرغم جوانی مثبت، پیشرو و آموزنده در برخی مرصه ها- يك تجربه موفق در تأمین رشد شتابان اقتصاد و گسترش رفاه در جامعه نبوده است. ما از تجارب مثبت کشورهای سوسیالیستی و نیز از تجارب کشورهای سرمایه داری در زمینه بسط عدالت اجتماعی باید بهره بگیریم. از شکست های آنها نیز باید عبرت بگیریم. درس بزرگ ما این است که در اقتصاد «گروه باید موش بگیرد، چه سفید، چه سیاه». رشد و شکوفائی اقتصاد و علم و فن تولید شالوده ای ترین مساله در نگرش نوین ما به سوسیالیسم است. ما باید پیگیرییم که پیشرفت مهم ترین شرط رفاه و عدالت است و در عقب ماندگی عدالت نمی تواند تأمین گردد.

ص: دومی وجه تمایز این است که ما سوسیالیسم را نه منتجه يك فلسفه و جهان بینی واحد و خاص بلکه يك آرمان شکل گرفته در طول سده ها می شناسیم که پیوسته، متناسب با رشد مانی و معنوی جامعه بشری ارکان متشکله آن مشخص تر و شرایط تحقق آن افزونتر شده است. مارکسیسم در تئوریزه کردن و به واقعیت نزدیک کردن این آرمان بشری بیشترین سهم را دارد. اما تکوین این آرمان در انحصار آن نیست و تاریخ، جمعی و جهانی است. امروز و فردا تلاش های باز هم بیشتر و علمی تری برای انطباق آرمان بشری سوسیالیسم با شرایط نوین تاریخی صورت خواهد گرفت و این تلاش ها که چه بسا برپایه نفی بخش اعظم اصول کهن باشند، تلاش هائی برحق و ضروری و ناگزیر هستند.

ص: سومین نکته این است که سوسیالیسم در انحصار هیچ يك از طبقات و نیروهای زحمتکش جامعه نیست. اندیشه نفی استثمار و ستم توسط بردگان، دهقانان، کارگران، روشنفکران و حتی گاهی توسط خردمندانی از طبقات بالایی جامعه تکمیل شد. نیروی کار فکری ویدی، نیروی اصلی رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی و سوسیالیسم است. در این شکی نیست اما در این میان ممکن است در کشوری روشنفکران نقش عمده را ایفا کنند. برای جذب همه نیروی کار و زحمت فکری ویدی (که شامل همه هنرمندان و ادیبان و دانشمندان و غیره هم می شود) باید بر انطباق سوسیالیسم بر منافع آنها و همسو بودن همه نیروی کار و زحمت در بسط این آرمان عدالتخواهانه تاکید کرد و نه بر تضادهای مصنوعی و تفاوت های معمولی میان گروههای اجتماعی. دیوارکشیدن بین کارگران و دهقانان و روشنفکران و غیره خود به نومی تفرقه افکنی است.

ص: و آخرین وجه تمایزی که باید بران تکیه کرد، تعریف سوسیالیسم به مثابه شکل عدالتخواهانه و نتیجتاً عالیتر دمکراسی (و به طور مشخص دمکراسی پارلمانی) است؛ که چنین تعریفی فی نفسه برپایه رد اندیشه دیکتاتوری و شیوه اعمال زور استوار است. عصر دیکتاتوری ها به پایان آمده است. دیکتاتوری در ربع آخر قرن ۲۰ بارزترین نشانه توحش بر متن تمدن رو به شکوفائی است.

ص: درحال حاضر اضافه بر گرایشی که شما آن را نمایندگی می کنید، چه گرایشهای اصلی دیگری در سازمان اکثریت وجود دارد؟

ج: در سازمان ما خوشبختانه بحث ها به گونه ای جدی و عمیق پیش می روند و دمکراسی کافی برای يك نبرد فکری سالم مدنیت است. ما حاصل بحث های خودمان را از همزمان خود پنهان نمی کنیم. ما تصمیم گرفتیم که مباحث به طور علنی چاپ شوند. بنابراین امکان شناخت مستقیم مباحث برای همزمان ما فراهم است. آنچه که من می توانم بگویم این است که درسازمان ما دو گرایش اصلی را می توان کما بیش متمایز کرد. گرایشی که خواهان نوسازی و تواندیشی درچارچوب های قبلی است،

ص: بهنام این تحولات را در جنبش کمونیستی ایران چه می دانید؟

ج: تا آنجائیکه به جنبش ما برمی گردد، به طور مشخص تر تا آنجا که به سازمان ما برمی گردد، این نگرش بازهم مورد تاکید قرارگرفت که هرچه بی طرفانه تر تجربه سایر احزاب را ارزیابی کنیم و آنجا که به کشور خودمان برمی گردیم راههای خاص خودمان را جستجو کنیم و به اجرا درآوریم. درک ضرورت فرم های بنیادی در ساختار برنامه ای، اساسنامه ای و حزبی حزب

طراز نوین یکی از تاثیرات این روند ها در سازمان ما است. تاثیر دیگرش این است که ما با نطالعه تجارب این احزاب و این کشورها به این نتیجه می رسیم که باید قطعاً جنبش توتیسی درجهت هدف سوسیالیستی ایجاد بکنیم. ما هیچیک از تجارب شکست خورده را به هیچ شکلی نمی توانیم تکرار کنیم باید راه خاص خودمان را جستجو کنیم و در جستجوی این راه ما از هر تجربه مثبتی استفاده می کنیم. اما تجارب را نه در چارچوب احزاب کمونیستی بلکه در همه احزاب مترقی و حتی در احزاب لیبرال نیز جستجو می کنیم. ما از تجربه هر حزبی و هر جنبشی که منشأ اثر مثبتی در کشور خودش باشد استفاده می کنیم. ما راه مستقل خودمان را در پیش داریم. این حاصل فکر و تجارب ماست.

چشم انداز حکومت رفسنجانی و استحاله رژیم

س: چشم انداز حکومت رفسنجانی را چگونه می بینید؟ نظر شما درباره نظریه استحاله رژیم چیست؟

ج: امروز ما چه در بررسی مسائل ایدئولوژیک-تئوریک و چه در بررسی مسائل سیاسی باید کلیشه ها را کنار بگذاریم و از شیوه برخورد زنده، واقعی و بی طرفانه پیروی کنیم. استحاله چیست که این همه باعث وحشت و شانتاژ می شود؟ اگر رژیم جمهوری اسلامی بتواند استحاله پیدا کند و لیبرالیزه شود، اگر بتواند در سمتی تحول پیدا کند که حاصل آن باز شدن يك فضای سیاسی باشد، چه دلیلی دارد که کسی از آن متنفر باشد؟ و یا اگر کسانی به این استحاله توجه کردند آنان را متهم کنند؟ «استحاله» هم یکی از خواست های مردم ماست که به طور واقعی وجود دارد و ما بسیار خوشحال خواهیم شد که این «استحاله» واقعیت بیاید و هرچه عمیق تر و همه جانبه تر صورت بگیرد. متأسفانه هنوز شواهدی برای چنین استحاله ای وجود ندارد. باید با تسلف بگیریم حکومت ایران کماکان همان چارچوب های قشری و استبدادی را که از آغاز برانها متکی بوده حفظ کرده و هنوز نشان جدی از اینکه چریانی درحکومت قصد داشته باشد این چارچوب ها را تغییر بدهد و استبداد مذهبی را تعدیل کند و یا تغییر بدهد وجود ندارد. گاهی حرف هایی زده می شود. از سوی برخی مسئولین جمهوری اسلامی که تاکنون هیچگونه نتیجه ای بار نیآورده اند. آنها در همان زمانی که مهاجرین را دعوت به داخل می کنند، صدای ضدانقلابی سیاسی را بدون محاکمه اعدام می کنند. سرکوب، خفقان، بی قانونی و نا امنی همچنان ادامه دارد. نیروهای سیاسی حتی آنهاست که پیوند نزدیکی با دولت جمهوری اسلامی دارند نیز از بیان آزادانه عقایدشان و از فعالیت آزادانه محرومند و در معرض فشار و تهدید و سرکوب قرار دارند. بنابراین در عرصه سیاسی ما هنوز دلیلی حاکی از تعدیل سیاست های جمهوری اسلامی و حرکت به سوی يك فضای نسبتاً آزاد در دست نداریم. تنها می توان گفت دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی نسبت به گذشته درحل مسائل خود واقع بین تر شده است و این منجمله شامل چگونگی مقابله با نیروهای مترقی است. به هرصورت محض ارائه ناکت به برخی همزمان اطراف می هم که باشد باید تصریح کنیم که حساسیت نسبت به تحولات درون حکومت و مومعهگیری مثبت در قبال اقدامات و مستکبرانهی مثبت (اگرچه وجود داشته باشد) امری قطعاً ضروری است.

س: همه ترین وظایف نیروهای چه در مقابل رژیم جمهوری اسلامی چیست؟

ج: من ترجیح می دهم از وظایف مجموع نیروهای ملی صحبت کنم. سالهاست که این وظایف گوشه می شود (منجمله از سوی سازمان ما) در راستای این وظایف پیشنهادهای بسیاری داده شده است. به نظر من قبل از هر چیز ایجاد اتحادی از نیروهای ملی و میهن پرست حول برنامه ای که دمکراسی را برای ایران تأمین بکند ضرورت دارد. نیروها و سازمان های تندرو به اعتقاد من باید به انباشتیزی پایان بدهند و از بلند پروازی ها، از شعارهای تند و غیر عملی، از قراردادن مجموع برنامه به عنوان هدف مقدم پرهیز بکنند. آنها باید بتوانند به عنوان مبارز نیروی اتحاد باشند. امروزه به نظر می رسد شرایط مساعدی جهت اتحاد نیروهای ملی و میهن پرست حول يك برنامه حداقل برای تأمین دمکراسی در ایران فراهم شده است. ولی متأسفانه برخی از ناپیچگیرترین نیروها در جهت هدف های فوق درجانش چپ قراردارند. نیروهایی که بخش اعظم فعالیتشان را متوجه افشا و طرد متحدین خوششان می کنند و قادر نیستند به پیشنهادهای واقعی برای اتحاد و مبارزه در راه دمکراسی پاسخ بدهند.

س: افشانه بر دمکراسی به نظر شما چنین چه دمکراتیک برای سازماندهی مبارزات مردم برچه شانویه ای باید استوار باشد؟ اصلی ترین شعارهای این جنبه به نظر شما چیست؟

ج: اصلی ترین شعارها طبیعتاً چیزی جز اصلی ترین و میرم ترین خواست های کنونی مردم نمی تواند باشد. مردم چه می خواهند؟ مردم درشرایط کنونی خواهان حکومت قانون، خواهان پایان یافتن ناامنی و خواهان پایان یافتن استبداد مذهبی، خواهان استقرار آزادی و خواهان بهبود زندگی مادی و معنوی شان هستند. علاوه بر این مردم با جنگ طلبی های جمهوری اسلامی شدیداً مخالفند و خواهان تضمین صلح پایدار بین ایران و همسایگانش هستند. همین خواست های مردم هستند که شمارهای ما را تعیین می کنند. طبیعتاً در عرصه اقتصادی به تناسب ماهیت برنامه نیروهای مترقی، برنامه های گوناگونی برای بهبود زندگی مردم و پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی ارائه می شود. قطعاً باید گفت که اصلاحات اقتصادی و بهبود زندگی مردم به گونه ای که مورد توافق نیروهای باشد که در راه دمکراسی در این مرحله مبارزه می کنند باید جزء برنامه اتحاد قرار بگیرد. دیگر اینکه نیروهایی هستند که از طریق افزودن برخورد است ها و یا کاهش خواست های مردمی اتحاد را تهدید می کنند. ما نمی توانیم مبارزه در راه صلح و دمکراسی را به نیروهای چپ و یا به نیروهای رانیکال محدود کنیم. به اعتقاد من تمام نیروهایی که برای ایران پیشرفت، دمکراسی و صلح می خواهند از هر گروهی که باشند، می توانند در این اتحاد جا بگیرند. به اراده ما نیست که کسی درون این اتحاد جا می گیرد و یا نمی گیرد. این شعارها و خواست های هنرپروشی است که تعیین می کند از جزو این اتحاد هست یا خیر. نیروی جمهوریخواهی که خواهان صلح و آزادی است به طور طبیعی نیروی پیشرفت است و متحد ماست.

س: آیا استقرار حکومت قانون و رژیم آزادیخواه معنیتی بر اراده مردم، بدون سرنگونی این رژیم امکان پذیر است؟

ج: بدون برکناری استبداد روشن است که تأمین دمکراسی مورد نظر ما ممکن نیست. ولی از اینجا نمی توان به این نتیجه رسید که تنها راه نبرد قهرآمیز است. نمی توان به این نتیجه رسید که مبارزه در راه رفردم های سیاسی فاقد ارزش هستند. به اعتقاد من مبارزه در راه صلح و دمکراسی با توسل به همه شیوه های مبارزه باید صورت بگیرد و با تاکید بر اینکه ما اساساً در پی شیوه های مسالمت آمیز مبارزه هستیم و تنها هنگامی مساله تهر مطرح می شود که حکومت آن را به ما تحمیل کند. لذا خواست ما برکناری استبداد مذهبی است. چگونه این استبداد مذهبی برکنار می شود؟ ما در این راه باید از همه راهها و شیوه هایی که مردم می پذیرند یا پیشنهاد می کنند و درست می دانند استفاده کنیم. برخی شیوه ها نیز از پیش مردوندند. مثل شیوه استفاده از جنگ علیه رژیم و یا اتخاذ تاکتیک های همسو با ارتش مهاجم بیگانه. دفاع از یکپارچگی میهن دربرابر قدرت های مهاجم کمتر از هیچکدام از بنیادی ترین خواست های ما نیست. روشنفکران و درشرایط امروز جهان، تا آنجا که امر دفاع از میهن مطرح باشد حتی اگر شیطان امر دفاع را به عهده داشته باشد و خدا نیروی مهاجم باشد، ترجیح می دهم به کمک شیطان به دفع تجاوز کمک کنم. برای من مردم و میهن مقامی یگانه ای هستند.

س: من در رابطه با اشکال مبارزه حرفی ندارم. اما سؤال این است که آیا امکان این تحولات دمکراتیک در چارچوب این رژیم جمهوری اسلامی امکان دازه یانه؟ برای رسیدن به يك حکومت قانون، برای تأمین يك رژیم ازاد معنیتی بر اراده مردم آیا اولین اقدام اصلی سرنگونی این رژیم موجود است یا نه؟ این مساله اساسی است که باید روشن بشود.

ج: طبیعتاً دمکراتیسم مورد نظر ما با رژیم اسلامی در تضاد است. برای استقرار يك دمکراسی واقعی و تمام هیار در ایران قطعاً باید استبداد مذهبی کنار گذاشته شود. در این نمی شود شك کرد. يك رژیم آزادیخواه که برپایه نفی استبداد مذهبی استوار است، رژیمی که بین و فلسفه را از نولت تفکیک می کند، آزادی کامل عقیده و احزاب را رعایت می کند، رژیمی که در آن رای و اراده مردم تعیین کننده نولت و برنامه های است، این رژیم ذاتاً در تضاد با استبداد مذهبی است. در تضاد با آن رژیم است که ما امروز در ایران مشاهده می کنیم. اما از اینجا نمی توان به این نتیجه رسید که هیچگونه گامی در جهت تأمین برخی آزادی های نمی توان برداشت مگر اینکه این رژیم سرنگون شود. برای مثال ما نمی توانیم مبارزه در راه قطع شکنجه زندانیان سیاسی، قطع اعدام زندانیان سیاسی، مبارزه بر راه جلوگیری از تعقیب و بازداشت نیروهای مبارز را موکول کنیم به مبارزه در راه برکناری کل رژیم. يك رشته هدف ها و شعارها هستند که ما آنها را تعقیب می کنیم و از آنها نتیجه کوتاه مدت و اتی را منظور نظر داریم. ما در همین رژیم جمهوری اسلامی می خواهیم شکنجه زندانیان قطع شود، به کشتار خاتمه داده شود و یا در محاکمات عدالت رعایت شود و یا به اسیر حق داده شود از وکیل استفاده کند و از خود دفاع کند و یا به مهاجرین حق بازگشت به میهن داده شود. اینها خواست هایی هستند که در رابطه با رژیم دمکراتیک مفهوم ندارد چون در آن رژیم اینها تأمین می شود. این خواست ها بخشی از خواست هائی هستند که به طور روزمره در مقابل این رژیم ارائه می شوند. به این خواست ها و به این مبارزه نباید کم بها داد. طبیعتاً این مبارزه در راستای آن هدف بلند مدت تر ما برای استقرار يك دمکراسی تمام هیار به جای رژیم استبداد مذهبی است. گاهی به دلیل مطلق کردن هدف برکناری رژیم جمهوری اسلامی به این هدف میروم و روزمره کم بها داده می شود.

س: با توجه به اینکه درحال حاضر مساله صلح يك مساله درجه دوم است (درحال حاضر جنگ ایران و عراق پیش از يك سال است که قطع شده است) برای تشکیل يك جبهه متحد آیا امر دمکراسی مساله مقدم است؟

ج: درست است با قطع جنگ امروز شعار مقدم و میرم و اساسی ما همان شعار دمکراسی است و لی تضمین صلح کماکان یکی از هدف های بنیادین ماست. چنانکه شرایط تعیین کند و بار دیگر جنگ شعل و رشود، این هدف ها می توانند جا به جا بشوند. ما در همین شرایطی که جنگ قطع شده با حساسیت تمام باید متوجه باشیم که شرایط جنگی همچنان وجود دارد و خطر جنگ همچنان کشور را تهدید می کند. به هرصورت باید گفت امروز دمکراسی مرکزی ترین، تعیین کننده ترین و فراگیرترین شعار در کشور ما و در مقیاس جهانی است. برای حفظ صلح - که بود و نبود بشریت به آن وابسته است - نیز تضمینی جز دمکراسی و دمکراسی بیشتر وجود ندارد. دمکراسی در مقیاس کشورها، دمکراسی در مناسبات میان کشورها، ملت ها، ژئوها و سیستم های سیاسی، دمکراسی برای همه بشریت، چنین است بزرگترین شعار سیاسی تواندیشی و نوزایی جهانگیر فرهنگی، و همین است بزرگترین ضامن صلح. پس، جاودان یاد صلح برقرار باد آزادی! گسترده باد عدالت!

بقیه از صفحه ۲۱

- ۸۴- منبع ۷۹، صفحه ۴۹۸
- ۸۵- لنین، «انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ»، ۱۵ آوریل ۱۹۱۹، آثار منتخب به فارسی نوجلدی، جلد ۲، قسمت ۱، صفحه ۲۴
- ۸۶- لنین، «توهم درباره قانون اساسی»، ۱۷ اوت ۱۹۱۷، آثار به فرانسه جلد ۲، صفحه ۲۱۷
- ۸۷- لنین، «انقلاب پرولتری و کاتولیسکی مرتد»، آثارمنتخب به فارسی نوجلدی، جلد ۲، قسمت ۲، صفحه ۵۲
- ۸۸- به نقل از منبع ۸۷، صفحه ۱۱۱
- ۸۹- منبع ۸۷، صفحه ۱۱۵
- ۹۰- منبع ۸۷، صفحه ۱۲۰
- ۹۱- تمام این نامزگوشی ها نمونه های بسیار کوچکی از آن چیزی است که لنین در نوشته خود: «انقلاب پرولتری و کاتولیسکی مرتد» به وی نسبت داده است.

به مناسبت سالگرد تولد برتولت برشت (۱۰ فوریه ۱۸۹۸)

شعر در زمانه عسرت



کنارش می گذرند. درخت، که به خودی خود گناهی ندارد، شخصیت پیدا کرده و زمین پاییزی که بر آن روئیده را دلیل زشتی خود می آورد. صفتی که شاعر برای زمین به کار برده، «زمین بد» را با «زمان بد» در عنوان شعر پیوند می دهد. پس می توان نتیجه گرفت: شعری که در زمانه بد سروده شود مثل درختی است که در زمین بد روئیده باشد. مضمون بند اول در اینجا عمق و عمومیت بیشتری پیدا می کند: شعر در شرایط دشوار شکل ناهمواری دارد (زیوا وزن و قافیه را از آن گرفته اند) و محتوی (صدای) آن نیز چندان دلنشین نیست، چرا که نمی تواند (چنانکه باید) از زیباییها سخن بگوید.

بند سوم: مفاهیم متقابل زشتی و زیبایی باز می شوند و در تصاویر فشرده ای تبلور می یابند. شاعر از کمین گاه خود درسوند (کرانه شمالی دانمارک) به تماشای جلوه های رنگین زندگی نشسته است. او هم آماده است که جانمایه های اصلی زیبایی هنری (یعنی عشق و طبیعت) را به شعر خود راه دهد، اما چه کند که به چشم او نمی آیند. آنها وجود دارند، اما شاعر آنها را نمی بیند. «تور پاره ماهیگیران» تصویر «دریا-طبیعت» را می پوشاند و «زن پشت خمیده» نگاره «دختران-عشق» را تیره می کند. «زن چهل ساله» - که به پیروی زودرسی دچار شده- در قامت خمیده اش به همان «درخت بدسیمای» بند دوم شبیه است که بر زمین بد روئیده است. آیا این زن در شرایط بهتری زندگی می کند؟ آیا خمیدگی زودرس او در این واقعیت ریشه ندارد که بستگان او با «تورپاره» به ماهیگیری می روند؟ تصویر زیبایی «یستان گرم دختران» به شیوه ای کاملاً مجرد و لغت مرزبه شده است: زیبایی رؤیایی و وسوسه انگیزی که می گوشت واقعیت های عینی «نازیبا» را از شعر طرد کند.

بند چهارم: اظهار نظری ساده و مستقیم است درباره یکی از عناصر اصلی شعر: قافیه. اینجا دربار گذشت به بند اول شعر، شاعر علت نازیبایی ظاهری شعر را توضیح می دهد. شعر زینت بیرونی خود (قافیه) را از دست داده است، زیرا نمی خواهد به زمین و زمانه (در بندهای دوم و سوم) بی تفاوت بماند. و قافیه پرداز، نشانه ای از بی تفاوتی و لاتیدی و آسوده خاطر است: «به سان دل آسودگی» است. برشت در نوشته های نظری خود توضیح می دهد که تکرار قافیه و طنین آهنگین «اوزان منظم» به شعر «حالت رؤیایی» می دهد که ذهن خواننده را دچار رخوت و سستی می کند. شعر سیاسی که مخاطب خود را قبل از هر چیز به تفکر فرا می خواند، باید بیش از هر چیز ذهن او را بیدار و فعال نگهدارد. برشت از تجارب خود چنین نتیجه می گیرد: «با استفاده از وزن های نامنظم توانستم برای مفاهیم شعر شکل های عاطفی مناسبتری پیدا کنم. گمان نمی کنم با این کار به جوهر شعر لطمه ای وارد آمده باشد.»

بند پنجم: شعر به سوی شاعر برمی گردد و با بیان روشن و صریح وضعیت دشوار او را نمایش می دهد. بحران احساس (که به صورت تیره زشت و زیبا در بندهای پیشین بازگو شده) وجود او را به دوپاره کرده است. از سونی بیداری طبیعت (که یک مضمون آشنای شعری است) او را مجذوب ساخته و از سوی دیگر نقشه های جنگ افروزان هیتلر (که در اشعار برشت معمولاً رنگرز خوانده می شود) او را نگران کرده است. او می داند که جنگ همه چیز (از جمله همان درخت شکوفای سیب) را نابود خواهد کرد. او خود و دیگران را فرا می خواند تا برای دفاع از زیبایی های زندگی با فاشیسم پیکار کنند.

امین

برتولت برشت (۱۸۹۸-۱۹۵۶) از پایه گذاران شعر سیاسی نو در ادبیات معاصر زبان آلمانی است. او به این نظریه که واقعیت های حاد اجتماعی از جوهر شعر بیگانه اند و به حوزه دیگر ادبیات (یعنی نثر) تعلق دارند، اعتقادی نداشت. او بر آن بود که شعر می تواند و باید واقعیت های «نازیبا» و مفاهیم «غیرشاعرانه» را هم در خود بگنجاند. این رویکرد تازه نباید به بهای از جلوه انداختن شعر و کاستن نیروی تاثیر آن تمام شود، برعکس، شعری که به مثابه ابزار بسیجنده وارد کارزار سیاست می شود، باید قدرت بیان و جاذبه ای عظیم داشته باشد. برشت پیشنهاد می کرد که به خاطر آماده سازی شعر برای پذیرفتن محتوای سیاسی جدید، در ساختن و ترکیب شکلی آن تحولاتی داده شود، و خود او در این زمینه پیشگام شد و شعرهای موفقی سرود که یکی از آنها را در زیر مورد بررسی قرار می دهیم. شعری که در زیر می آید، به طور دقیق «زمان بدی برای شعر» نام دارد. برشت این شعر را در سال ۱۹۲۹ در دانمارک -مقارن تغییر تبعیدگاه خود و خانواده اش به سوئد- سروده است. در این شعر قافیه وجود ندارد و هیچ وزن خاصی رعایت نشده است. در برگردان به فارسی اصل را بر القای دقیق مفاهیم آن گذاشته ایم.

خوب می دانم: فقط آدم خوشبخت
دوست داشتنی است. صدایش دلپذیر و
چهرش زیبایی.

درخت بدسیمای در حیات
به زمین بد اشاره می کند
اما عابرین هم حق دارند اگر
بر ناموزنی او لعنت بفرستند.

درسوند قایقهای سبز فام و بادبانهای شاد را
نمی بینم. از آن همه تنها
تور پاره ماهیگیران را می بینم.
چرا باید تنها از این سخن بگویم
که زن چهل ساله پشتی خمیده دارد؟
هنوز هم یستان دختران
مثل گذشته گرم اس.

قافیه را در شعرم
چیزی به سان دل آسودگی می بینم.

در من ستیزی درگیر است
میان اشتیاقم از غنچه های شکفته سیب
و مراسم از حرفهای رنگرز
اما تنها دومین انگیزه است
که مرا به پشت میزم می کشان.

تفسیر

عنوان شعر: «زمان بدی برای شعر» این پیام را القا می کند که دوران نشواری برای شعر فرا رسیده است. می توان نتیجه گرفت که در «زمان بد» هم شعر همچنان وجود دارد. چنانکه همین شعر سروده شده است. پس قطعه ای که در پیش رو داریم یک «شعر در شعر» است: شعری است درباره شاعری. **بند اول:** یک مفهوم ساده یا مثل سایر را یادآوری می کند: مردم آدم خوشبخت را دوست دارند و با او رابطه برقرار می کنند. شاعر معادله ساده ای به صورت [خوشبختی=زیبایی] برقرار می کند. در رابطه با مضمون شعر (که خود شعر است) این زیبایی به عناصر شکلی برمی گردد: در شعر قافیه عمدتاً زیبایی سیمایی (چهره) و وزن زیبایی آوایی (صدای) آن را برمی تابند. **بند دوم:** وجه دیگر معادله بند اول به صورت [بدبختی=زشتی] آشکار می شود: درختی می بینیم زشت و بد منظر که همه با نفرین و دشنام از

به مناسبت سالگرد مرگ آندره ژید (۱۹ فوریه ۱۹۵۱)

ژید: فردگرایی سازش ناپذیر

از همجنس‌گرایی ارانه داده است. برای نخستین بار در ادبیات فرانسه ژید به توصیف یا تشریح همجنس‌گرایی (که در آثار ساد یا پروست سابقه داشت) اکتفا نکرده، بلکه آشکارا به توجیه یا حتی تبلیغ آن دست زده است. ژید «تمدن لاتینی-مسیحی» را که يك امر خصوصی را به «تابوی اجتماعی» بدل کرده است مورد حمله قرار می‌دهد. تحریم و ممنوعیت همجنس‌گرایی، تجاوز آشکار به حریم آزادی‌های مسلم فردی است.

چندی پس از نشر این کتاب ژید به آفریقای سیاه سفر کرد و پس از حدود ده ماه سیرو گردش با دو کتاب به فرانسه برگشت: «سفر به کنگو» و «بازگشت از چاد». با انتشار این دو اثر ژید پیکار روحی و اخلاقی با فرهنگ بورژوازی را به عرصه سیاست و اجتماع گسترش داده است. او با افشای جنایات و تجاوزات استعمارگران فرانسوی در آفریقا، به روشنی نشان داد که بورژوازی ریاکار و عوامفریبی که او را به «فساد اخلاقی» متهم می‌کنند، خود بدیهی‌ترین اصول انسانی و اخلاقی را به کثیف‌ترین شکلی زیر پا گذاشته است. انتقاد شدید ژید از «جامعه سالوس‌ها، با مقدسات و قوانین و مقررات تغییر ناپذیرشان» در روشن ساختن افکار عمومی مردم درباره عملکرد استعمار فرانسه نقش مهمی ایفا نمود.

ژید در زندگی پرفراز و نشیب خود در اشتیاق «پناهگاهی هماهنگ» با روح ناآرام و شوریده اش، بر مکتب‌ها و اندیشه‌های گوناگونی گذر کرد که رنگ و نشانی از هر یک را می‌توان در آثار گوناگونی او دید: از اساطیر یونان باستان و عرفان مشرق زمین تا مرام‌های اجتماعی نوین. در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ به آرمان کمونیسم دل بست و به عضویت حزب کمونیست فرانسه درآمد. این اقدام ژید - که بزرگترین نویسنده فرانسه شناخته می‌شد - از اهمیت بسزایی برخوردار بود. روشنفکران فرانسوی با دفاع از اتحاد شوروی - که درخطر حمله فاشیسم به سر می‌برد - در بیرون کشیدن آن از انزوای سیاسی و تجهیز افکار عمومی غرب به سود آن، نقش تاریخی مهمی به عهده گرفتند.

ایمان و اشتیاق به جامعه آرمانی، از آفرینش ادبی ژید دور نبود. او در سوسیالیسم شکوفائی رؤیاهای خود را می‌دید که می‌توانست به «محدودیت‌های اجتماعی و سازش‌های شخصی» پایان دهد و با استقرار برابری به «سعادت فردی» مفهوم عادلانه تری ببخشد، همانگونه که ژید خود تصویر کرده بود: «درخودم کشتی نیرومند به خورشید شدن احساس می‌کنم، اما من آن خورشیدی را که از تیره روزی مایه بگیرد، نمی‌خواهم و به آن هیچ نیازی ندارم. از ثروتی که از غارت دیگران فراهم آمده باشد بیزارم. اگر لباسی که به تن دارم به بهای برهنگی دیگران باشد، ترجیح می‌دهم برهنه راه بروم... من برای خورشید شدن خودم به خورشیدی همگان نیاز دارم». درجهان بینی احساس‌گرای ژید، تحقق رؤیاهای آزادی و برابری، می‌توانست به رهائی احساس نیز بینجامد. در سال ۱۹۲۱ درستایش دستاوردهای اتحاشوری چنین نوشت:

«دل‌م می‌خواهد آنقدر زنده بمانم تا شکوفائی این حرکت پرابهت را ببینم. پیروزی آن را از صمیم قلب آرزومندم و آماده هر کاری به خاطر آن هستم. می‌خواهم ببینم که يك نولت بدون مذهب، يك جامعه بدون خانواده تا کجا آوج می‌گیرد. مذهب و خانواده دو آفت بزرگ بشریت هستند.»

در آن سال‌ها اگر بر ژید خرده می‌گرفتند که نظام دلخواه او با فردگرایی سازش ناپذیرش ناسازگار است، او با خوشبینی جواب می‌داد: «به نظر من پیوستن به کمونیسم نه تنها هیچ تناقضی با فردگرایی ندارد، بلکه حتی مستلزم آن است. به نظر من يك جامعه سالم کمونیستی، شخصیت‌های نیرومند را می‌طلبد و می‌پروراند.»

سرانجام آندره ژید در تابستان ۱۹۳۶ به دعوت «اتحادیه نویسندگان اتحاد شوروی» به آن کشور سفر کرد و شش هفته کنجکاوانه به هر گوشه‌ای سرکشید، حتی از جریان «محاکمات مخوف مسکو» که از پخش اخبار آن به شدت جلوگیری می‌شد، سردرآورد. ژید پس از بازگشت به فرانسه، مشاهدات خود را با انتقادی ملایم و دوستانه در کتاب «بازگشت از شوروی» منتشر کرد. چندی بعد در پاسخ به مدافعان شوروی که در مطبوعات «کمونیستی» از هیچ نشنام و ناسزائی به او خودداری نکرده بودند، کتاب دیگری به عنوان «تفلیس بازگشت از شوروی» انتشار داد که

آندره ژید (۱۹۵۱-۱۸۶۹) یکی از بزرگترین نویسندگان دوران جدید درسراسر جهان (و از جمله در ایران) بیشتر با کتاب شاعرانه و خیال‌انگیز مانده‌های زمینی (۱۸۹۷) شناخته می‌شود. نویسنده جوان در این کتاب به مخاطب خود ناتانائل (۱) اندرزمی دهد که خود را از بند همه اندیشه‌ها و پیشداوریهای ذهنی و تمام ارزشها و آموزشهای اخلاقی رها کند و یکسره به دست احساسات درونی و عواطف نهفته خویش بسپارد، چرا که این تنها راه دستیابی به حقیقت وجود خویش و جهان پیرامون است. بر روی هم می‌توان گفت که ژید تا پایان زندگی بشوار و پرپارش به این پیام شاعرانه وفادار ماند، که ما در اینجا تلاش می‌کنیم بر جوانب آن نگاهی شتابان بپسندیم.

احساس (که برخاسته از روح یا نهاد فردی است) با اندیشه (که دریچه ذهن به روی دنیای خارج است) تمارضی دیالکتیکی دارد و فرجام یا سنتز این ستیزه نیز در وجدان شخصی یا اخلاق فردی تبلور می‌یابد، که به نوبت خود با نرم‌ها و سنت‌های رایج اجتماعی درستیز است. از دیدگاه این احساس‌گرائی تنها مرجع شایسته برای داوری درباره منش یا رفتار شخصی، همین وجدان یا اخلاق فردی است، و نه اخلاق اجتماعی (که زائیده روابط خاص اجتماعی و کمابیش معادل مفهوم «من برتر» فروید است).

بدین ترتیب ژید دربرابر اخلاق موضعی دوگانه دارد. از دیدگاه اخلاق اجتماعی حاکم، يك «اخلاق ستیز» اصلاح ناپذیر است (و کتابی هم با همین عنوان دارد) (۲)، اما دربرابر آن، به معیارها و ارزش‌های «اخلاقی» خود ایمان «مطلق» دارد.

تعهد یا مسئولیت اجتماعی را نیز ژید در پرتو همین دوگانگی درمی‌یابد و با همین شرایط می‌پذیرد. او تعهد را بیش از مقتضیات بیرونی آن در ترازوی «اخلاق فردی» خود می‌سنجد. از این رو در مورد ژید کلماتی نظیر «صمیمیت» یا «صداقت» (۳) از واژه «التزام یا تعهد» (۴) (که توسط سارتر پیشنهاد شد) گویاتر است. با این برداشت همه آثار ژید هم متعهد هستند و هم نیستند.

ژید هیچ نهاد اجتماعی، منبع فکری و یا حتی «الهام الهامی» را به رسمیت نمی‌شناسد. فردیت غریزی، حسی و (چنانکه خود می‌گوید) «حیوانی» او به تمام آئین‌ها و ارزش‌های فلسفی و سیاسی و اجتماعی پشت پا زده است. دربرابر هنجارهای اخلاقی و جعلیات مذهبی نه تنها سر فرود نمی‌آورد، بلکه یا کینه‌ای سوزان با آنها می‌ستیزد، زیرا آنها را دشمن فردیت ذاتی خویش می‌شناسد. هیچ مرجعی نمی‌تواند فردیت انسان را محدود کند، و فراتر از آن: هیچ شخصی نمی‌تواند و نباید بر امیال و غرایز درونی خویش مهار بپسندد.

تجارب گوناگون و آزادانه ژید با سبک‌ها و گرایش‌های رنگارنگ هنری بی‌گمان حاصل رهائی اندیشه و احساس او است. درکارنامه پرپار او - در قالبهای متنوع داستان، نمایشنامه، شعر، نثر شاعرانه، نمایشنامه و فیلم‌نامه - می‌توان رگه‌های رمانتیسم، سمبولیسم، سورئالیسم و رئالیسم را درکنار هم دید.

فردگرایی ژید، آئینی خودپسندانه، مصلحت‌جویانه و کامیابانه نیست. چنگ افزار اصلی او در پیکار با زشتی‌ها و پلیدی‌هاست. اخلاق فردی او یا تمام ارزش‌های فوق طبیعی و سنت‌های تعمیلی سر ستیز دارد. «صداقت» ژید داوری بی‌رحم و سخت‌گیری است که به هیچ چیز جز حقیقت ابقا نمی‌کند. خودگرایی ژید روی نوم فردگرایی اوست.

توماس مان در مقاله‌ای در رثای ژید می‌نویسد: «ژید با آرامش، خشنودی، آسایش روحی و آسودگی خیال کاری نداشت. برعکس: ناآرامی، ناپابوری آفریننده و جستجوی دائمی حقیقت، که درطول زندگی با تمام شیوه‌های روحی و هنری آن را دنبال نمود، در نهاد او بود.»

طغیان ژید بر ارزش‌های رسمی اجتماعی را با اشاره به چند اثر مهم او بهتر می‌توان ردیابی نمود.

ژید از آغاز فعالیت ادبی خود با انتشار آثار «غیراخلاقی» و کفرآمیزی نظیر «اخلاق ستیز» و «دخمه‌های واتیکان» نگرانی و پریشانی متولیان «اخلاق و لغت عمری» را برانگیخته بود. درپاسخ به نشنام‌ها و نشمنی‌های آنان ژید در سال ۱۹۲۴ کتاب کورپودون (۵) خود را (که سال‌ها قبل نوشته و در نسخه‌های معدودی پخش کرده بود) انتشار داد. ژید در این اثر که حدیث فلسفی برخاسته از زندگی خصوصی اوست، گزارش مشروح و جسورانه‌ای

پاسخی بر «هنرمترقی یعنی چه؟»

جایگاه موسیقی سنتی را بشناسیم

در پاسخ به نوشته «هنرمترقی یعنی چه؟» که در شماره هفدهم به چاپ رسید، نامه ای دریافت کرده ایم که با اندکی اختصار از نظراتان می گذرانیم.

به نظر من علت اصلی علاقه دوستداران موسیقی به شجریان این است که صدای او دلپذیر است و به فن موسیقی آشنائی کامل دارد. اگر به نظر آقای بهرام «ترانه ها و تصنیف ها در گذشته درجا زده اند»، باید گفت که علت آن خود موسیقی نبوده بلکه دلایلی دیگر از قبیل عدم حمایت دولتی عامل آن بوده است. با وجود این پیشرفت کیفی که موسیقی سنتی در این ده سال گذشته کرده

آنچنان چشمگیر بوده که حتی اساتید موسیقی سنتی ما هم به خود اجازه نمی دهند که همکاری را بدون صداها پار سبک و سنگین کردن عرضه کنند زیرا توقع علاقمندان موسیقی سنتی بالا رفته است. اینکه آقای بهرام نوشته است که «موسیقی سنتی باعث حزن و اندوه در شنونده می شود و راهی به شادی نمی گشاید» هم به نظر من کم لطفی کرده است. البته موسیقی سنتی اصلاً موسیقی شادکننده ای به طریق موسیقی تفریحی نیست اما برای کسانی که کم و بیش با این موسیقی آشنائی دارند، این موسیقی هم می تواند (درست مثل موسیقی کلاسیک غرب) مؤثر و روحبخش باشد. هرچند که برای ناآشنایان اکثراً یکنواخت و خسته کننده و غم انگیز جلوه می کند. آنچه که باعث تأسف و انتقاد من است، این است که جمعی از ناآگاهی مردم از موسیقی سنتی و از بازار شلوغ خارج کشور سوء استفاده کرده و سعی در ازبین بردن مرز بین موسیقی تفریحی و موسیقی سنتی دارند. نمونه بارز آن تعدادی خواننده مقیم کالیفرنیا هستند که کنسرت هایی به نام موسیقی سنتی می دهند بدون اینکه آشنائی به فنون و دستگاهها داشته باشند. در این کنسرت ها فقط آلات موسیقی «سنتی»

م. خ. لادین

دارد زیرا در دستگاههای مختلف (که تعریف آنها در حوصله این مقاله نیست) رلی کامل نواخته می شود یعنی اینکه در یک دستگاه غالباً از پیش درآمد، درآمد، چهار مضراب، مقدمه (که عمده ترین بخش دستگاه به شمار می رود)، تصنیف و گاهی رنگ استفاده می شود. در یک دستگاه عموماً سه صدای اصلی مشخص کننده آن است که در نمبیتی خاص به هم قرار گرفته اند که یک مجموعه پیچیده ای را (حتی برای اهل فن) بیان می کنند...

آقای بهرام هنر را به هنر مترقی و مبتذل تقسیم کرده است که به نظر من درست نیست زیرا اولاً با تعریف مختصری که از بخش های مختلف موسیقی کردم هرقسمتی از موسیقی طرفداران خودش را دارد و با تقسیم بندی موسیقی به مترقی و مبتذل مجبور می شویم طرفداران این بخش ها را هم همانگونه تقسیم بندی کنیم. دیگر اینکه اجتماعی بودن هنر را در رابطه با پدیده های اجتماعی ایستا بودن و پویا بودن آنها ربط داده، ایستا بودن را مبتذل و پویا بودن را مترقی نامیده است. فکر می کنم این فرم تعریف ها دیگر کششی ندارد. زیرا تعریف یکسانی هم برای آن وجود نداشته، به خصوص در مورد فرهنگ و هنر... در مورد موسیقی باید مرزبندی درست در خوب اجرا کردن موسیقی در مقایسه با موسیقی همان بخش باشد، نه در «توده ای بودن و مترقی بودن آن»...

اگر نگاهی کوتاه به هنر موسیقی بیندازیم، خواهیم دید که موسیقی مملکت ما هم مثل ممالک دیگر دنیا از قسمتهای مختلف تشکیل شده که با یک تعریف نسبی می توان گفت که قسمت نخست به موسیقی تفریحی (یا سرگرم کننده) و قسمت دوم به موسیقی سنتی معروف است. همانگونه که در دنیای غرب موسیقی تفریحی انواع گوناگونی دارد و اکثریت مردم به خصوص جوان ها از آنها استقبال می کنند، در وطن ما هم این موسیقی از بخش های مختلف مثل موسیقی کوچه و بازاری، موسیقی محلی و موسیقی دیگری که جدیداً آن را «پاپ ایرانی» نامیده اند تشکیل شده است.

آلات موسیقی کوچه و بازاری معمولاً همان آلات موسیقی اصیل است. موسیقی پاپ ایرانی از آلات غربی استفاده می کند. در موسیقی محلی هم معمولاً در هر منطقه از سازهای مخصوص خود استفاده می کنند. اکثراً در هر سه بخش نامبرده آهنگ ها در دستگاههای ایرانی نواخته می شوند و فصل مشترک آنها این است که اولاً دارای ریتم هستند. ثانیاً فواصل میان نتها ساده است. ثالثاً اغلب از کلام ساده و اشعار عامیانه استفاده می شود که در مجموع هم آن برای عامه مردم راحت تر است. اما بپردازیم به موسیقی سنتی که قسمت دوم هنر موسیقی ما را تشکیل می دهد. این موسیقی فرق فاحشی با قسمت اول که موسیقی تفریحی بود

در آن انتقادهای جدی تر و تندتر، لحن کلام بی پرده تر و سرخوردگی او از نظام حاکم بر شوروی آشکارتر است. انتقادات ژید بر نارسائی ها و نارواییهای بی شمار جامعه شوروی همه جانبه و مفصل است. جامعه عظیمی که در پس تمام این کمبودها و نارسائی ها او را به وحشت انداخت، شکل گیری یک نظام توتالیتر (خودکامه و تام گرا) است که ژید (بی آنکه از آن نامی ببرد) به روشنی می بیند که با وقاحت به جای رویاهای پرشکوه انقلاب اکتبر نشسته است. پلیدترین ویژگی این نظام همگن سازی و یکسان گردانی همه افراد در زیر چتر یک مساوات مصنوعی و غیرانسانی است. ترور فردیت و حذف افراد «ناچور» و «مفتاور» و «ناهماهنگ» نمی توانست از دید ژید که به ویژه در این عرصه شامه تیزی داشت پنهان بماند. او این پدیده «ساده» را چنین بازگو می کند: «در اتحاد جماهیر شوروی یکبار برای همیشه همه چیز از قبل تعیین شده و در هر زمینه ای بیش از یک عقیده وجود ندارد. افکار مردم را چنان ماهرانه ساخته و پرداخته اند که حتی این یکسانی و شباهت کامل در دید و نگرش برایشان کاملاً طبیعی و ساده است... هر روز صبح پروادا هر آنچه که شایسته دانستن و اندیشیدن و باورکردن است به آنها می آموزد. و خارج شدن از این قاعده هم عاقبت زیاد خوبی ندارد! به طوری که هر بار با یک روس صحبت می کنید انگار که دارید با همه شان حرف می زنید... هیچ چیز برای شکوفائی فرهنگ از این خطرناک تر نیست.»

سیاست همانند سازی در عرصه فرهنگی نیز مسلط است: «شما همه هنرمندان خودتان را مجبور می کنید که هم رنگ جماعت باشند و بهترین آنها را که حاضر نمی شوند هنر خود را پست و عوامانه کنند یا آن را به اطاعت شما درآورند، مجبور به سکوت می کنید... به محض اینکه انتقاد پیش بلند و دیگر قدرت بیان نداشته باشد، فرهنگ به خطر می افتد...»

ژید درستی یکی از سخنرانی های خود که قرار بود در جمعی از نویسندگان ایراد کند، اما به او اجازه قرائت آن داده نشد، چنین می گوید: «از لحظه ای که انقلاب به پیروزی می رسد، هنر با خطر وحشتناکی روبرو می شود که با بدترین انواع اختناق فاشیستی پهلو می زند: خطر تعصب و

خشک اندیشی. وقتی هنر به تعصب گردن نهاده، هرچند که این تعصب ناشی از خردمندانه ترین اصول باشد، باز هم هنر را باید از دست رفته شمرد... آنچه انقلاب پیروز باید به هنرمند خویش عرضه بدارد قبل از همه چیز آزادی است. بدون آزادی هنر هم معنی خویش را از دست خواهد داد و هم ارزش خود را.»

ژید نمی توانست با نظامی که سعادت جمعی مفروض خود را به ناپودی خصلت ها و شخصیت های فردی بنا می کرد، موافق باشد. او همه افسون و زیبایی زندگی را در رنگارنگی و تنوع منش ها و استعدادهای فردی می دانست. از این رو نتوانست چنانکه دوستانش از او انتظار داشتند در ستایش جامعه شوروی قلمفرسائی کند. برای ژید عدم صداقت یک ضعف اساسی بود که نمی توانست آن را بر دولت شوروی و آوازه گران سیاست آن بیخشد. می نویسد: «انتقاد من به اتحاد جماهیر شوروی بدانجهت نیست که چرا پیشرفت نکرده است، بلکه به خاطر آن است که چرا راجع به وضعیت خود به ما و همه جهانیان دروغ گفته است.»

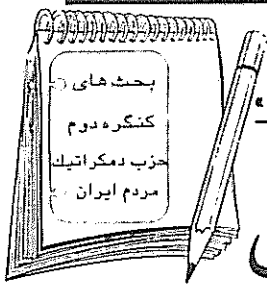
در اواخر سال ۱۹۲۶ ژید هم با آرمان های کمونیستی خود وداع گفت و هم با حزب کمونیست. چندی قبل از آن با صراحت گفته بود: «هیچ حزبی وجود ندارد که من مجبور باشم آن را برحقیقت ترجیح بدهم... من به حقیقت بستگی دارم نه به حزب؛ و اگر حزب حقیقت را ترک گفت، من هم فوراً حزب را رها خواهم کرد.»

عضویت ژید در حزب کمونیست، تنها تجربه او در همکاری با یک جریان سیاسی بود که با فرجاسی تلخ به پایان رسید. نگاه ژید در آثار بعدی او همچنان به همان آرمان یگانه و دیرینه اش ثابت ماند: «رهائی انسان از بند همه خدایان آسمانی و زمینی».

امین

• از آندره ژید کتاب های مانده های زمینی، سکه سازان، رذل، در تنگ، پرومته سست در زنجیر و بازگشت از شوروی به فارسی ترجمه شده است.

۱- Nathanal ۲- Immoraliste ۳- Honnéteté ۴- Engagement ۵- Corydon



بخش دوم از سلسله نوشته ها در بحث «سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی»

لنینیسم و دمکراسی

لنین تقریباً از ۱۹۱۵، با طرح نظریه امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، سپس طرح نظریه امکان انقلاب سوسیالیستی انجا که حلقه زنجیر امپریالیسم از همه ضعیفتر است و استدلال اینکه این حلقه ضعیف روسیه تزاری است و رد این نظریه که برای تحول سوسیالیستی ضرورتی ندارد که پرولتاریا به اکثریت جامعه تبدیل شود و همین دهقانان متحد پرولتاریا، خلا نیروی وسیع توده ای را پر خواهند کرد، زمینه تئوریک انقلاب اکتبر را فراهم ساخت. و در همین خط فکری، پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، انتقاد از دمکراسی های سیاسی اروپائی (دمکراسی بورژوائی) را تقریباً همزمان با تدوین تزهائی آوریق (۱۹۱۷) آغاز کرد. تمام مواضع و نظریه ها و تئوریهای بعدی او: از انحلال مجلس مؤسسان گرفته تا حکومت تک حزبی و تئوریزه کردن آن و تاکید و برجسته تر کردن جنبه های سرکوبگرانه حاکمیت پرولتاریا تا اعلام دیکتاتوری بی قید و شرط پرولتاریا، حلقه های زنجیر فکری و پراتیک واحد و به هم پیوسته ای را تشکیل می دهند.

تاکید ما بر بخش اول که «استالینیسم ادامه منطقی لنینیسم» در حیطه سیاست و دولتداری و ساختمان سوسیالیسم در کشور عقب مانده روسیه با ۸۶ درصد دهقان است، مسبوق به چنین سابقه و تدارک قبلی بوده است. لذا مرزبندی با نظام استالیانی و «سوسیالیسم واقعاً موجود»، بدون بررسی انتقادی جنبه هائی و گاه جنبه هائی بسیار اساسی از دیدگاههای لنین، غیرممکن است. بدون چنین بررسی و مرزبندی، امکان ترسیم حتی کلی ترین خطوط جامعه آرمانی سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی وجود ندارد. و بدون چنین طرح کلی، هرگز قهمیده نخواهد شد که چرا حزب ما بر ضرورت حیاتی و اجتناب ناپذیر بودن گذار از یک دوره کم و بیش طولانی دمکراسی، که در همین حال باید همراه با دمکراسی اقتصادی درجهت عدالت اجتماعی و تأمین رشد و ترقی همه جانبه اقتصادی و فرهنگی باشد، پای می نشورد. این مرز بندی در همین حال، مرزبندی با استالینیسمت ها و جزم گرایان ایرانی در جنبش چپ ایران نیز هست. زیرا خود آنان، همانند کل جنبش چپ و کمونیستی ایران درگذشته، هنوز از قربانیان چنین القائات ایدئولوژیکی از درک استبدادی از مقوله «دمکراسی» اند. دکماتیسیم آنها هم بخشی از درک و عملکرد کمینترنی است که در طول دهه ها بر جنبش کمونیستی جهانی تلقین شده و با خون بسیاری از مبارزان کشور ما که در همین حال متأثر از فرهنگ استبدادزده و مذهبی جامعه ما هستند، عین شده است.

بالاخره ولی نه آخر از همه، چنین ارزیابی و انتقاد و مرزبندی، شرط لازم برای زدودن رسوبات فلج کننده، سکتاریستی و انشاء فرهنگ ضددمکراتیک کمینترنی جانفنا، و زمینه ساز و موجد پایه های فکری فرهنگ نوین دمکراسی است که چون هوا این همه بدان نیازمندی.

به همین مناسبت، در این نوشته، در ارتباط با بحث مشخص ما در میبحث دمکراسی، به طور فشرده، فقط آن بخش از نظریه ها و تزهائی لنین را که در رابطه با دمکراسی و آزادی های سیاسی است، بررسی می کنیم و مرزبندی های خود را مشخص می کنیم. از ورای همین بررسی و مرزبندی هاست که می توانیم طرح اصلی سیستم فکری خود را درباره دمکراسی و آزادی های سیاسی، چه برای مرحله سرنوشت ساز بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و چه در رابطه با جامعه آرمانی سوسیالیستی دمکراتیک و انسانی آینده ایران ترسیم کنیم.

ما برای بحث خود به طور عمده چند موضوع و نظریه ی کلیدی زیر را در نظر گرفته ایم: -دمکراسی آیا طبقاتی است؟ -دمکراسی آیا شکلی از دولت است؟ -دمکراسی بورژوائی آیا فریب و تیرنگ و سالومسی است؟ -دمکراسی صوری یا دمکراسی واقعی؟ اما مقدم بر همه این ها، پاسخ به این سؤال مورد اختلاف ضرورت دارد: آیا مواضع و نظریه های لنین در مسئله دمکراسی و آزادی های سیاسی در بعد از انقلاب اکتبر در مقایسه با قبل، عوض شده است؟ و اگر آری، علت چه بوده و چه عواقبی داشته است؟ پاسخ به این سؤال اخیر در بحث ما از این نظر اهمیت دارد که احکامی از این قبیل که: دمکراسی آیا طبقاتی است، و یا دمکراسی فریب و سالومسی بیش نیست، و یا دمکراسی، بورژوائی است و شکل دولت است و یا سان هر دولت، دیکتاتوری طبقه است، و دیکتاتوری هم نه به مفهوم حاکمیت طبقه به طور مجرد، بلکه به معنای رژیم دیکتاتوری، یعنی محروم ساختن سیاسی و سرکوب دگراندیش. و یا این نظریه لنین که که دمکراسی دوران سپهری شده و با مرحله امپریالیسم، دوران سلطه سیاسی ارتجاع و نفی دمکراسی آغاز شده است.

بحث و بررسی ما به طور عمده و در اساس با سیستم نظری به هم پیوسته لنین در دوره ای از حیات و فعالیت سیاسی-تئوریک وی مخطوب می شود، که در یک تقسیم بندی کلی به دوره بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ مربوط می شود. متأسفانه درست همین سیستم نظری لنین درباره دمکراسی است، که در زمان استالین و فعالیت کمینترن تا همین اواخر، سیستم فکری مسلط قاطبه کمونیست ها را تشکیل می داده است. لذا روشن کردن مقدماتی این نکات و پاسخ به این سؤال، از اهمیت متدولوژیک اساسی برخوردار است. چنانکه خواهیم دید، در ریشه یابی هلا تغییر مواضع لنین است که به بی پایه بودن

بخش اول این رشته سخن را در «راه ارانی» شماره ۱۹ با این اندیشه عمیق مارکس پایان دادیم:

۱- هیچ نظام اجتماعی پیش از آنکه همه نیروهای مولد موجود در آن، تا جاهت تکامل نیافته باشند، از بین نمی رود.

۲- پیش تنها تکالیفی را به عهده می گیرد که قادر به انجام آنها باشد. این گفتار که سال ها در ذهن ما خاک خورده و چون اندیشه ای مجرد و زیبا، که گوشی به گذشته تاریخی تعلق دارد، به فراموشی سپرده شده بود، اینک در جریان تعمق درحوادث و وقایع اخیر کشورهای «سوسیالیستی» که نومی شمارش معکوس و رجعت به نقطه عزیمت در آنها دیده می شود، با درخشندگی تام و پژواکی دیگر، زنده می شود.

سخن مارکس، از نظریه های پایه ای وی در رابطه با تحولات تاریخی جوامع بشری و بیانگر حرکت صعودی صورتبندی های اجتماعی-اقتصادی است. توجه به آن و تفکر درباره-اش، به خصوص درحال حاضر، که تدوین کارپایه ای واقعاً نوین در دستور کار ماست، اهمیت سرنوشت سازی دارد.

چهره این حرف این است که اگرملیرغم اصرار لنین بر «رکود و گندیکی» سرمایه-داری و توصیف امپریالیسم به مثابه سرمایه داری درحال «احتضار» و این تصور که امپریالیسم «استان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست» (۲۹)، هنوز سرمایه داری نوام دارد، همچنان رشد می کند و تثبیت شده تر از زمان مارکس و انگلس و لنین است، که هرکدام در حیات خود حکم به پایان عمر قریب الوفوع سرمایه داری داده بودند، برای آنست که این نظام هنوز قادر به رشد سطح نیروهای مولد است و هنوز می تواند جامعه را به روال دمکراتیک اداره کند.

حکمت حرف مارکس ازسوی دیگر درآنست که اگر بعد از هفتاسال مملکرد «سوسیالیسم» در یک ششم کره زمین، یا آنهمه توان انسانی و ذخائر زیرزمینی کشور شوراها، رکود اقتصادی، کمبود مواد غذایی و مصرفی و نایبامانی وضع مالی و اقتصادی و ناتوانی نظام در برابر مضللات گوناگون هنوز به حدی است که برای حل آنها با بی-سبیری به کمک های مالی و اقتصادی کشور های سرمایه داری «امپریالیستی لمنتش» چشم دوخته اند و امتیازات سیاسی و ایدئولوژیک می دهند، می باید ریشه های آن را ازجمله درتجاوز آشکار به مضمون تاریخی-واقعی گفتار بالا جستجو کرد: انقلابیون روسیه وظیفه ای را در برابر خود قرارند که قادر به انجام آن نبودند. به جای تلاش برای یک انقلاب بورژوا-دمکراتیک با هژمونی دمکراتیک طبقه کارگر و انجام تمام و کمال آن تکالیفی که شرایط عینی و ذهنی جامعه روسیه ۱۹۱۷ و درجه رشد نیروهای مولد و اقتصاد کشور قادر به آن بود، اراده گرایانه و با استفاده از اوضاع و احوال استثنائی جنگ و گرسنگی مردم در لحظه، رسالت دیگری به تحولات اجتماعی-سیاسی روسیه تمهیل گردید و انجام وظایف انقلاب سوسیالیستی در برابر آن قرار داده شد، که شرایط اقتصادی-اجتماعی و ساختار طبقاتی آن، هنوز فراهم نشده بود.

لنین درطول سال ها تبلیغ می کرد که انقلاب آینده روسیه فقط و فقط بورژوائی است و باید بتواند قبل از هرچیز به رشدسرمایه داری کمک کند و کمک خواهد کرد. و می گفت: «در کشورهایی مانند روسیه آنقدر که به طبقه کارگر از کافی نبودن تکامل سرمایه داری آسیب می رسد، از خود سرمایه داری نمی رسد. از این رو وسیع ترین، آزاد ترین و سریع ترین تکامل سرمایه داری مورد علاقه مسلم طبقه کارگر است» (۲۰). اما از همان فردای انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، از همان تزهائی معروف آوریق، به فکر تدارک انقلاب سوسیالیستی افتاد. قبل از اینکه بکوشد و امکان بدهد تا دمکراسی سیاسی جا بیفتد و ۸۶ درصد جامعه روستائی روسیه در تحولات دمکراتیک مستحیل شود و جذب قطب های صنعتی گردد، با کم حوصلگی، ۷ ماه فاصله میان فوریه و اکتبر را برای گذار از مرحله دمکراتیک کافی دید و انقلاب سوسیالیستی را با اصرار در دستور گذاشت. سوسیالیسم درجامه ای نااماده موجب شد که از همان آغاز نشواری ها شروع گردید و برای ادامه حاکمیت، راهی جز ترور سیاسی و استقرار یک نظام توتالیتاریستی باقی نماند. و این کار به نست و به ابتکار و با تئوری های لنین و تروتسکی و شرکت فعال سایر رهبران طراز اول بلشویک ها برقرارگردید و استالین، «چنگیزخان کاپیتال خوانده» ادامه آن به شیوه آسایشی باشد.

آنچه برای بحث ما در رابطه با دمکراسی و آرمان سوسیالیسم دمکراتیک با سیمای انسانی مهم است، توجه به رابطه مستقیم و اجتناب ناپذیر میان نحوه و چگونگی به نست گرفتن قدرت درجامه معین و شکل حکومت بعد از آنست.

سوسیالیسمی که صرفاً با استفاده از اوضاع و احوال استثنائی و به اتکاء یک نیروی سیاسی کوچک، اما سازمان یافته و مصمم، بر جامعه ای تمهیل شود که سطح نیروهای مولد و رشد اقتصادی هنوز تکامل نیافته باشد و اکثریت مردم برای سوسیالیسم آگاهی لازم و آمادگی ذهنی نداشته باشند، و دمکراسی سیاسی جانفناهی ای مقدم بر آن حاکم نشده باشد، بی تردید حاکمیت برآمده از آن راهی جز توسل به استبداد و سرکوب دگراندیشان و استقرار دیکتاتوری حزب حاکم ندارد.

استدلالات و مواضع وی پی خواهیم برد. برای آنکه بحث مشخص و سالم باشد، لازم است قبلاً آنچه را که منظور و درک لنین از دموکراسی سیاسی و یا دموکراسی بورژوازی تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بود و در همان چارچوب و یا همان مضمون به تبلیغ آن می پرداخت، به طور مستند از روی نوشته های وسیع او بیان کنیم. چون در چنین مقایسه ای است که تفاوت بنیادی و گاه حیرت آور مواضع وی سنجیده می شود. برای رسیدن به آن روش بررسی ما بدینقرار است:

الف: تعریف اشاره وار دموکراسی سیاسی، انگونه که در فرهنگ سیاسی-اجتماعی متداول است و از آن دریافت می شود.

ب: بیان نمونه وار نظریات و درک لنین از دموکراسی و آزادی های سیاسی، در مقایسه با معنی و مفهوم مورد قبول عام.

ج: نشان دادن تفاوت ها و تناقض ها در گفتارهای لنین در بیان مقوله های دموکراسی در دوره قبل از انقلاب فوریه-اکتبر ۱۹۱۷، بابیانات و نوشته های وی در بعد از انقلاب.

د: پرداختن به علل این تغییر مواضع و در متن آن، توضیح نادرستی آنها.

ه: نقد برخی مقوله ها در دیدگاه لنین در رابطه با دموکراسی، نظیر: دموکراسی ایلیاتی است و مرزبندی با آنها.

برای آنکه بیان ماکاملاً مستدل و مستند باشد و دقیقاً کم و کیف تغییرات و اختلاف های نظری و عقیدتی لنین را نشان بدهیم و جایی برای تردید و مشاجرات احتمالی جدی باقی نگذاریم، اجباراً مراجع وسیع به متون نوشته های وسیع لنین و نقل قول های نسبتاً زیادی را که واقماً مشتق از خروار است، لازم دیدیم. این کار ممکن است برای برخی از خوانندگان ما ملال آور باشد و ما از هم اکنون از ایشان پوزش می طلبیم اما به لحاظ اهمیت موضوع و کم سابقه بودن نوشته های انتقادی نسبت به مواضع لنین در ادبیات مارکسیستی فارسی، چنین کاری را ناگزیر دیدیم.

دموکراسی چیست؟

آنچه از مقوله دموکراسی در زمان ما مفهوم است، محصول یک تحول و تکامل تاریخی است. به قول انگلس «این مفهوم هربار که Demos [مردم] تغییر می کند، عوض می شود» (۳۱). اگر نوشته های مختلف را در این زمینه از افلاطون گرفته تا هوبس، لوک، کانت، روس، مارکس، انگلس، لنین، کائوتسکی، روزالوکزمبورگ و گرامشی بررسی کنیم، آنچه حاصل می شود یک کلمه است و یک دنیا معانی و تغییرات تاریخی: «از «اطاعت از هیچ اربابی جز قانون» گرفته تا «حکومت مردمی»، «دموکراسی صوری»، «حاکمیت واقعی»، «دموکراسی مستقیم» و غیره» (۳۲). ریموند ویلیامز در کتاب خود «کلمات کلیدی» در چهار صفحه و نیم به تعاریف مختلف دموکراسی از سوی مؤلفان و محققان مختلف می پردازد. حتی نظری اجمالی به درک و تلقی مارکس و انگلس از مقوله دموکراسی در جریان مبارزات سیاسی و کارش های شوریک آنها نشان می دهد که از آنوقت که در چرک هگلی-های جوان بودند و چون دمکرات های آلمانی سخن می گفتند تا آغاز ۱۸۴۴ که مارکس به طور مشخص پرولتاریا را عامل رهائی تشخیص داد و بعدها در جریان انقلاب های ۱۸۴۸ و سپس در مسیر حوادث انقلابی زمان خود تا کمون پاریس و بعد از آن، ارزیابی ها و تعاریف و تلقی متفاوتی را عرضه کرده اند. مارکس شناس ها برآنند که نقطه دوحده سال های ۱۸۷۵، «مارکس و انگلس به تعریفی از دموکراسی به مثابه ساختار سیاسی رسیدند که دیگر تفاوت چندانی با درک کنونی از دموکراسی در غرب نداشته است» (۳۳). اشاره به این نکته چالب است که مساله های همگانی نرد گسترش آن به زنان، حتی برای مارکس و انگلس مطرح نبوده است. «آنان مشترکاً با قاطبه هم مصران رادیکال خود، امر رای کامل مردان را با مساله رای همگانی یکی می گرفتند» (۳۴). معهداً جنبش گسترش رای همگانی با شرکت فعال آنان و درمصر آنها در جریان بود که از روی آن دموکراسی هرچه کاملتری در بسیاری از کشورهای اروپایی بعدها برقرار گردید.

اما در زمان لنین، ملیرغم محدودیت ها و تنگناهای معین، مفهوم دموکراسی، شکل کامل - تری گرفته بود که از نوشته های خود وی در دوره اول فعالیت هایش دریافتنی است. دموکراسی، آئین سیاسی است که، حاکمیت را از آن همه مردم می داند. به عبارت دیگر دموکراسی یک سازمان سیاسی جامعه است که در آن، مردم حاکمیت را اعمال می کنند. دموکراسی بر آزادی و برابری حقوقی مردم در برابر قانون استوار است. بنابراین دموکراسی حکومت مبتنی بر نهادهای دمکراتیک است که مطابق اصول دموکراسی سازماندهی شده و حکومت ها از طریق رای آزاد اکثریت در یک انتخابات منظم و بدون اعمال فشار تشکیل می شوند. اصول دموکراسی متضمن آن است که اگر حکومتی در انتخابات شکست خورد، جای خود را به حکومت منتخب مردم واگذار کند و قدرت سیاسی منتخب نمایی در برابر یک قدرت غیرمنتخب نیابد. اصول دموکراسی، لازمه اش تأمین واقعی آزادی های دمکراتیک: آزادی مطبوعات، بیان و قلم، آزادی شکل سیاسی و حنفی و جمع و غیره است. به عبارت دیگر بدون آزادی های دمکراتیک واقعی و حزب ما می گوید بی قیدوشرط، دموکراسی سیاسی ملت وجودی خود را از دست می دهد. دموکراسی بیانگر محدودیت نهایی شده قدرت حکومتی است.

دموکراسی و لنین قبل از انقلاب اکتبر

لنین با همین مضامین، دموکراسی را می فهمید و توضیح می داد، از دیدگاه وی «حاکمیت مردم یعنی تمرکز قدرت مالی در دست های یک مجلس قانونگذاری متشکل از نمایندگان مردم» (۳۵). و نیز: «آزادی های سیاسی عبارت است از حق مردم برای انتخاب نمایندگان خود برای دمای دولتی (یا مجلس). تمام قوانین باید توسط همین دمای دولتی منتخب خود مردم مورد بحث و تصویب قرار بگیرد و تمام مالیات ها و بودجه ها نیز توسط آن تعیین گردید. آزادی سیاسی عبارت است از حق مردم برای انتخاب مستقلانه تمام مسئولان امور، تشکیل هرنوع اجتماع برای بحث درباره امور دولتی و چاپ آزادانه کتاب ها و نشریه ها» (۳۶). لنین تصریح می کند «هم به مفهوم ریشه لغوی کلمه و نیز به معنای سیاسی آن که تمام تاریخ اروپا به آن دانه است، کلمه

«دمکرات» معنایش هواداری از حاکمیت مردم است» (۳۷). و «حاکمیت مردم هم توسط یک قانون اساسی دمکراتیک تضمین می شود. به عبارت دیگر تمرکز تمام قدرت سیاسی عالی در دست های یک مجلس قانونگذاری، متشکل از نمایندگان مردم که مجلس واحدی را تشکیل می دهند» (۳۸).

در مقاله «برنامه ما»، تأکید وی برآنست که «دستیابی به آزادی سیاسی، وظیفه قوری برای کارگران است، زیرا بدون آزادی سیاسی، آنها نه نفوذی در امور دولتی دارند و نه می توانند داشته باشند و همچنان به طور اجتناب ناپذیر یک طبقه مطرود، تحقیرشده و فاقد حق رای خواهند ماند» (۳۹). لنین هشدار می دهد که «سوسیال دموکراسی از مبارزه برای آزادی سیاسی به این بهانه که این آزادی سیاسی بورژوازی است، روی برنمی تابد» (۴۰) و باز و بازهم تأکید می کند: «در جامعه سرمایه داری معاصر، بدون آزادی سیاسی، نه توسعه کامل نیروهای مولد، نه یک مبارزه طبقاتی آشکار و آزاد و اعلام شده، نه آموزش سیاسی و نه تربیت و انسجام توده های پرولتری قابل تصور است. بدین جهت پرولتاریای آگاه وظیفه خود می داند که مبارزه قاطع را برای آزادی های کامل سیاسی و برای انقلاب دمکراتیک بنیال کند» (۴۱).

نکته قابل توجه این است که لنین در این دوره، کاملاً واقف به محدودیت امکانات نظام سرمایه داری در بهبود وضع کارگران و زحمت کشان است و لذا درست مطالباتی را مطرح می کند که چنین نظامی توانایی دادن آن را دارد. مثلاً در تشویق کارگران به شرکت فعال و پیشاهنگ در مبارزه برای «انقلاب دمکراتیک» و «جمهوری دمکراتیک»، استدلال می کرد که انقلاب دمکراتیک «می تواند آزادی و زمین بدهد و برای کارگران می تواند بهبودهایی در وضعیت آنان که قابل درک در یک جامعه سرمایه داری باشد فراهم نماید. تا اینکه بتوانند مبارزه بعدی برای سوسیالیسم را بنیال کنند» (۴۲).

از این نقل قول ها و اظهارنظرها و دهها نمونه دیگر، که آوردن آنها در محدوده این نوشته امکان ندارد، می توان سیستم نظری لنین را درباره دموکراسی سیاسی (دموکراسی بورژوازی) و آزادی های سیاسی، به نحو زیر خلاصه کرد:

اولاً: «کسی که بخواهد از راه دیگری، سوی دموکراسی سیاسی به سوی سوسیالیسم برود، چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی قطعاً به نتایج بی معنی و واپسگرایانه ای خواهد رسید» (۴۳)

ثانیاً: دموکراسی سیاسی چیزی فراتر از شرکت دمکراتیک در امور کشور، داشتن مجلس ملی منتخب مردم و دولت منتخب همین مجلس، برخورداری از آزادی های دمکراتیک: آزادی بیان، قلم، مطبوعات، تشکل و تجمع و تعدد احزاب آزاد، حق رای همگانی و نظیر اینها نیست.

ثالثاً: به این بهانه که آزادی های سیاسی بورژوازی است، نباید از مبارزه برای به دست آوردن آنها طفره رفت. لنین تأکید دارد که به کارگران فهمانده شود که «آزادی مطبوعات، تشکل، تجمع، امتهاب مطلقاً برای کارگران امری ضروری است» (۴۴) رابعاً: انقلاب دمکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی و اقتصادی، بورژوازی است) مورد ملاحظه عظیم زحمتکشان است. اصرار او بر فهماندن این است که: «... برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچ راهی به جز راه آزادی به شیوه بورژوازی و ترقی به شیوه بورژوازی موجود نبوده و نمی تواند باشد» (۴۵).

خامساً: دموکراسی سیاسی، یعنی آزادی اجتماعات، سندیکاها، آزادی مطبوعات، حق فرستادن نمایندگان مردم به مجالس ملی و از این قبیل، از دیدگاه لنین لااقل تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در تمام کشورهای اروپایی (به استثناء ترکیه و روسیه) برقرار بوده است. از جمع بندی های فوق که معیناً مبتنی بر گفتارهای لنین است، چنین بر می آید که میان نظام سیاسی مطلقه، بازمانده فئودالیسم از یکسو و نظام سوسیالیستی آرمانی از سوی دیگر یک دوران تاریخی دموکراسی سیاسی ضرورت دارد. این دوران از لحاظ مضمون اقتصادی و روابط تولیدی و نظام اجتماعی سرمایه داری است. آزادی های سیاسی در چنین نظامی مطرح است و به این بهانه که «بورژوازیست» نمی توان از مبارزه برای به دست آوردن آنها طفره رفت. و بالاخره، بنیابه نوشته های لنین، دموکراسی سیاسی و آزادی های دمکراتیک در اروپا و لااقل در چنددهه اول بعد از انقلاب فوریه، در روسیه در بالاترین سطح اروپایی آن حاکم بوده است.

چنانچه بعداً نشان خواهیم داد، پس از اکتبر، لنین کاملاً موضع متفاوتی می گیرد و به نقی و تمقیر دموکراسی می پردازد. گوش دموکراسی ابزاری در دست دشمن و دستگاه فریب و دروغ و سرکوب زحمتکشان است! اساساً دوران آن سپری شده و به گذشته تعلق دارد. اگر هم نقش داشته است، اینکه که عصر انقلابات پرولتری آغاز شده وظیفه کارگران چانشین کردن دموکراسی بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا است

دموکراسی و لنینیسم بعد از انقلاب اکتبر

لنین در دوره دیگری از کار و فعالیت سیاسی و تئوریک خویش، به طور مشخص بعد از انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ روسیه و به تدریج از زمان نگارش تزه ای آوریل معروفش، از فدای انقلاب اکتبر، ولی باخوشونت و تشدی و یکسونگری باورنکردنی، که در جدال قلمی اش با کائوتسکی به اوج می رسد، با لسن و مضمون کاملاً متفاوت به مساله دموکراسی برخورد می کند به نقی کامل و تمقیر آن می پردازد. به جای برخوردها و ارزیابی های مثبت گذشته به دموکراسی و تشویق کارگران و زحمتکشان به مبارزه در راه تأمین آزادی های سیاسی که برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه تحقق آنها را هدف میرم و مقدم خود قرار داده بود که با نمونه های متمدنی چگونگی آن را در صفحات قبلی نشان دادیم، اینکه دموکراسی چون دروغ، ریا، سالوس، فریب، دیکتاتوری، دم بریده، یوغ فیرقابل تحمل و فیدانسانی و... توصیف می شود!

اگر روزی لنین در بحث برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه می گفت: «اگر کارگران حق سازماندهی، جمعیت، سندیکاها، داشتن روزنامه خودی، حق فرستادن نمایندگانشان به مجالس ملی را انگونه که کارگران آلمان و تمام کشورهای اروپایی (به استثنای

ترکیه و روسیه) دارند، نداشته باشند، مبارزه اقتصادی، حتی اگر درمقیاس وسیعی باشد، نمی تواند برای کارگران بیهوده پایدار را تامین کند. (۶۶) بعد از اکتبر در رابطه با همین آزادی های دموکراتیک در همین کشورهای اروپایی از جمله آلمان می گوید: «آزادی تجمع و مطبوعات فعلی در جمهوری «دموکراتیک» (پورژا دموکراتیک) آلمان دروغ و ریا و تزویر است. زیرا این آزادی در واقع، آزادی ثروتمندان است برای خریدن و طمع مطبوعات. آزادی ثروتمندان است برای سرمست کردن مردم یا دروغ های زهرآگین مطبوعات پورژوازی.» (۶۷) «بدین منوال آنچه قبلاً گفته بود، حالا نفی می کند، دروغ و ریا می داند بدیهی است اینگونه نوشته ها بیش از یک پلیمیک روزنامه ای ارزشی ندارد. اگر آزادی های سیاسی در آلمان و تمام کشورهای اروپایی (به استثناء ترکیه و روسیه) واقعاً دروغ و ریا و تزویر بوده است، پس چرا درطول بیست سال مستیابی به آن را درصدها مطالبات اساسی برنامۀ ای حزب سوسیال دموکرات قرار می داد؟ همانوقت هم فرق طبقاتی دارا و نداری و تفاوت امکانات پورژواها و پرولتورها میوه ن بود و نوشته های فراوان و پرارزشی از لنین در این زمینه ها وجود دارد. اما وی مسأله دموکراسی سیاسی را به طبقات و مبارزات طبقاتی تقلیل نمی داد و در آن خلاصه نمی کرد و آن نو را یکسان نمی گرفت و بدین سان نفی نمی کرد.

درآستانه انقلاب ۱۹۰۵ توجیه می داد: «به طور کلی آزادی های سیاسی در زمینه مناسبات تولیدی معاصر، یعنی سرمایه داری تماماً آزادی پورژوازی است» (۶۸) و تاکید داشت مارکسیست ها باید بدانند «که برای خیل به آزادی واقعی کارگران و دهقانان هیچ راهی به جز آزادی به شیوه پورژوازی و ترقی به شیوه پورژوازی موجود نبوده و نمی تواند باشد» (۶۹). بعد از اکتبر می گوید: «دموکراسی چیزی جز پرده ساتر کاملاً ریاکارانه دیکتاتوری پورژوازی نیست. همه گفتارها درباره رای همگانی، درباره آزاده مردم، درباره انتخاب کنندگان یک دروغ خالص است.» (۷۰)

بعد از انقلاب فوریه، شرکت پرولتاریا را «درسیاست پورژوازی و انقلاب پورژوازی و پارلمانتاریسم پورژوازی» توجیه می کرد و مخالفان چنین سیاستی را انارشیزم می خواند. بعد از انقلاب می نویسد: «پارلمان پورژوازی مؤسسه فریبی و الت ستمگری پورژوازی علیه پرولتورها، مؤسسه طبقه متخاصم و اقلیت استثمارگر است» (۷۱). قبل از انقلاب، دموکراسی را «حق مردم برای انتخاب نمایندگان خود» تعریف می کرد، بعد از انقلاب، درست عکس آن را می گوید: «دموکراسی عبارت است از پارلمانتاریسم سوری و درواقع ستمگری های دائمی و ظالمانه، یوغ غیر قابل تحمل، غیرانسانی که پورژوازی بر مردم زحمتکش تحمیل می کند» (۷۲) می نویسد: «درجامعه سرمایه داری، آزادی همیشه تقریباً به همان گونه ایست که در جمهوری های یونان باستان، یعنی آزادی برای پرده داران» (۷۳).

شاید با در نظر گرفتن آنچه در بخش اول این نوشته ها (راه اراضی شماره ۱۹) تذکر داده ایم، تاکید نکته زیر ضرورت نداشته باشد، که ما اساساً این نحوه تلقی و برخورد و توضیح دموکراسی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته را، به خصوص در یک تکرار تاریخی و کلی، درست نمی دانیم. زیرا دموکراسی سیاسی حاکم بر کشورهای سرمایه داری را عمدتاً مستاوره مبارزات همه مردم و نیروهای دموکرات از هر قشر و طبقه ای این جوامع می دانیم، نه صدق و هدیه پورژوازی به مثابه طبقه.

مردم و زحمتکشان هم «عوام الناس» و «پرندگان مزبور» چشم و گوش بسته و از دنیا بی خبر و نابالغی نیستند که طی صدها سال پورژوازی با چهل و سالوسی، به فریب آنها مشغول بوده و آنها هم همچنان در گمراهی و نفیسی به سر برند. ما در بحث «دموکراسی آیا طبقاتی است» روی این مطلب مکتب بیشتری خواهیم کرد. ممکن است خورشیدبانان چنین تصور بشود، چون روسیه انقلاب پورژوازی-دموکراتیک را پشت سر گذاشته بود، این حرف ها را لنین در مجادله های قلمی با منشویک ها و سوسیالیست های انقلابی که معتقد بودند جامعه روسیه برای سوسیالیسم آماده نیست و مصلحت آنست که به دموکراسی انقلابی امکان داده شود تا اصلاحات و تحولات دموکراتیک را به انجام برساند، می گفته است؟ لذا برد ملی و موعظی داشته است. و این، «گناه» بازماندگان است که این گفتارها را «بین المللی» کرده اند! صرف نظر از اینکه در رابطه با شخصیتی با موقعیت و قدرت جهانی برسطح لنین، حتی در این محدوده هم، تحریف حقایق جایز نیست، اساساً چنین تصویری از پایه خطاست. مخاطب لنین جهانیان اند. کافیست به پلیمیک وی یا گائومسکی ینگریم که می گوید: «اکنون باید نه به فقرها، بلکه به جلو، به سوی تعویض دموکراسی پورژوازی با دموکراسی پرولتری نگریست» (۷۴). در سخنرانی خود در اولین کنفره کمینترن می گوید: «کارگران خوب می دانند که حتی در دموکراتیک ترین جمهوری پورژوازی «آزادی اجتماع» یک عبارت ترخالی است. زیرا ثروتمندان هم بهترین ساختمان های عمومی و خصوصی را در اختیار دارند و هم برای تجمع، وقت و فراغت کافی دارند و از حمایت تضمین شده دستگاه پورژوازی نیز بهره مندند» (۷۵).

درواقع لنین از این فریبیه حرکت می کند و براین توهم است که دوران دموکراسی سیاسی سپری شده و عصر انقلابیات پرولتری فرا رسیده است. و به همین مناسبت تاکتیک خود را بیان می کند: «تاکتیک مبارزه طبقه کارگر برای تسخیر کامل قدرت در دستور روز نیست، استفاده از اشکال دموکراسی پورژوازی برای ما ناگزیر است. اما واقعیت اینست که ما دقیقاً به لحظه تعیین کننده مبارزه درمقیاس بین المللی رسیده ایم.» می گوید سؤال را لذا باید به ترتیب دیگری مطرح ساخت: «یا دیکتاتوری پورژوازی، که از طریق مجلس مؤسسان، با انواع انتخابات، از طریق دموکراسی و سایر دروغ های پورژوازی از قماش واحد، مستور نگه داشته شود، و در سایه آنها اصح ها را کور کند، نظریه ای که این روزها فقط اژسوی اشخاصی که کاملاً و در سرتاسر جیبه مرتدان به مارکسیسم و مرتدان به سوسیالیسم هستند، به نمایش گذاشته می شود. و یا دیکتاتوری پرولتاریا به قصد درم کردن پورژوازی با مشت آهنین که عقب مانده ترین عناصر را علیه بهترین رهبران پرولتاریای جهانی تحریک می کنند» (۷۶).

صرف نظر از غلط بودن تحلیل از اوضاع در ۱۹۱۷ و این تصور غیر واقعی که گویا «دقیقاً لحظه تعیین کننده مبارزه درمقیاس بین المللی» برای سرنگونی نظام سرمایه داری و

برقراری دیکتاتوری پرولتاریا فرا رسیده است. ولذا طرح تاکتیک مبارزاتی نادرست، برای کمونیست های جهان، اساساً آنچه به کلی در تناقض اشکار با واقعیت و گفتارهای قبلی وی است، همین ارزیابی از دموکراسی سیاسی است. دموکراسی و آزادی های سیاسی، این مستاوره بشریت و زحمتکشان، صرفاً به عنوان بند و بست هائی برای مستور نگه داشتن دیکتاتوری پورژوازی قلمداد می شود. اهمیت دموکراسی سیاسی هم صرفاً یک امر تاکتیک برای مبارزه علیه سرمایه داری تلقی می گردد، نه یک نیاز و ضرورت جامعه مدرن بشری و انسان متقدم. دموکراسی به مثابه یک پیچ و مهره و ابزار قابل معاوضه و معامله در دست های پورژوازی برای مبارزه طبقاتی عرضه می شود، نه یک عنصر اصلی و پایه ای حقوق بشر در جوامع متقدم.

می شود این نقل قول را را برای نشان دادن چنین تناقضات خشن و اشکار بازهم ادامه داد. ولی با در نظر گرفتن محدودیت صفحات نشریه همینقدر کافی به نظر می رسد. این سؤال ممکن است پیش آید: چون این گفتارها در فاصله زمانی ۲۰۰۱ سال بیان شده، شاید اوضاع به کلی زیر و رو شده و لنین با دستیابی به واقعیت های جدید به استنتاجات نویسی رسیده است؛ پس تناقض نیست، تکامل است!

مسلماً اتحاد احمدی عرض شده بود. چنانکه نشان خواهیم داد، تغییر اوضاع (ویا بهتر است گفته شود انگیزه که لنین تغییر اوضاع را تسخیر و تعبیر می کرده است و گاه نسبت به اوضاع لحظه توهم نیز داشته است)، در تغییر موضع و رفتار او، به طور جدی مؤثر بوده اند. منتوی حامل ذهنی و مصلحت اندیشی و اراده گرای نیز به نوبه خود در اتخاذ موضع انتقادی و تهاجمی وی علیه دموکراسی سیاسی، نقش بازی کرده است. بغض اظهار نظر های نمونه وی بعد از انقلاب، به خصوص وقتی که در چارچوب یک بحث آکادمیک صورت می گرفت، از این بابت آموزنده است. لنین در این موارد، همان حرف ها و ارزیابی های قبلی را تکرار می کند، که نشان می دهد همچنان به حرف های قبلی باور دارد. سخنرانی وی در دانشگاه کمونیستی سوربولف در ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۹، در یک بحث آموزشی و علمی درباره دولت در برابر دانشجویان مدرسه عالی حزب، از این بابت روشن گرانه است: «جمهوری پورژوازی، رای همگانی، همه این ها از نظر تکامل جامعه، در مقیاس جهانی، پیشرفت مغلیمی است. بشریت به سوی سرمایه داری به حرکت در آمد، و تنها سرمایه داری و در سایه فرهنگ شهرها، به طبقه زیر ستم پرولتر امکان داد که به جهان در احزاب سازماندهی کند - احزاب سوسیالیستی - که با آگاهی کامل مبارزات توده ها را رهبری می کند. بدون پارلمانتاریسم، بدون اصل انتخابات، چنین تحول مغلیم طبقه کارگر غیرممکن بود. به این مناسبت است که همه اینها چنین اهمیتی در انتظار توده ها به دست آورده است.» (۷۷)

روشن است که اگر دموکراسی سیاسی (دموکراسی پورژوازی) آن نور و کلک ها و فریب و ریا و سرکوب و تالانگری هایی باشد که لنین بعد از انقلاب فوریه به آنها تاکید می کند، چگونه می توانست منشا تحولات مثبتی در میان میلیون ها کارگر جهان باشد که از آن سخن می راند. چنین برخوردی عین ندیدن خصالت متضاد دموکراسی در جوامع پورژوازیست که مارکس با هوشمندی به آن انگشت گذاشت که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

اگر دموکراسی سیاسی فریب و ریا و سرکوب و محرومیت کارگران بود، پس چرا قبلاً نهب می زد: «کسی که بخواهد از راه دیگری سوای دموکراسی سیاسی به سوی سوسیالیسم برود - قطعاً به نتایج بی معنی و واپسگرایانه ای خواهد رسید.» این سؤال نیز منطقی مطرح می شود که اگر حکم اخیر درست است، که به نظر ما هست، پس چرا لنین و بلشویک ها مجال ندانند که دموکراسی سیاسی به دست آمده در روسیه جان بگیرد و جایبند و انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بتواند وظایف تاریخی خود را تمام و کمال به پایان برساند و به حکم مارکس، «همه نیروهای مولد را تاجاهست.» تکامل بدهد؟ پس چرا از همان فردای انقلاب فوریه، نضت به کار شد و از همان آوریل وسوسه انقلاب پرولتری را در سرها انداخت؟

از آنچه گفته شد و از داده ها و نقل قول های متعددی که آوردیم، وجود تناقض میان آنچه لنین در رابطه با دموکراسی سیاسی در دوره قبل از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و بعد از آن گفته است، تردیدناپذیر است. لذا آنچه می ماند توضیح این چرخش کامل است.

چنین به نظر می رسد عوامل زیر در شکل گیری تکرار نویسی و اساساً متفاوت لنین مؤثر بوده اند:

الف: تحلیل لنین از امپریالیسم. تکوین نظریه انقلاب سوسیالیستی در کشور واحد و تاثیرات و هواقب جنگ جهانی اول.

ب: انقلاب اکتبر و انقلاب جهانی.

امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریا

چنانکه می دانیم مارکس و انگلس برآن بودند که انقلاب پرولتری نه در کشور واحد، بلکه هم زمان در کشورهای متقدم امکانپذیر است و تمام سیستم فکری و مبارزات عملی آنها بر این منطبق استوار بود: «صنعت بزرگ با ایجاد بازار جهانی، تمام خلق های جهان و به خصوص کشورهای متقدم را باهم در چنان ارتباطی قرارداده که هر خلقی به آنچه در خلق دیگر می گذارند وابسته است. علاوه بر این صنعت بزرگ، رشد اجتماعی را در کلیه کشورهای متقدم انجنان همسان نموده که در تمام این کشورها پورژوازی و پرولتاریا به نوبه طبقه تعیین کننده جامعه و مبارزه میان این دو طبقه به مبارزه اصلی نوزاد کنونی تبدیل شده است. بنابراین انقلاب کمونیستی تنها یک انقلاب ملی نخواهد بود. در تمام کشورهای متقدم یعنی حداقل در انگلستان، آمریکا، فرانسه و آلمان، انقلابی هم زمان خواهد بود. ... این یک انقلاب جهانی است و بنابراین در مقیاس جهانی انجام خواهد گرفت» (۷۸).

شعارهای انقلاب جهانی، پرولتاریای جهان متحد شوید! پرولتاریا میهن ندارد، طبقی بدین جوامع سرمایه داری، پرولتورها و بورژواها و ارتجاسی دیدن اقشار میانی و تصور تجزیه و از میان رفتن آنها، از جمله از همین نظریه و تحلیل پایه ای نشات می گرفته است. لنین به انگاه تحلیلش از امپریالیسم و برشمردن ویژگی های آن و بررسی پیامدهای



دیدگاه‌ها

اجتماعی-سیاسی بلافاصله ناشی از جنگ جهانی اول [جنگ امپریالیستی استان انقلاب سوسیالیستی است] (۵۹) نظریه عکس مارکس و انگلس، یعنی پیروزی سوسیالیسم ابتدا در یک یا چند کشور را استنتاج کرد. وی این نظریه را ابتدا در مقاله «درباره شعار ایالات متحده اروپا» (سال ۱۹۱۵) و سپس در مقاله «برنامه جنگی انقلاب پرولتری» (سال ۱۹۱۶) مطرح ساخت؛ «نابرابری رشد اقتصادی و سیاسی یک قانون مطلق سرمایه داری است. نتیجه آنکه پیروزی سوسیالیسم در آغاز در یک تعداد کوچک کشور سرمایه داری یا حتی در یک کشور تنهای سرمایه داری جداگانه امکان پذیر است» (۶۰).

در حاشیه، توضیح این نکته را لازم می‌دانیم که آوردن نقل قول بالا از انگلس به معنی موافقت با استنتاجات اثباتی از انقلاب واحد جهانی نمی‌باشد. تصدماصراً به لحاظ رعایت متدولوژی بحث و در رابطه با توضیح مواضع لنین، آن هم در ارتباط با دموکراسی است. به نظر ما عدم امکان انقلاب در مقیاس جهانی فقط به این خاطر نمی‌باشد که سرمایه-داری وارد مرحله انحصارات و امپریالیسم شده است یا نه. ما براین باوریم که حتی در شرایط سرمایه داری ما قبل انحصاری و در مرحله رقابت آزاد هم امکان انقلاب سوسیالیستی هم‌زمان، ولو در تمام کشورهای متقدم نیز وجود نداشته است. از سوی دیگر، رشد اقتصادی-اجتماعی جوامع سرمایه داری نشان می‌دهد که تقسیم بندی طبقاتی این جوامع به دو قطب پرولترها و بورژواها تکامل نیافت. ائتشار میانی (به معنای وسیع کلمه) همچنان بخش مهمی از اهالی این جوامع را تشکیل می‌دهند و به هیچ وجه درحال تجزیه و از میان رفتن نیستند و در گذار به سوسیالیسم نقش برجسته ای ایفا می‌کنند. حتی مفهوم خود طبقه کارگر و زحمتکشان در این کشورها که در تحولات جامعه به سوی سوسیالیسم هلاکت‌مندان و نیروی محرک آن هستند، به مراتب وسیعتر از پرولتاریا به مفهوم کارگر مزدور، که «جز زنجیر چیزی ندارند، می‌باشد و تکنسین‌ها و کادرها و مهندسی و بخش مهمی از کارمندان را دربر می‌گیرد. این طور هم نیست که این ائتشار و نیروها به مواضع پرولتاریا می‌پیوندند» و از روی ناچاری در برابر پرولتاریا زانو می‌زنند. سوسیالیسم عصر ما، سوسیالیسم دموکراتیک با سیمای انسانی، سنتز خواست‌ها و تمایلات همه این ائتشار است. بی تردید انقلاب سوسیالیستی، ملی، یعنی در چهارچوب کشورهای مجزا صورت خواهد گرفت. پرولتاریا هم مانند هر بخش از اهالی آن کشور وطن دارد و میهن پرست است. وابستگی‌ها و پیوندهای عاطفی فرهنگی و میهنی طبقه کارگر به سایر طبقات و ائتشار اجتماعی کشور خود، به مراتب عمیق تر، واقعی تر و ملموس تر از وابستگی‌های عاطفی، فرهنگی و بین المللی طبقه کارگر است. کسانی که غیر از این فکر می‌کنند در عالم جزبوت به سر می‌برند. امیدواریم بتوانیم به طور مستقلی به این مباحث برگردیم. اینکه بحث اصلی خود را ادامه می‌دهیم: تحلیل لنین از امپریالیسم و مرحله توپین رشد سرمایه داری فقط به این نکته محصور نماند و در جهات دیگری ادامه یافت: از آنجا که «عمیق ترین پایه‌های اقتصادی امپریالیسم انحصار است»، هر انحصاری ناگزیر تمایلی به وجود می‌آورد که «متوجه رکود و گفندیگی آن است». لنین بر این مینا، امپریالیسم را «سرمایه داری درحال ائتشار توصیف» (۶۱) نمود.

لنین تحلیل خود را تا آنجا پیش می‌راند که هر مرحله از رشد سرمایه داری را با شکل معینی از روبنای سیاسی پیوند می‌دهد و استنتاج سیاسی زیر را از مضمون دولت های سرمایه داری پیشرفته، ارائه می‌دهد: از آنجا که دوران ۱۸۷۱-۱۹۱۴، که از لحاظ «فن کار هسته، پیگیر و منظم تشکیلاتی که در مقیاس وسیع و بسیار وسیع، نتایج گرانبهای به بار آورده است» سپری شده، «مرحله جدیدی از هنگام نخستین جنگ جهانیگیر امپریالیستی ضرورت میهنی پیدا کرد» (۶۲) است. بر مبنای این نوره بندی، دموکراسی را متعلق به گذشته و سپری شده و عصر امپریالیسم را مطابق با عروج ائتشار سیاسی و نفی دموکراسی می‌داند. این است پایه استدلال وی: «روبنای سیاسی که اقتصاد نوین، یعنی سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم سرمایه داری انحصاری است) را می‌پوشاند، نقطه مطف عبور از دموکراسی به سوی ائتراج سیاسی است. رقابت آزاد با دموکراسی مطابقت دارد و انحصار با ائتراج سیاسی مطابقت می‌کند، کمی بعد: «در سیاست خارجی و در سیاست داخلی، امپریالیسم به تجاوز به دموکراسی و استغراق ائتراج تمایل پیدا می‌کند. به این معنا امپریالیسم بی تردید «نفی» دموکراسی به طور کلی است» (۶۳).

بدین منوال و با چنین جمع‌بندی، آنچه لنین در اصلی ترین کشورهای پیشرفته سرمایه-داری می‌بیند، شیخ ائتراج سیاسی و نفی دموکراسی است. آن هونت از نظریه پردازان حزب کمونیست انگلستان، درست به همین استنتاج لنین در برقراری چنین قانون هاسی بین مراحل اقتصادی رشد سرمایه داری و اشکال سیاسی یا دولتی مربوط با هریک از آنها ایراد می‌گیرد و می‌گوید: «خطای لنین در این بود که به گواهی اوضاع و احوال خاص تاریخی، یعنی رقابت های بین امپریالیستی ناشی از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸، قانون هام گذار از دموکراسی بورژوازی به ائتراج را استنتاج کرده» (۶۴). و نشان می‌دهد که برخلاف استنتاج لنین، در این نوره، موفقیت اقتصادی و سیاسی نصیب کشورهای می‌شود که اتفاقاً دموکراسی بورژوازی را گسترش می‌دادند. حتی در نوره هلی تاریخ دهه های ۳۰ و ۴۰ که در اشکال ویژه فاشیسم، جهان تهدید شد، باز پیروزی درازمدت با دموکراسی های بورژوازی بود. چالب و مهم به ویژه آن است که برخی از نظریه پردازان مارکسیست معتقدند: «باوجود آنکه سرمایه داری انحصاری دولتی یا برخی گرایش های تعدید پارلمانتاریسم همراه است، معهداً خود این وضع، شرایطی فراهم می‌آورد که مبارزه در راه تأمین هژمونی برای دموکراسی، با مبارزه برای تحقق گذار به سوسیالیسم پیوند می‌خورد» (۶۵). تجربه تمام قرن بیستم و به ویژه هواندش که هم اکنون در کشورهای سوسیالیستی می‌گذرد و نیز سیاستی که در دهه های گذشته بسیاری از احزاب کمونیست معتبر جهان، در رابطه با گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم از سر گذارندند، خلاف استنتاجات لنین را نشان می‌دهند. امروز بیش از همیشه مسلم می‌گردد که دموکراسی و مبارزه در راه تعمیق و گسترش آن، نه یک مساله تاریخی و سپری شده، بلکه به حق موضوع هام و مرکزی روز است.

بی تردید این استنتاج لنین، در بی توجه ماندن و کم بهادادن به دموکراسی، و نیز در

پرورش فرهنگ ضدیت با دموکراسی در میان کمونیست ها، با تمام عواقب وخیم آن مؤثر بوده است. نمونه فاجعه آفرین روش کمونیست های آلمان و کمیونترن در جریان عروج فاشیسم هیتلری و یا نمونه کوچک تر آن در تجربه حزب توده و چپ فدائی، در رابطه با جمهوری اسلامی، از شواهد آن است.

تأثیرات جنگ جهانی در سیستم فکری لنین

بی شک، نتایج و کشتار و بیدانگری های ناشی از جنگ امپریالیستی خانمان برانداز جهانی اول و به ویژه تعدید نسبی آزادی های دموکراتیک، در تکوین سیستم نظری لنین مؤثر بوده است. جنگ عالم سوزی که انگیزه محرکان آن تقسیم مستعمرات و مبارزه برای اقلای گروهبندی های مختلف سرمایه داری امپریالیستی بر جهان بود، به طرز بی سابقه-ای، به فقر و دربه دری و مرگ و میر توده های زحمتکش همه کشورهای درگیر انجامید. بسیاری از احزاب سوسیال دموکرات و رهبران جنبش کمونیستی-به تحلیل آن پرداخته و در نوشته های خود منعکس کرده اند. از جمله ماکس آدلر از پیشوایان جنبش کمونیستی اتریش و از اندیشه پردازان و پایه گذاران انترناسیونال ۲/۵، در همان زمان در کتاب خود: «دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی» (۶۶)، که مفید به بحث ما نیز هست، تأثیر جنگ جهانی را در توده ها و یاس و ناامیدی آنها را از دموکراسی بورژوازی، تصویر می‌کند. لنین و بلشویک ها در روسیه و نیز در مقیاس جهانی از همین محرومیت های زحمتکشان و توده های مردم و اوضاع و احوال ناشی از جنگ و مطالبه های دولت های سرمایه داری مرتکب شده بودند، برای بی اختیار کردن دموکراسی سیاسی در این کشورها و پیشتازانند توده ها به سوی انقلاب و تقویت شعار جدیدی که در میان بخشی از پرولتاریا به میان آمده بود: «بی دموکراسی، اما دیکتاتوری سرنگون باد پارلمانتاریسم! همه قدرت به دست شوراهای کارگری!» (۶۷). بهره برداری تبلیغی و تهییجی وسیعی کردند.

موضوع زیر، ترجیح بند بسیاری از مقاله های لنین در این دوره است و پایه تبلیغات وی را نشان می‌دهد: «از دموکراسی ناب، دموکراسی هام، برابری، آزادی، رای همگانی صحبت کردن، در حالی که کارگران و همه زحمتکشان، نه تنها به خاطر برومگی مزدوری سرمایه داری، بلکه همچنان به خاطر همین چهار سال جنگ فارتگوانه، گرسنه و برهنه و خانه خراب شده اند؛ در حالی که سرمایه داران و سوداگران دوستی به «دانش های دزدیده شان و به ماشین قدرت دولتی چسبیده اند، در واقع به مسخره گرفتن کارگران و استثمارشوندگان است» (۶۸). پس سرنگون باد دموکراسی، زنده باد دیکتاتوری پرولتاریا! این است رهنمود آن: «جمهوری دموکراتیک، مجلس مؤسسان، انتخابات عمومی و غیره عملاً دیکتاتوری بورژوازیست». یک راه هام، یا «چنانچه کتب لنین در دیکتاتوری به دیکتاتوری پرولتاریاست؛ چنانکه نشان خواهیم داد با همین ترتیب، روسیه عقب مانده دهقانی را که هنوز مزه دموکراسی را نچشیده، با این استدلال که «در تاریخ به طور اهم و در زمان جنگ به طور اهم نمی‌توان در یک جا متوقف ماندن. یا باید به پیش رفت و یا به قهقرا. در روسیه قرن بیستم یعنی کشوری که جمهوری و دموکراسی را از راه انقلاب به کف آورده است، بدون گام برداشتن به سوی سوسیالیسم و بدون انجام اقداماتی برای رسیدن به سوسیالیسم نمی‌توان به پیش رفت» (۶۹) و یا «فقط در صورتی که پرولتاریا و بر راس آن حزب بلشویک ها قدرت را به کف آورد می‌توان به اقتضاهاتی که گرسنگی و شرکاء به بار آورده اند پایان بخشید» (۷۰)، به سوی انقلاب پرولتری سوق دادند.

عامل انقلاب اکتبر و انقلاب جهانی

هام نوم انقلاب اکتبر و همراه یا آن توهم در فرارسیدن انقلاب جهانی است. باوجود آنکه لنین در تزهای آوریل (هشتم) اعلام می‌کند که «وظیفه مستقیم امروز ما معمول داشتن سوسیالیسم نیست» (۷۱) اما از مضامین نوشته های او پیداست و جریان کارها نیز روشن می‌کند که از همان آوریل، مشغله فکری اصلی وی کسب قدرت و پیاده کردن نظریه اش درباره پیروزی سوسیالیسم در کشور واحد روسیه است که زمینه های تثوریک آن را از یکی دو سال پیش فراهم آورده بود. برای دریافت آن کافیهست نگاهی گذرا به برخی نوشته های وی در این دوره بینکنیم:

در مقاله «درباره قدرت نوگانه» که در ۹ آوریل ۱۹۱۷ در پروادا منتشر شد، به این سؤال که آیا باید حکومت موقت را فوراً برانداخت یا به حکومت پاسخ مثبت می‌دهد. «آن را باید برانداخت، زیرا این حکومت الیگارشوی بورژوازی است نه حکومت تمام مردم، این حکومت نمی‌تواند به صلح بدهد، نه نان و نه آزادی کامل» (۷۲). منتهی «آن را نمی‌توان اکنون سرنگون ساخت زیرا» (۷۳). و به ذکر دلایل آن می‌پردازد که از موضوع بحث ما خارج است.

در اشاره به وجود قدرت نوگانه در کشور، اصرار وی بر آن است: «وجود نفوذ قدرت در یک کشور امکانپذیر نیست. یکی از آنها باید نابود شود» (۷۴) و بر همان نوشته ادامه می‌دهد: «فقط گام دوم یعنی انتقال قدرت به دست پرولتاریا، می‌تواند قطع این جنگ را تأمین نماید» (۷۵). بدین منوال مشاهده می‌شود که در فاصله زمانی کمتر از یک ماه و نیم بعد از انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ در لحظاتی که طبق نوشته خودش روسیه ازادترین کشور اروپایی بوده است، وی در تدارک انقلاب سوسیالیستی، در روسیه عقب مانده دهقانی بود، که به زحمت از حکومت مطلقه تزاری آزاد شده است.

باوجود آنکه هنوز تا سال ۱۹۱۵، لنین شکل جمهوری دموکراتیک را به مثابه هدف عمومی حتی بعد از پیروزی پرولتاریا مطرح می‌ساخت: «شکل سیاسی جامعه، که در آن پرولتاریا موفق خواهد شد بورژوازی را سرنگون سازد، جمهوری دموکراتیک خواهد بود» (۷۶)، اینکه در ۱۹۱۷، جمهوری دموکراتیک صرفاً به مثابه «کاملترین و مترقی ترین نوع دولت های بورژوازی» معرفی می‌گردد. و کمون پاریس و یا شوراهای به مثابه شکل عالیتر سازمان دولتی که با دوران های انقلابی و مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، مناسب تر است، مطرح می‌شود: «مارکسیسم بر آن است که در دوره های مذکور [منظور مصرهای انقلابی از پایان قرن ۱۹ است]، دولت نباید از نوع جمهوری پارلمانی بورژوازی، بلکه از نوع کمون پاریس باشد» (۷۷). از نیمه سپتامبر که در شوراهای کارگران، سربازان

سوسیالیسم، همخوانی نداشت. لذا به خصوص در این مقطع زمانی و در این رابطه، حمله به دمکراسی و کسانی که به دفاع از آن بر می خاستند، در نوشته ها و گفتارهای لنین مقیاس غیرعادی به خود گرفت. بدبختانه مواضع لنین علیه دمکراسی، در حد یک پلمیک لحظه ای و گذرا باقی نماند، بلکه به بکترین مارکسیست های لنینیست و سپس به اصول خدشه ناپذیر کمینترن و اهزاب سنتی میل گردید و هنوز هم پردهوش ماسنگینی می کند. لنین بعد از انقلاب اکتبر قویاً از این تژ دفاع می کند و به کمونیست های جهان که در کمینترن گرد آمده اند، ندا می دهد: «دمکراسی بورژوازی نورانش سپری شده است» (۸۵). چون فکر می کند کسب قدرت دولتی و انقلابات پرولتری، اینک نه فقط در روسیه، بلکه حتی در یک ردیف از کشورهای اروپای غربی در دستور روز قرار دارد. انهم نه فقط در کشورهای که در جنگ شرکت داشتند، بلکه حتی در کشورهای بی طرف نظیر سوئیس و هلند که کمتر صدمه دیده اند» (۸۶) و چون فکر می کند کار به مرحله نبرد های طابع رسیده است، لذا دفاع از دمکراسی را محدود نمودن پرولتاریا در این چارچوب می داند و می گوید چنین کاری خیانت و ارتداد است و کمونیست ها باید تضادهای سرمایه داری و قریب و سالوسی آنها را نشان بدهند تا «هشتم توده ها را در مورد پرسیدگی و سالوسی سرمایه داری برگشایند» و توده ها را برای انقلاب حاضر کنند.

روشن است که موضوع بر سر افشاگری مطالب سرمایه داری نیست. این وظیفه هر کمونیست و هر انسان دمکرات پیکر و عدالتخواه است. اختلاف برسر تحلیل درست از اوضاع و احوال لحظه و تدوین تاکتیک و استراتژی متناسب با آن است. مساله آن است که آیا واقعاً لحظه انقلاب جهانی و سرنگون ساختن سرمایه داری فرا رسیده بود یا نه؟ چون در غیر اینصورت کار، خیال بانی و ماجراجویی سیاسی و اراده گرایی و بادکاشتن و طرفان دور کردن است. اختلاف کائوتسکی و لنین هم از جمله برسر ارزیابی از اوضاع جهان در لحظه بود.

لنین به کائوتسکی پرخاش می کند که درست «هنگامی که عصر انقلاب آغاز شد، کائوتسکی بدان پیش نرود و به نغمه سرایی دربار فضایل و مناقب دمکراسی معتقد بورژوازی پرداخت» (۸۷). حال آنکه، آنچه کائوتسکی بر مبنای نوشته های لنین، که نمرته - های آن را قیلاً آوردیم، مطرح می سازد، چند سوال اساسی است و پاسخ به آنها و تعمق درباره آنها را می طلبد. وی می گفت: «انقلاب بلشویکی بر اساس این فرضیه بناگذاری شده بود، که مبدأ انقلاب همگانی اروپا است و ابتکار متورانه روسیه، پرولترهای سراسر اروپا را به قیام برمی انگیزد. انقلاب اروپا، که در نتیجه آن سوسیالیسم در آنجا مستقر می گشت و تحکیم می یافت، می بایست همچنین وسیله ای برای رفع موانعی گردد که در روسیه به علت عقب ماندگی اقتصادی کشور در سر راه عملی کردن تولید سوسیالیستی قرار گرفته است.

اینها همه بسیار منطقی و کاملاً مستدل بود. اگر فرضیه اصلی امکانپذیر می شد، یعنی اگر: «انقلاب روس حتماً موجب برپاشدن انقلاب اروپا می گشت. ولی اگر چنین امری اتفاق نیفتد، آنگاه تکلیف چیست؟» (۸۸).

لنین، وی را به عنوان «عامی کوتاه بین» که «انقلاب قریب الوقوع را نمی دیده» مورد حمله قرار داده و می گوید حالا که در اواخر اوت ۱۹۱۸ «انقلاب در یک سلسله از کشورهای اروپایی فرا می رسد، آنگاه تمام ارتداد کائوتسکی، تمام چهل او در مارکسیسم و تمام ناتوانی او در استدلال به شیوه انقلابی و حتی در طرح مسائل به شیوه انقلابی با تمام لطف آن بروز نموده» (۸۹). لنین همچنان، بر این توهم است که «نه تنها انقلاب عمومی اروپا بلکه انقلاب پرولتری جهانی نیز در برابر انتظار همه نضج می گیرد» (۹۰).

تضاد تاریخ را در رابطه با سرنوشته این پلمیک، همگان می دانیم. البته بحث و مجادله آنها صرفاً به مساله «انقلاب جهانی» که هنوز چشم به راه آن هستیم و اینک بعد از ۷۵ سال به مراتب نست نیافتنی تر است، محدود نبود. این پلمیک موضوعاتی چون درک از دمکراسی و سوسیالیسم، راه انقلاب، مضمون انقلاب اکتبر، عواقب نظام کت حزبی درحال تکوین را شامل می شود مطالب اساسی تئوریک دیگر را هم دربر می گرفت. بسیاری از این مطالب و مسائل مطرح شده، اینک در پرتو آنچه این روزها در کشور شوراهای و سایر کشورهای «سوسیالیستی» می گذرد، مفهوم ویژه ای پیدا کرده اند. صحت بسیاری از اندیشه ها و نظریات کائوتسکی را تجربه ۷۰ سال نشان می دهد. معجزاً در فرهنگ کمونیست ها، کائوتسکی را به عنوان «مرتد»، «لاشه متعفن»، «چاکر بورژوازی»، «توله سگ کوره»، «مرتجع، دشمن طبقه کارگر و خادم بورژوازی»، «خنه کار»، «مهل باف، یاهوه گوه» (۹۱) و با دهها صفت توهین آمیز دیگر توصیف کرده اند. کده کائوتسکی دگراندیشی، اندیشیدن و شهامت بیان آن بود. خطای کائوتسکی باور به دمکراسی و به راه دمکراتیک رسیدن به سوسیالیسم بود.

بدیهی است وقتی نیت و هدف انقلاب سوسیالیستی در روسیه، امید برای موفقیت انهم در گرو فرارسیدن قوری و پیروزی انقلاب جهانی پرولتری باشد، در این صورت نمی شود هم کارگران و زحمتکشان را برای سوسیالیسم تبلیغ و تشویق کرد و هم همزمان از مزایا و مناقب دمکراسی بورژوازی برای آنان سخن گفت. به همین علت لنین استدلال می کند که دمکراسی بورژوازی «آنگون دیگر برای طبقه کارگر کافی نیست. آنگون باید نه به تفقار، بلکه به جلو، به سوی تعویض دمکراسی بورژوازی با دمکراسی پرولتری نگریست. به همین علت می گوید: «تا وقتی که انقلاب چارچوب بورژوازی را پشت سر نگذاشته بود، ما طرفدار دمکراسی بودیم، اما به مجرد پدیدار شدن اولین پرتو سوسیالیسم در جریان انقلاب، ما خود را در مواضع دفاع استوار و مصمم از دیکتاتوری پرولتاریا قرار دادیم». این است علت العلل تغییر ۱۸۰ درجه ای مواضع لنین در مساله دمکراسی، ما به اشکالات و خطا بودن ارزیابی ها و برخوردارهای فوق قیلاً اشاره کرده ایم.

به طور خلاصه کوشش ما در این نوشته کوتاه (در مقایسه با وسعت موضوع مورد بحث)، این بوده است که حتی المقدور مستند و برپایه نوشته ها و سخنرانی های لنین، نشان دهیم که چگونه لنین با تئوری های خود درباره امپریالیسم و تحت تاثیر حوادث موضعی منفی ناشی از شرایط استثنایی جنگ جهانی اول، نظریه تقسیم بندی روش اقتصادی سرمایه داری از مصلحت رقابت آزاد به انحسار و امپریالیسم را با نظریه دیور از

پتروگراد و مسکو، اکثریت به نست بلشویک ها می افتد، قیام تدارک دیده می شود. در نامه به کمیته مرکزی استدلال می کند: «تمام مقدمات عینی قیام موفقیت آمیز برای ما فراهم آمده است. پیروزی مسلم با ماست، زیرا دیگر مردم به سرحد نوبیدی کامل رسیده اند» (۹۲). یک ماه بعد در ۲۴ اکتبر، در نامه دیگری به اعضای کمیته مرکزی از آنان مصرانه می طلبد: «تا روز ۲۵ به هیچ وجه قدرت را در نست کرسکی و شرکاء باقی نگذارید، به هیچ وجه! این موضوع حتماً امروز عصر یا شب هنگام عملی شود».

۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) تقریباً بدون آنکه خون از دماغ کسی بیاید قدرت در نست بلشویک ها است. به قول لنین «شروع انقلاب در چنین کشوری آسان بود، این به معنی برداشتن پرکاهی بود» (۹۳)

بدیهی است که در چنین چشم اندازی و با چنین برنامه ای در سر، هدف نمی توانست تحکیم و تعمیق دمکراسی به نست آمده و مبارزه برای پیاده کردن عملی مطالبات برنامه حداقلی سوسیالیست ها باشد. تمایل آن نبود که به کشور مجال داده شود تا عملاً «آزادی به شیوه بورژوازی و ترقی به شیوه بورژوازی» که روزگاری آن همه به آن تاکید می شد، با اتکا به فشار سازمان های توده ای (شوراهای) و اهزاب ترانای سوسیالیستی، تجربه شود.

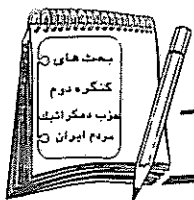
لنین از همان آوریل ۱۹۱۷، نوبی می داد که «باید به جلو نگریست نه به عقب. یعنی به سوی دمکراسی های بورژوازی». باید به جلو نگریست، به سوی دمکراسی نوین درحال تکوین...» (۹۴). این جهش به جلو را در شرایط تشویق می کرد که بهتر از هرکس می دانست که «روسیه خرد بورژوازی ترین کشور اروپا است» و از «ناکافی بودن تعداد پرولتاریا و کافی نبودن آگاهی و تشکل» آنان، هنوز تا دو سه ماه قبل از انقلاب اکتبر رنج می برد و نگران بود.

لنین بعدها، نیت واقعی و سیاست خود را در این نوره توضیح می دهد: «از همان ۴ آوریل در همین سالن می گفتم که شوراهای شکل مالی دمکراسی است. یا شوراهای از بین می روند و انقلاب بدون اغماض از نست می رود، یا شوراهای زنده می مانند. آن وقت، وقتی که شکوفایی کامل جامعه سوسیالیستی و ورشکستگی سرمایه داری درحال تدارک است، مسخره خواهد بود که از انقلاب دمکراتیک بورژوازی سخن برود» (۹۵) و در جای دیگر از همان سخنرانی می گوید: «تارقتی که انقلاب چارچوب بورژوازی را پشت سر نگذاشته - بود، ما طرفدار دمکراسی بودیم، اما به مجرد پدیدار شدن اولین پرتو سوسیالیسم در جریان انقلاب، ما خود را در مواضع دفاع استوار و مصمم از دیکتاتوری پرولتاریا قرار دادیم» (۹۶). ولی وی توضیح نمی دهد و استدلال نمی کند، چگونه در فاصله ۲۷ فوریه و ۴ آوریل در آن بلشوی روسیه، انقلاب بورژوا دمکراتیک به انجام رسالت تاریخی و وظایف خود موفق شد و مرحله دمکراتیک را پشت سر گذاشت؟ چگونه و کی، اولین پرتو سوسیالیسم در جریان انقلاب پدیدار شد؟ جز در اراده و تئوری های لنین؟ اساساً پرتو سوسیالیسم چیست و چگونه پیدا می شود؟ آیا صرف یافتن اکثریت از سوی بلشویک ها در شوراهای (آوریل سپتامبر ۱۹۱۷)، به این معناست که کارگران و موزیک های روسیه با بیش از ۷۰ درصد بی سواد، به سوسیالیسم آگاهی یافتند و خواهان آن شدند؟ اساساً آیا می شود تمایل انی اکثریت مردم و زحمتکشان را به یک حزب، به ویژه در شرایط استثنایی جنگ و فقر عمومی و بحران اقتصادی معادل پذیرش برنامه حداقلی آن حزب از سوی همین توده ها دانست؟ پس شرایط عینی اقتصادی و طبقاتی جامعه و درجه رشد نیروهای مولده در این میان چه نقشی دارند؟ در این صورت و اگر تنها، رأی اکثریت در شوراهای به بلشویک ها ملامک باشد، پس چرا در گذشته، در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، در عین تاکید بر ضرورت همزونی طبقه کارگر، همواره استدلال بر این بود که در هر حالتی مضمون انقلاب، بورژوا-دمکراتیک است. آیا علت آن جز ترکیب طبقاتی جامعه با ۸۵ درصد دهقان و سطح نازل رشد نیروهای مولد بود؟ آیا استدلالات لنین در دوتاکتیک و سایر نوشته های وی در بورژوا-دمکراتیک بودن انقلاب بر همین پایه استوار نبود؟ آیا اوضاع موض شده و ساختار طبقاتی و اقتصادی جامعه تغییر کیفی یافته بود؟

چنین تئوریه مسلماً صورت گرفته بود. در این صورت آیا غیر از این است که انقلاب اکتبر اساساً فراتر از کسب قدرت از سوی کارگران و دهقانان با همزونی طبقه کارگر نبوده است؟ و در این حالت، مضمون انقلاب در شرایط عینی جامعه آن روز روسیه، آیا می توانست فراتر از آن حداقلی باشد که در ۱۹۰۵ پیش بینی می شد؟ در این صورت این نظریه که انقلاب اکتبر از زمام بورژوا-دمکراتیک طراز ترین بود به واقعیت نزدیک تر نمی باشد؟ و یا در بهترین حالت شبیه آنچه ما امروز انقلاب دمکراتیک یا سمکگری سوسیالیستی می نامیم، نبوده است؟

روشن است که بررسی همه جانبه این مساله و پاسخ شایسته به آن در درجه اول، وظیفه محققان شوروی است که مدارک و اسناد و اطلاعات و امکانات کافی دارند. اشاره گذرای ما فقط در چارچوب تعمق در چند و چون و ریشه یابی چگونگی تکوین و پیدایش توتالیتاریسم در اتحاد شوروی و هل شکست «سوسیالیسم واقعاً موجود» است. بی تردید بررسی دقیق و همه جانبه مضمون انقلاب اکتبر و تحولات آن، در پاسخ به این سوال، جای ویژه ای دارد.

از دیدگاه لنین، بزرگترین نشواری انقلاب روس و بزرگترین مشکل تاریخی آن، ضرورت برانگیختن انقلاب بین المللی، یا انتقال انقلاب روس به انقلاب جهانی بود. وی می گفت: «اگر ما تنها با یک حزب بلشویک نست به کار شدیم بدین اطمینان بود که انقلاب در تمام کشورها درحال نضج است. نجات ما از کلیه این نشواری ها در فرارسیدن انقلاب سراسر اروپا است» (۹۷). لنین به ویژه روی انقلاب المان حساب می کرد و می گفت: «این یک حقیقت مطلق است که ما بدون انقلاب المان نابودیم. اگر انقلاب المان فرا نرسد، ما نابود خواهیم شد» (۹۸). خشم و غضب فوق العاده وی نسبت به کائوتسکی به ویژه از همینجا است. زیرا مواضع وی را مانع پیشرفت انقلاب در المان می دید. بدیهی است تشویق کارگران المان و اروپا به انقلاب قهرآمیز پرولتری، که سرنوشته انقلاب روسیه را آن همه در پیوند و وابسته به آن می دید، با استدلال کائوتسکی در اهمیت و جا و مقام دمکراسی و تاکیدش بر راه مصالحت آمیز به سوی سوسیالیسم و دمکراسی در



دیدگاهها

- ۲۱- انگلس، آثار منتخب مارکس و انگلس به انگلیسی، صفحه ۲۷۱
- ۲۲- کولین هرسیه، مقاله «انقلاب‌ها، فرم‌ها یا تجدید تعریف»، در کتاب مارکسیسم و دمکراسی، صفحه ۱۰۶
- ۲۳- مایکل لوین، «مارکس و انگلس و دمکراسی لیبرالی»، لندن ۱۹۸۸، صفحه ۲۲
- ۲۴- مآخذ ۳۳، صفحه ۳۳
- ۲۵- لنین، «از برنامه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه»، آثار به فرانسه، جلد ۶، صفحه ۲۵
- ۲۶- لنین، «به دهقانان فقیر»، آثار فرانسه، جلد ۶، صفحه ۲۷۹
- ۲۷- لنین، «مقاصد دمکراتیک پرولتاریای انقلابی»، ۱۷ ژوئن ۱۹۰۵، آثار به فرانسه، جلد ۸، صفحه ۵۲۱
- ۲۸- منبع ۲۷، همان صفحه
- ۲۹- لنین، شرح و تفسیر برنامه حزب سوسیال دمکرات، ۹ بهمن ۱۹۸۵ (در زندان نوشته است)، آثار به فرانسه، جلد ۲، صفحه ۱۱۵
- ۳۰- لنین، «دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان»، ۱۲ آوریل ۱۹۰۵، آثار به فرانسه، جلد ۸، صفحه ۲۰۱
- ۳۱- منبع ۲۷، صفحه ۵۱۸
- ۳۲- لنین، «مبارزه پرولتاریا و میودیت بورژوازی»، ۲ ژوئیه ۱۹۰۵، آثار به فرانسه، جلد ۸، صفحه ۵۴۹
- ۳۳- لنین، «دو تاکتیک»، آثار به فرانسه، جلد ۹، صفحه ۳۳
- ۳۴- لنین، «از برخی برآمدهای نمایندگان کارگری»، نوامبر ۱۹۱۲، آثار به فرانسه، جلد ۸، صفحه ۴۳۱
- ۳۵- لنین، منبع ۴۲، صفحه ۱۳۶
- ۳۶- لنین، «برنامه ما»، آثار به فرانسه، جلد ۴، صفحه ۲۱۹
- ۳۷- لنین، «از دمکراسی و از دیکتاتوری»، ۲/۱۹۱۹، آثار به فرانسه، جلد ۲۸، صفحه ۲۸۶
- ۳۸- لنین، آثار منتخب دو جلدی به فارسی، جلد اول، قسمت ۲، صفحات ۱۲۴ و ۱۳۶
- ۳۹- لنین، «از گزارش به دومین کنگره سندیکاها روسیه»، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۹، آثار به فرانسه، جلد ۲۸، صفحه ۴۲۴
- ۴۰- لنین، «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد»، آثار منتخب دو جلدی فارسی، جلد ۲، قسمت ۲، صفحه ۴
- ۴۱- لنین، «سخنرانی در کنگره سوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان روسیه»، ۱۸ تا ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸، آثار به فرانسه، جلد ۲۶، صفحه ۴۹۹-۵۰۰
- ۴۲- لنین، «دولت و انقلاب»، ترجمه فارسی پوره‌مزان، انتشارات پروگرس، سال ۱۹۸۰، صفحه ۹۹
- ۴۳- منبع ۵۱، صفحه ۷۵
- ۴۴- لنین، «آرزوها و گزارش درباره دمکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا، برای اولین کنگره انترناسیونال»، ۲-۶ مارس ۱۹۱۹، آثار به فرانسه، جلد ۲۸، صفحات ۴۸۵-۴۸۵
- ۴۵- لنین، منبع شماره ۵۰، صفحه ۴۳۶
- ۴۶- لنین، «دولت»، آثار به فرانسه، جلد ۲۹، صفحات ۴۹۰-۴۹۱
- ۴۷- انگلس، «اصول کمونیسم»، ترجمه فارسی، سؤال نوزدهم
- ۴۸- لنین، «فاجعه قریب الوقوع و راه مبارزه با آن»، ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۷، آثار به فرانسه، جلد ۲۵، صفحه ۲۹۰
- ۴۹- لنین، «درباره شعار ایالات متحده اروپا»، ۲۵ اوت ۱۹۱۵، آثار به فرانسه، جلد ۲۱، صفحه ۲۵۵
- ۵۰- لنین، «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری»، آثار منتخب دو جلدی به فارسی، جلد ۱، قسمت ۲، صفحه ۶۷۸
- ۵۱- لنین، «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»، آثار منتخب دو جلدی به فارسی، جلد ۲، قسمت اول، صفحه ۴۶
- ۵۲- لنین، «دیکتاتور مارکسیسم»، آثار کامل به فرانسه، جلد ۳۳، صفحه ۴۴
- ۵۳- آلن هونت، «مارکسیسم و دمکراسی»، متن انگلیسی، صفحه ۱۴
- ۵۴- مقاله جیبوب، مآخذ شماره ۶۴، صفحه ۷۷
- ۵۵- ماکس آدر، «دمکراسی سیاسی و دمکراسی اجتماعی»، ترجمه فرانسه، منتشره در ۱۹۲۵، صفحات ۲۸، ۲۹
- ۵۶- منبع ۶۶، صفحات ۲۶ تا ۲۹
- ۵۷- لنین، منبع شماره ۴۷، صفحات ۲۸۵ و ۲۸۴
- ۵۸- لنین، منبع شماره ۵۹، صفحات ۲۹۰ و ۲۸۲
- ۵۹- لنین، منبع شماره ۶۹
- ۶۰- لنین، «تزه‌های آوریل»، ۴ آوریل ۱۹۱۷، آثار منتخب دو جلدی به فارسی، جلد ۲، قسمت ۱، صفحه ۱۱
- ۶۱- لنین، «درباره قدرت بوگانه»، ۹ آوریل ۱۹۱۷، آثار به فرانسه، جلد ۲۴، صفحه ۲۰
- ۶۲- لنین، منبع ۶۲، به ترتیب صفحات ۲۵ و ۲۴
- ۶۳- لنین، منبع شماره ۶۰، صفحه ۲۵۵
- ۶۴- منبع ۶۲، صفحه ۳۶
- ۶۵- لنین، «مارکسیسم و قیام»، ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۷، آثار به فرانسه، جلد ۲۷
- ۶۶- لنین، «سخنرانی درباره جنگ و صلح در کنگره هفتم حزب کمونیست (ب) روسیه»، آثار منتخب دو جلدی فارسی، جلد ۲، قسمت ۱، صفحه ۴۹۸
- ۶۷- لنین، «گزارش به کنگره سوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان روسیه»، ۱۸ تا ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸، آثار، جلد ۲۶، صفحه ۵۰۱-۵۰۲
- ۶۸- منبع ۶۲، صفحه ۷۸ و ۷۸
- ۶۹- لنین، «گزارش به کنگره سوم شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان روسیه»، ۱۸ تا ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸، آثار، جلد ۲۶، صفحه ۵۰۱-۵۰۲
- ۷۰- منبع ۶۲، صفحه ۴۳

دمکراسی به سوی ارتجاع سیاسی و نفی دمکراسی در مرحله امپریالیسم مربوط ساخت دوران دمکراسی بورژوازی را سپری شده تلقی کرد و وظیفه کمونیست‌ها را پاره کردن پرده فریب، ریا و سالوسی دمکراسی بورژوازی و آماده کردن آنها برای انقلاب، قرار داد. این است اولین عاملی که محرک اتخاذ موضع انتقادی شدید لنین به دمکراسی سیاسی یا دمکراسی بورژوازیست. تاریخ ۷۰ سال گذشته خطا بودن این استنتاج را در رابطه با دمکراسی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، علیرغم بحران‌های جدی نشان داده است. تجربه نشان می‌دهد که در مجموع در این دوره، دمکراسی بیش از پیش تثبیت شده و عمیقاً در فرهنگ این جوامع نفوذ کرده است. هم‌اکنون مبارزه در راه گسترش و تعمیق دمکراسی، عامل اصلی در تعیین استراتژی احزاب کمونیست این کشورها در گذار دمکراتیک به سوسیالیسم است.

اشکال دیگر این استنتاج لنین در آن است که دمکراسی را صرفاً با عامل روبنایی جامعه و به طور مستقیم و مکانیکی پیوند می‌زند. به نحوی که هر تغییر جدی در آن و گذار از رقابت آزاد به انحصار، نقطه عطف دمکراسی به ارتجاع سیاسی می‌شود. حال آنکه دمکراسی سیاسی، همانگونه که بارها تاکید داشته ایم، ستاورد مردم و همه دمکرات‌ها و نیروهای مترقی جامعه است.

عامل دوم، این نظریه است که دوران دمکراسی بورژوازی سپری شده و جهان در آستان انقلاب پرولتری قرار دارد و وظیفه ما جان‌نشین کردن دمکراسی بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریاست. توهم لنین درباره عاجل بودن انقلاب جهانی، با حمله به دمکراسی های بورژوازی به قصد آماده کردن توده های این کشورها به انقلاب پرولتری است. متأسفانه این نظریه لنین هم درباره انقلاب قریب الوقوع جهانی در حد يك توهم باقی ماند. نتیجه آن شد که کشور عقب مانده و دهقانی روسیه، با انقلاب سوسیالیستی، نسبت تنها ماند. حفظ انقلاب سوسیالیستی در چنین کشوری، بدون يك دیکتاتوری خشن و مقتدر امکان نداشت و همین طور هم شد. تمام عواقب منفی آن از جمله زایش يك نظام استبدادی توتالیتاریستی که ناشی از شرایط عینی-اجتماعی و ساختار طبقاتی آن و سطح نازل فرهنگ توده‌ها بود، از همان آغاز بروز کرد. پایه های ثنوریك آن و از جمله حکومت تك حزبی را، لنین در زمان حیات خود فراهم کرد و تدوین نمود.

ادامه دارد

منابع استفاده شده در بخش های اول و دوم

- ۱- الف و ۱- «نامه به رفقا»، صفحات ۵۴ و ۵۵
- ۲- لنین، «آثار منتخب دو جلدی»، به فارسی، جلد ۲، قسمت ۲، صفحه ۵۵
- ۳- روی مدوف، مقاله «آمار فجایع استالینی»، هفته نامه «ارگومنتی ای فاکتی»، معسکر، شماره ۵، سال ۱۹۸۹
- ۴- لنین، «گزارش به دومین کنگره سندیکاها روسیه»، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۹، آثار کامل به فرانسه، جلد ۲۸، صفحه ۴۳۶
- ۵- لنین، «آثار منتخب دو جلدی»، به فارسی، جلد دوم، قسمت دوم، صفحه ۹۱۲
- ۵-۲- حمید شوکت، «زمینه های گذار به نظام تك حزبی در روسیه شوروی»، صفحه ۲۸
- ۶- مارکس و انگلس، «مانیفیست کمونیست»، ترجمه فارسی پوره‌مزان، صفحه ۱۰۰
- ۷- نشریه راه کارگر، شماره ۴۴
- ۸- لنین، مقاله «برنامه ما»، آثار کامل به فرانسه، جلد ۴، صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸
- ۹- از نامه مارکس به اوپنهایم، مورخ ۲۵ اوت ۱۸۴۲، آثار کامل به انگلیسی، جلد ۲۷، صفحات ۴۰۹-۴۱۰ (به نقل از هال دراپر «تئوری انقلاب مارکس»، جلد اول، صفحه ۵۸)
- ۱۰- مارکس-انگلس، «آثار منتخب يك جلدی» به فرانسه، صفحه ۳۶
- ۱۱- مآخذ شماره ۱۰، صفحه ۲۴
- ۱۲- نشریه راه کارگر، شماره ۲۵
- ۱۳- لنین، «دولت و انقلاب»، ترجمه فارسی، صفحه ۱۰۲
- ۱۴- لنین، «گزارش درباره دمکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا برای کنگره اول انترناسیونال کمونیستی»، مارس ۱۹۱۹، آثار کامل به فرانسه، جلد ۲۸، صفحه ۴۸۶
- ۱۵- مآخذ شماره ۸، صفحه ۲۱۹
- ۱۶- لنین، مقاله «آموزش های انقلاب»، آثار کامل به فرانسه، جلد ۲۵، صفحه ۲۵۰
- ۱۷- مآخذ شماره ۴، صفحه ۴۳۹
- ۱۸- لنین، مقاله «توهم درباره قانون اساسی»، آثار کامل به فرانسه، جلد ۲۵، صفحات ۲۱۸-۲۱۹
- ۱۹- کائوتسکی، «دیکتاتوری پرولتاریا»، اوت ۱۹۱۸، ترجمه فارسی، صفحه ۲۲
- ۲۰- روزا لوکزامبورگ، «انقلاب روسیه»، ترجمه فارسی ب. شبانهنگ، صفحات ۲۸ و ۲۹
- ۲۱- روزنامه لوموند، ۲۰ بهمن ۱۹۸۸
- ۲۱-ب- به نقل از نیکوس پولاتنژاس، «دولت، قدرت، سوسیالیسم»، صفحه ۲۳۹
- ۲۲- روزنامه لوموند، ۱۲ بهمن ۱۹۸۹
- ۲۳- مارکس و انگلس، «آثار منتخب ۲ جلدی»، به فرانسه، جلد اول، صفحه ۴۲۰
- ۲۴- انگلس، مقدمه به چاپ انگلیسی کتاب «سوسیالیسم خفیلی و سوسیالیسم علمی»، سال ۱۸۹۲، آثار منتخب يك جلدی به فرانسه، صفحه ۴۰۰
- ۲۵- هال دراپر، «تئوری انقلاب مارکس»، جلد اول، صفحه ۲۸۲
- ۲۶- مآخذ شماره ۲۵، همان صفحه
- ۲۷- از مقدمه اساسنامه حزب دمکراتیک مردم ایران، به نقل و با الهام از مانیفیست مارکس و انگلس
- ۲۸- به نقل از «مارکسیسم و دمکراسی»، تألیف آلن هونت، صفحه ۱۳۱
- ۲۹- «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری»، ترجمه فارسی، پوره‌مزان، چاپ پروگرس، ۱۹۸۰، صفحه ۶
- ۳۰- لنین، «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک»، آثار منتخب دو جلدی فارسی، جلد اول، قسمت ۲، صفحه ۵۰

مدخلی بر بحث ایدئولوژی

برسر آن بود که به چه دلیل سوسیالیسم علمی تئوری پرولتاریائی می باشد، تنها بدین جهت که بخشی روشن فکر پس از پژوهش هاش از جامعه و جنبش کارگری به این شناخت دست یافته اند، یا اینکه بستگی ژرف تری میان این تئوری و جنبش کارگری موجود است؟ آیا جنبش کارگری خودبخود و تنها توانائی رسیدن و پرداختن به چنین شناخت و تئوری ای را دارا می باشد و یا این برعهده افراد مشخص از جامعه است که پس از پرداختن تئوری در برون، آن را بدون پیکار طبقاتی برند؟

بخشی از سوسیالیست دمکرات ها بر آن بودند که تکامل اقتصادی و پیکار طبقاتی خودبخود به تولید و شناخت سوسیالیستی می انجامد. دربرابر اینان کائوتسکی می گوید: «دیدگاهی است که سوسیالیسم، به مثابه یک آموزش، همانقدر در روابط اقتصادی کنونی ریشه دارد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در آن ریشه دارد و عیناً نظیر این مبارزه طبقاتی همانقدر هم از مبارزه علیه فقر و مسکنت توده ها، که زائیده سرمایه داری است، ناشی می گردد، لیکن سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نبوده، بلکه درکنار یکدیگر به وجود می آیند. و پیدایش آنها معلوم مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی فقط برپایه معلومات عمیق علمی می تواند پدیدار گردد، درحقیقت امر علم اقتصاد زمان حاضر به همان اندازه شرط تولید سوسیالیستی است که قریحاً تکنیک کنونی هست و حال آنکه پرولتاریا، با تمام تمایل خود، نه این و نه آن هیچیک را نمی تواند به وجود آورد؛ هرودی آنها از سیر جریان اجتماعی کنونی ناشی می شوند. حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران بورژوازی (تکیه روی کلمات از ل.ک. است) هستند. سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدایش یافته و به توسط آنها به پرولترها می رسد که از حیث تکامل فکری خود برجسته اند منتقل می گردد و آنها سپس آن را درجایی که شرایط مقتضی است درمبارزه طبقاتی پرولتاریا وارد می نمایند. بدینطور، معرفت سوسیالیستی چیزی است که از خارج داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده است نه یک چیز خود به خودی». (کارل کائوتسکی، مجله Neue Zeit سال ۱۹۰۱-۱۹۰۲ شماره ۲، به نقل از لنین «چه باید کرد»، آثار منتخب دوچلای فارسی، جلد ۱، قسمت اول، صفحه ۲۹۰-۲۹۱)

لنین با دریائی وارونه از تئوری این بحث را نادرست درک کرده از آن بهره برداری کیفی می نماید، که گویا این تئوری است که به پیکار طبقاتی چگونگی انقلابی می دهد و این تئوری نیز از برون به جنبش کارگری منتقل شده است. بحث کائوتسکی، بحث شناخت است. شناخت نه تنها در اینجا، درهر رشته دیگر و در رابطه با هر طبقه همین روند شکل گیری پیموده می شود. تئوری های مختلف بورژوازی، چون تئوری های گوناگون اقتصادی بورژوازی، را نیز روشنفکران بورژوا براساس تقسیم کار اجتماعی پروراندند و ارائه می دهند و به هیچ رو درستی یکی از این تئوری ها و نادرستی دیگر تئوری ها نتیجه نمی شود تا جامعه نیز تنها برپایه این تئوری پیش رود.

در گام بعدی این پرسش پیش می آید که روند پیشرفت اجتماع اصولاً نیازی به تئوری راهنما دارد؟ اینجا نیز لنین چون برخوردی نادرست و درکی وارونه از رابطه تئوری و واقعیت دارد چنین بیان می دارد:

«تئوری مارکسیسم را تنها می توان از برون برای جنبش کارگری آورد و جنبش کارگری نمی تواند خوبیا به این تئوری دست یابد» و از آنجا که تئوری مارکسیسم برایش چگونگی بخش است مارکسیسم را با سوسیالیسم برابر می نهد، سوسیالیسم مادی ای که جنبش کارگری باید بدان برسد.

مارکس در «فقر فلسفه» می گوید:

«همچنانکه اکنون ما نمایندگان بورژوازی هستیم، سوسیالیست ها و کمونیست ها نیز تئوریسین های طبقه کارگر (پرولتاریا) می باشند. تا زمانی که پرولتاریا به اندازه کافی رشد نیافته تا خودرا همچون طبقه سامان دهد، و از این رو پیکار پرولتاریا برعهده بورژوازی (نیز) هنوز کاراکنتر سلیسی به خویش نگرفته است، تا زمانیکه نیروهای بارور خود هنوز در دامان بورژوازی به اندازه کافی رشد نیافته تا شرایط مادی را که برای رهاش پرولتاریا و ساختن جامعه نوین لازم است تصودار سازند، تا آن زمان این تئوریسین ها تنها خیال پردازانی هستند که تااحتیاجات طبقه زیرستم را بهبود بخشند، سیستم هاش طرح ریزی می نمایند و دانش تازه نفسی می جویند.

اما همانطور که تاریخ گام به پیش می نهد و همراه آن پیکار پرولتاریا خطوط روشنی به خود می گیرد، دیگر آنان (تئوریسین ها) لازم نیست دانش را در سرهایشان بچوبند، از این زمان آنان تنها باید دربرابر آنچه در پیش چشمانشان نقش می بیند حساب پس دهند و خود را به اقدام همان (واقعیت برونی) بدل سازند. تا زمانی که آنان دانش را می جویند و تنها سیستم ها را می آفرینند، تا زمانی که آنها در آغاز پیکارند، در فقر تنها فقر را می بینند، بدون آنکه سرب انقلابی بگرکنسان آن را که جامعه کهنه را به زیاده دان (تاریخ) می اندازه، به دیده آرند.

از این لحظه دانش محصول آگاهانه جنبش تاریخی گشته و به آموزش گوانی اش پایان داده و انقلابی گرییده است. فقر فلسفه آثار منتخب به المانی صفحه ۲۰۰)

لنین می گوید:

«گفتیم که آگاهی سوسیالیست دمکراتیک درکارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرماً می تواند آگاهی تردیونیتیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد،

رخدادهای اخیر کشورهای اروپای خاوری انگیزه ای است جهت بررسی برخی از علل شکست احزاب کمونیستی در این کشورها. درگام نخست این پرسش پیش میاید که ایاسیستم سوسیالیسم به نقطه پایانی رسیده یا کژرفتاری و خطاهای رهبری این احزاب دلیلی برناتراجمی است.

ایا این به مفهوم ازمه پاشیدگی «تئوری مارکسیسم» و «ایدئولوژی» حاکم براین کشورهابوده یا کژروی این تئوری سببی برای این بحران می باشد؟

پس از انقلاب روسیه تابه امروزهمواره احزاب کمونیستی که «نماینده طبقه کارگر» بوده اند، گرهاندنگی اقتصاد و سیاست این کشورها را به تنهائی در دست داشته و به نام طبقه کارگر فرمانروائی نموده اند. پس از رخدادهای اخیر پوچی این «نمایندگی» روشن می گردد.

برای پاسخگویی به پرسش های بسیار که به نمونه هاش از آن اشاره شد بررسی همه جانبه در ساختار و شکل سازماندهی و تاریخچه این احزاب و ایدئولوژی آنان لازم است. وجه مشترک احزاب کمونیستی این جوامع داشتن «ایدئولوژی مارکسیستی» است. کوشش ما در زمینه شفافیت مفهوم ایدئولوژی مارکسیستی و ریشه های پیدایش آن می باشد. آنچه از نوشته های مارکس و انگلس برآمدنی است، اینان در سیر سال های مدید کار علمی خود دارای دیدگاه های مختلفی بوده اند که همگی در یک سیستم یکتا جمع پذیر نیست. بخشی از آنان ناپخته و سازمان نیافته و بخش هاش نیز در تخالف یکدیگردند. اندیشه مردمان هر دم پراثر فراهم آوری دانستنی های بیشتر، پخته تر و منسجم تر و یا گاه به کلی تغییر می نماید. همچنان که همه اندیشمندان، از آن جمله مارکس و انگلس، نیز از آن مستثنی نبوده اند.

بخش سامان یافته این هارا خودآنان سوسیالیسم علمی خوانده اند که شامل بخش های فلسفه، اقتصاد سیاسی، سوسیالیسم یا کمونیسم علمی است.

شیوه نگرش مارکس (شیوه) علمی است. زمینه آن همانا «مادی» بودن و استوار برتجربه می باشد. مارکس برپایه دانش موجود تا به آن روز تکامل جامعه سرمایه داری را بررسی نموده، زمینه های تاریخی آن را سنجیده و چگونگی سیر تکاملی جامعه را با تکیه برراحتالات پیش بینی نموده است.

گرچه شیوه بررسی او علمی است ولی هیچگاه خالی از لغزش ها نبوده و چه بسا شیوه بررسی خود را اینجا و آنجا به کار بسته و نتایجی بدست آمده که نادرستی آنها در تجربه نشان دهنی است.

ادامه کار مارکس، پس از وی، راه دیگری پیمود که هرچه بیشتر جنبه دانشگرانه (علمی) آن رنگ باخت و از دانش به اثین بدل گشت. این گام به گام اجرا شد و در این کژبینی و کژرفتاری لنین، جدا از شایستگی انقلابییش، به جهت نقش ویژه ای که در رهبری انقلاب روسیه داشته، دارای جایگاه ویژه ای می باشد. لنین می گوید:

«ناگزیری تکامل از سرمایه داری به کمونیسم را مارکس از راه کارش نهادهای تکامل جامعه مردمی شناخت و آنچه بس مهم است، چون به هر آنچه که دانش گذشته به دست می داد تسلط کامل داشت توانست اثبات آن را تنها و تنها برپایه دقیقترین، بنیادیترین و ژرفترین مطالعه این جامعه سرمایه داری برآورد. مارکس هرآنچه را که جامعه مردمی پدیدآورده بود به کار برد انتقادی کشید و یک نکته را نیز نادیده نگذاشت. هرآنچه را که اندیشه مردمی پدیدآورده بود پرداخت، زیر انتقاد کشید، در جنبش کارگریش آزموه و آنگاه نتایجی را برآورد که در بند آن چارهجوی یا پیشداوری های بورژوازی ناتوان از برآوردن آن بودند.» (ج ۳۱ و ص ۲۷۱)

این نگرش، نادرست از دانش و دانشمند است. زیرا با توجه به نبوغ مارکس ازسویی و مطالعه و کارش پرمانه وی از سویی دیگر، وی را نمی توان محیط بر هرآنچه که دانش گذشته به دست می داد، دانست تا هرآنچه را که جامعه مردمی پدید آورده بود به کار برد انتقادی کشد و یک نکته را نیز نادیده نگذارد. این بینش از لنین که بیگمان آنتی دورنیک انگلس را خوب می شناخت بس شکفت انگیز می نماید. در آنجا انگلس به دورنیک، آنگاه که از حقیقت کامل و مطلق گفتگو است، می گوید: هر اندیشمندی هرقدر هم بزرگ باشد باز محدود است، محدودیت بینشی و تاریخی دارد. پس چگونه می توان یک بررسی را کامل دانست؟ آیا آخرین پله دانش درست است؟

حاصل کار و بررسی های مارکس در آغاز تراژیدنی مجموعه تدارک های پراکنده و تئوری های مختلف پیشینیان بود که پس از افزودن ها و کاستن ها و آراستن ها و ساماندهی، در یک سیستم منسجم ساخت و تئوری خود، سوسیالیسم علمی، را عرضه داشت. هر تئوری علمی همچون مدل جهت شناخت پدیده های برونی به کار می رود و هرآنگاه که این تئوری با رخداد در تناقض افتاد، باید به تصحیح تئوری پرداخت، زیرا که دیگر این تئوری برای توحیح پدیده مناسب نیست. لنین تئوری مارکس را تمام و کامل دانسته و هیچگاه نوشته های مارکس به انتقاد کشیده نشده و درستی همه آن همچون اصول اولیه مورد پذیرش قرارگرفته اند. از چنین دیدگاهی تئوری مارکس همچون آئین می گویند که تنها باید آن را آموخت، اما از آنجا که لنین ماتریالیست فلسفی است و به پیشرفت و حرکت تاریخ باور دارد، پس تنها به تکمیل تئوری مارکس می پردازد. از این رو پیشاپیش راه بر بازاندیشی اصول تئوری مارکسیسم بسته می گردد. این دیدگاه زمینه ایدئولوژی کردن «تئوری مارکسیسم» را فراهم می سازد. در این ایدئولوژی نیز همانند ایدئولوژی مذهبی جای بحث و گفتگو در مقاطع معینی ممکن می باشد ولی نه در اصول آن.

پس از مارکس و انگلس بین سوسیالیست دمکرات های اروپا برسر بستگی تئوری که آنان تئوری پرولتاریائیست نامیده بودند و پیکار طبقاتی، گفتگوهای بسیاری درگرفت. گفتگو



دیدگاهها

که پیش چشمشان درگذر بود. آن ها می گویند:

«نهادهای تشویک کمونیست ها به هیچ رو بر اندیشه و اصولی استوار نیست که اختراع یا کشف این یا آن جهان بیساز باشد. آنها بازگویی همگانه روابط حقیقی پیکار طبقاتی موجودیت، [بازگویی همگانه] جنبش تاریخی که پیش چشمشان درگذر است.» (جلد چهارم، صفحه ۴۷۴-۴۷۵)

به دیدگاه لنین که می گوید سیاست تریبونونیستی طبقه کارگر پروروش است بازگویییم. وی می گوید این سیاست (سیاست تریبونونیستی) هیچگاه از چارچوب پروروشی پا بیرون نمی نهد و تنها از طریق تئوری که از بیرون آورده می شود به جنبش امکان شکست مرزهای پروروشی و فراتر رفتن از آن، داده می شود. در اینجا این پرسش پیش کشیده می شود که اگر سیر جنبش کارگری خوبشود هیچگاه به سوسیالیسم نمی رسد و تئوری ای لازم می آید تا راه را برای جنبش به سوسیالیسم باز نماید، آیا این تئوری نیست که به واقعیت نیکنه می نماید که چگونه و در چه سویی ای امکان پیشرفت و حرکت دارد؟ به زبانی دیگر طبقه کارگر باید سیاستی را اجرا نماید که از طریق عناصر آگاه دیکته شده و این عنصر آگاه نیز در حزب «طراز نوین» طبقه جمع شده و لذا این حزب است که به طبقه می گوید چه باید بکند.

در این زمینه نیز یازدهم پرسش پیش می آید که هرگاه دیدگاه بالا درست گرفته شود، از آنجا که این تئوری پرداخته در بیرون از جنبش است، چه محکی در جهت تمیزدستی یانادرستی آن درست است و چگونه می توان به تصحیح آن پرداخت؟ از آنجا که این تئوری در بیرون از جنبش پرداخته شده، پس محک درستی یا نادرستی آن نیز نه در خود جنبش بلکه در خارج از آن تشخیص دانی است و تصحیح آن نیز به دست روشنفکران پروروشی می باشد. اینجاست که ایدئولوژی خود ریک چهارچوب در بسته افتاده و همراه خویش را باز تولید می کند. اینجا بخشی از روشنفکران که گمان دارند بهتر از طبقه منافع طبقه را دریافته اند، همچون اسکولاستیک های قرون وسطی بحث های مختلف بر سر آن کرده و برنامه های گوناگون و رنگارنگ به طبقه ارائه می دهند. پس هیچ وسیله مینی برای منجش تئوری باقی نمانده است و این بدترین جنبه ایدئولوژی می باشد. نگاهی به کشورهای سوسیالیستی به درستی عملکرد همین درک وارونه را نشان می دهد.

هرگاه تمامی طبقه کارگرسوی دیگرگز رهبران ایستاد و به دنبال آنان نیامد، آنگاه این طبقه است که در نصت های پروروشی بازی می کند. از آنجا که حزب نیز به تنهایی مجهز به تئوری انقلابی است برای پاسداری و حفظ «منافع تاریخی» طبقه به هر شکل ممکن دخالت کرده تا آن را از «منجاب» نجات بخشد. پس از اینرو نیز جنبش های طبقه کارگر در مجارستان، چکسلواکی، آلمان شرقی سرکوب می گردند. این دیدگاه که جنبش ها و مبارزات اجتماعی برای پیشبرد خود «حتماً» به تئوری راهنما، ایدئولوژی مستحکم و یا اثین روشن نیاز دارند، تاریخی بس طولانی دارد. نگاهی به تاریخ جوامع عقب افتاده درستی این را نشان می دهد. کشور خود ما ایران نمونه پارزی از این واقعیت است.

دیدگاه لنین نیز کژاندیشی یا دریافت خود وی به تنهایی نیست، بازتاب زمینه عقب افتاده آن است که می رود تابجویش. در روسیه نیز جنبش کارگری پیشرفته ای موجود نبود. پس پیوند روشنفکران با زمینه نوپا بردن این تئوری در درون جنبش است، تئوری که خود بر زمینه پیشرفته تر و در جای دیگر پرداخته شده. از اینرو پیوند تئوری و زمینه وارونه می نماید. هرچه جامعه عقب افتاده تر همانا نیازش به تئوری و حتی به اثین بیشتریست.

در جوامع مدرن و پیشرفته، آنجا که جامعه به گروه های مختلف مردمی شکافته شده و جنبش اجتماعی مردم سامانی ویژه یافته، گروه های مختلف مردمی بر پایه منافع روزانه خود، بر پایه تاریخ فرهنگ ویژه خود، بر پایه سنت ها و پیوندها و منافع گروهی خود فراهم گشته و احزاب مختلف با کاراکترهای گوناگون پدید می آورند. طبیعی است که این احزاب دیگرورون ایدئولوژی را پشت سرگزارده و تئوری راهنما و یا اثینی ندارند که بر پایه آن تئوری، برنامه عملکرد خود را استنتاج نمایند. این احزاب تنها بر اساس برنامه کارمندی و بازگشت به آرای عمومی کوشش می کنند حتی یا لایه های دیگر اجتماعی نیز پیوند زده تا زمینه رای خود را گسترده تر سازند.

۱۴

برهندکارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره... (لنین، «چه باید کرده» آثار منتخب، به فارسی بوجلدی، جلد اول قسمت اول صفحه ۲۷۷)

در این باره مارکس و انگلس بیان می دارند که جنبش کارگری در روند پیشرفت خود تا مرزهای سوسیالیسم رسیده و راه را برای آن باز می کند. از دیدگاه آنان سوسیالیسم جز بیان همین روندی که عملاً در حال انجامیدن است، نیست.

لنین چنین بینشی ندارد. او حتی اعلام می دارد که گرفتن حقوق قانونی کارگران با سوسیالیسم هیچ گونه ارتباطی ندارد. لنین در همانجا می گوید:

«ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تبعیت نموده اند. خود مارکس و انگلس موجودین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران پروروشی بودند به همین گونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیال دمکراسی کاملاً مستقل از رشد خود به خودی جنبش کارگری و به مثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست به وجود آمده است.» (لنین، آثار منتخب بوجلدی، به فارسی، جلد اول، قسمت اول، صفه ۲۷۸)

اگر پیوند میان کارگران و سوسیالیسم چنین «گشاده» است آنگاه این پرسش پیش می آید که پس آگاهی کارگری، از آگاهی که از هستی اجتماعی فرا می رود، کداست؟ لنین پرسش را از دیدگاهی بررسی می کند که ناگزیر به پروروشی بودن آن آگاهی می رسد. پدید آمدن آگاهی طبقه ای از هستی اجتماعی طبقه ای دیگر از آن شاهکارهاست که تنها بر پایه دریافتی وارونه می توانند «منطقی» نمایند. لنین «آگاهی سوسیالیستی» را با تئوری یکی می داند و بر این پایه تئوری ای تئوری های ویژه ای را جایگزین بازتاب هستی اجتماعی می سازد. بدینگونه تئوری آگاهی طبقاتی می شود و آنچه که به راستی از هستی طبقه فرامی رود و در اندیشه و در کردار روزانه وی یافت می شود از وی بیگانه و متعلق به گروه اجتماعی یا طبقه دیگری می شود.

لنین در «دوستان مردم کیانند» می نویسد:

«اینجا به راستی پشتیبانی از طبقه ستمکش در پیکار اقتصادی وی آنچه‌انکه در واقع انجام می گیرد، همچون وظیفه تئوری، همچون هدف دانش نهاده می شود. مایه وی «(به جهان)» نمی گوئیم که پیکارهایت راها کن که بیهوده اند، ما می خواهیم شمار راستین پیکار را به گوشت رسانیم.» (از نامه مارکس به آرنولد ررگه)

پس، از نظر مارکس وظیفه بلاواسطه دانش دادن شمار راستین پیکار است» (جلد ۱، صفحه ۳۲۴)

اینکه چرا لنین جمله بالا را شکسته دریافت و تعبیر می کند خود داستانی است. متن اصلی رای برای یک چنین تمییر باز نمی گذارد:

«ما برابر جهان آموزش گرانه doktrinرا با اصولی نو قدم بلند نمی کنیم که: حقیقت اینجا است، اینجا زانو بزن! ما برای جهان اصول جهان اصولی نو می پردازیم. ما به وی نمی گوئیم: پیکارهایت راها کن که بیهوده اند؛ ما می خواهیم شمار راستین پیکار را به گوشت رسانیم. مانندها به وی نشان می دهیم که راستی چرا پیکار می کند، و آگاهی چیز نیست که باید به سستش آرد، اگر نیز نخواهد.» (جلد ۱، صفحه ۲۴۵)

مارکس سپس در پیشگفتار «انتقاد بر اقتصاد سیاسی» این دیدگاه را بخته تر و روشن تر به نگارش می آورد:

«این آگاهی مردم نیست که هستی وی را تعیین می کند، همانا بلعکس این هستی اجتماعی اوست که آگاهی را تعیین می کند.» (جلد ۱۲، صفحه ۹)

از این دیدگاه آگاهی جز بازتاب اجتماعی هستی برونی نیست. دانش که جز شناخت این هستی برونی و بازتاب های آن نیست، به هیچ رو نمی تواند خود را جایگزین هستی برونی سازد و بازتاب یا «شمار راستین» پدیدارد. همانگونه که فیژیولوژی «شمار راستین» یا دستور گوارش نیست بلکه تنها شناخت روندی است برون و مستقل از وی. همین دریافتی از دستاوردهای مارکس و انگلس می باشد که همواره کوشش برای پیشبرد آن نمرده اند. برای آنان بنیادهای تئوریک نخست جز بازگویی همگانه روندی برونی نبود

بقیه از صفحه ۷

آخرین شماره بانگ رهائی

شماره ۸۷ (مرداد و شهریور) «بانگ رهائی» ارگان مخفی کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور)، در ۱۴ صفحه حاوی یک مقدمه، چندشعر، اعلامیه کانون به مناسبت سالگرد فاجعه ملی، مصاحبه با خانواده شهدا و زندگینامه و وصیت نامه برخی از شهدا، منتشر شد.

با توجه به اینکه این نشریه به دست همگان نمی رسد، و به خصوص هموطنان خارج از کشور علاقمندند بدانند که چه مبارزاتی در داخل جریان دارد، خلاصه ای از آن را برای خوانندگان «راه ارانی» می آوریم.

در اولین مقاله بانگ رهائی می خوانیم: «سربلندی از آن جهت است که از میان خلق های

ما، شیرزنان و دلیرمردان، به حد افسانه آمیز شجاع بیرون آمدند، که در راه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، بر علیه تمام مرتجعین حاکم در هر مقطع تاریخی تاختند و به دشمن تسلیم نشدند و به خیانت تن در ندادند و قهرمانانه شهادت در راه خلق را پذیرفتند.»

«... ما در برابر همه مبارزانی که گرامی ترین هدیه طبیعت، یعنی جان خویش را پیشکش آرمان های خلق نمودند، سر تعظیم فرود می آوریم. همه آنهایی که در لحظه تصمیم، در کنار خلق ایستادند و به شهادت رسیدند، شهیدان چنین هستند، زیرا در راه اهداف مترقی مردم ایران و در پیکار با رژیم ارتجاعی جان باختند. به ویژه در دوران سیاه دیکتاتوری رژیم منفور و ضد خلقی سلطنتی پهلوی و پس از آن در ابعادی وسیعتر، هولناک تر و وحشیانه تر از گذشته، در دوران رژیم تبه کار

و ارتجاعی جمهوری اسلامی، سلحشوران بسیاری، به خاطر دفاع از آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح، به جوخه های اعدام سپرده شدند. ... بخش دیگر نشریه به زندگینامه و وصیتنامه شهدا اختصاص دارد: در این بخش گوشه هایی از زندگی و رزم رفقا طایفه هاشمکوهی، انوشیروان لطفی، سعید آژونگ و هیبت الله معینی چافروند منعکس شده است.

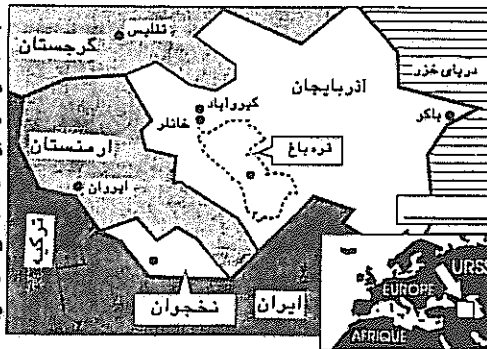
چند صفحه نشریه اختصاص به «مصاحبه با خانواده های زندانیان سیاسی و شهیدان مبارزه» دارد. در این فصل در مصاحبه صورت گرفته که چنین اند:

«مادر سیاوش سخن می گوید:»، مصاحبه با مادر یکی از شهدا درباره وضعیت زندان ها است. وی ضمن توضیح اینکه وقتی ملاقات زندانیان بقیه در صفحه ۲۵

اوجگیری بحران ملیت‌ها در شوروی

جمهوری‌ها در رده‌های بالای حکومتی دریافت و حکومت مرکزی برای آنها همیشه نقش آقابالاسر را بازی کرده است. لذا امروز بدون توجه به این پیشینه تاریخی، بدون توجه به این آتشی که دهها سال زیر خاکستر پنهان نگهداشته شده بود، بدون توجه به خشم و کینه انباشته شده طی نسل‌ها نمی‌توان همه آنچه که در برابر چشمان حیرت‌زده ما می‌گذرد درک کرد. سیاست پروسترویکا در حقیقت برای بسیاری از ملیت‌ها به مثابه بازکردن بندهایی بود که طی سالیان طولانی برایشان بسته شده بود.

بررسی وضعیت تک‌تک جمهوری‌ها این حقیقت را بر ما مدلل می‌سازد که همه این جنبش‌ها و ناآرامی‌ها و خشونت‌هرچند در مواردی قابل تقبیح ولی دارای ریشه‌های تاریخی و اجتماعی روشن و معینی هستند. به لیتوانی، استونی و لتونی بنگرید. مگر این سه جمهوری سابقاً مستقل توسط قرارداد ننگین استالین-هیتر با تبنانی و زور به خاک شوروی ضمیمه نشدند؟ حالا چگونه می‌توان به مردم گفت استالین چنایتکار و خائن بوده است، قرارداد انضمام سه جمهوری خائنه بوده است. ولی به همان سرنوشتی که این فرد چنایتکار و قرارداد خیانتکارانه اش با هیتر برای شما رقم زده اند، رضایت دهید؟ آیا این سیاست در نظر مردم این سه جمهوری مقبول و قانع‌کننده خواهد بود؟ وانگهی آنچه که این جمهوری‌ها تقاضا می‌کنند یعنی حق تعیین سرنوشت تا جدایی، برداشتی با الهام از نظر لنین درباره حق ملل در تعیین سرنوشت تید شده است. طی دهها سال به ویژه در زمان استالین، هزاران هزار مردم نواحی مختلف به زور به صورت دستجمعی از گرجستان به ازبکستان، از روسیه به کازاخستان و... کوچ داده شدند. انفجار امروز پیامد قابل انتظار این سیاست‌ها، زورگویی‌ها و برخوردهای خشن است. نقشه ضمیمه به خوبی از اختلافات فوق‌العاده اقوام، ملیت‌ها با مذاهب و سنتها و فرهنگ‌های گوناگون را نشان می‌دهند. این ناهمگونی عظیم از عشق‌آباد تا مسکو و از ریگا و لنینگراد تا باکو هر لحظه می‌تواند بحران آفرین باشد. ۷۰ سال سیاستی که مدعی برابری میان خلق‌ها، حفظ هویت ملی آنها، پیشرفت‌های عظیم و اعجاب‌آور مناطق عقب مانده بود، اینک محصول خود را به صورت یک آذربایجان، ازبکستان، تاجیکستان و... عقب مانده، تحقیر شده و رانده شده به سوی بنیادگرایی و شونیسیم در برابر دیدگان ما قرارداده است. دامنه این تراژدی به آنجا می‌کشد که جمهوری اسلامی رسوا و مورد تفرق مردم ایران که آن هم در پی نیم قرن رژیم سلطنتی وابسته به امپریالیسم به روی کار آمده است، دارای چاذبه برای آذربایجان شوروی و نخجوان می‌شود که ۷۰ سال است به ساختمان جامعه سوسیالیستی مشغولند. این است نتیجه دردناک و تأسف‌آور ۷۰ سال سوسیالیسم تحمیل شده از بالا، دیکتاتوری



استقرار نظام چند حزبی را که پیش از آن همواره با قاطعیت مردود می‌شمرده بپذیرد و دامنه خود مختاری تا حد جدایی جمهوری‌ها را گسترش دهد. اما حضور وسیع مردم در جریان این سفر و در حقیقت انتخاب بی‌بازگشت رهبران لیتوانی در عمل این سفر را قرین موفقیت نکرد و مساله گسستن لیتوانی و در پی آن استونی و لتونی کماکان در دستور روز سیاست این منطقه قرار دارد. هم‌اکنون در زندگی روزمره هر سه این کشورها سیاست‌های مرکزی چندانی اعتباری ندارند و حتی همین نظام چند حزبی را که گارباچف به عنوان هدیه به مردم به میان کشید، در عمل در این سه جمهوری وجود دارد.

در حقیقت باید گفت که هیچگاه در طول پنج سال گذشته گارباچف و پروسترویکا تا این اندازه در معرض خطر و درگیر بحران نبوده‌اند و هیچگاه در طول هفت دهه گذشته انسجام داخلی کشور تا این درجه سست و متزلزل نبوده است. به نظر می‌رسد نشواری‌های عظیم اقتصادی به سرعت به مسائل درجه نوم تبدیل گشته‌اند و مساله اقلیت‌های ملی و مذهبی و نظام گسیختگی جامعه جای اول را در میان مشکلات پیچیده و بزرگ به خود اختصاص می‌دهند. با توجه به بحران و درگیری‌های خونین اخیر که اینک ۷ جمهوری از ۱۶ جمهوری را فراگرفته است، پیش‌بینی روند آتی حوادث بسیار دشوار است.

این مجموعه عظیم ملیت‌ها و اقوام مختلف، اقلیت‌های مذهبی با درجات گوناگون رشد فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی طی دهها سال از طریق یک حکومت مرکزی قدرتمند و توتالیتر (علیرغم استقلال ظاهری جمهوری‌ها و یا طرح این ادعا که گویا این مجموعه به طور داوطلبان در کشور شرها کرده آمده‌اند) «حفظ» می‌شدند و هر حرکتی که رنگ و بوی مرکز‌گرایانه داشت، با خشونت سرکوب می‌گردید. مرزهای جمهوری‌های پانزده گانه و نیز تقسیم بندی‌های داخل هر جمهوری بیشتر در راستای حفظ نابرابری‌های فرهنگی و اقتصادی اولیه عمل کرده‌اند تا به معنی واقعی حفظ هویت و شکوفایی فرهنگی این خلق‌ها و توسعه مستقل اقتصادی آنها. تحقیر منظم این خلق‌ها و نقش ناچیز آنها در اداره کشور را می‌توان از نقش ناچیز زیدگان این

آذربایجان، ارمنستان، نخجوان، استونی، لیتوانی و لتونی در کمتر از ۱۰ روز جامعه شوروی را با چنان بحرانی مواجه ساختند، که شاید در همه تاریخ این کشور بی‌سابقه باشد. در آذربایجان، کار بداتجا رسید که ارتش سرخ ناچار شد برای حفظ قدرت دولت مرکزی روز ۱۹ ژانویه با تانک و توپ وارد باکو شود و مقاومت افراد مسلح را در جنگ رودر روی خیابانی درهم شکند. در یک کلام منطقه تفتان به حالت یک منطقه جنگی کامل درآمده است و حتی اشغال باکو، هنوز به معنای تسلط نظامی دولت شوروی در همه مناطق آذربایجان شوروی نیست. به گفته مسئولین جبهه خلقی فقط درگیری‌های باکو در ۱۹ و ۲۰ ژانویه صدها کشته بر جای گذاشته است، ولی دولت از رقمی حدود صد کشته سخن می‌گوید. با آنکه در پی کشتار سال گذشته گرجستان، گارباچف قول داده بود که دیگر هیچگاه از ارتش برای مقابله با مردم ویا برای حل مسائل داخلی سرنوجوید، ولی در جریان حادثه باکو، ارتش به دستور مستقیم گارباچف و تصویب شورای عالی اتحاد شوروی به آذربایجان اعزام شد.

حادثه خونین باکو در حالی به وقوع پیوست که از حدود ۲ هفته قبل، اوضاع در منطقه به سرعت رو به وخامت گذاشته بود. نخستین حادثه مهم، درگیری‌هایی در امتداد مرز ایران طی روزهای ۲۱ و ۲۲ تا ۲ ژانویه بود که طی آن تظاهرکنندگان خواستار آزادی رفت و آمد میان ایران و منطقه آذربایجان شوروی و برچیدن مناطق محصور شده در منطقه مرزی بودند. گفته می‌شود که تظاهرکنندگان همچنین به محصور کردن بخش بزرگی از اراضی اطراف رود ارس به عنوان منطقه نظامی اعتراض داشتند. در جریان این وقایع چندین مرکز اداری و پاسگاه مرزی نیز مورد حمله قرار گرفتند. در پی این اقدامات درگیری میان ارمنی‌ها و آذری‌ها به ویژه در باکو به اوج خود رسید و در جریان آن ده‌ها تن از ارمنی‌ها توسط گروه‌های مسلح آذری کشته و مجروح و هزاران تن مجبور به ترک فوری آذربایجان شدند. از سوی دیگر هزاران آذری نیز به ناچار مناطق ارمنی نشین را ترک کردند. در متن این حوادث تراژیک، در جمهوری آذربایجان و ارمنستان به سرعت به صورت مناطق جنگی درآمدند و گروه‌های مسلح در سراسر منطقه سازمان داده شدند و کنترل اوضاع به تدریج از دست دولت خارج گردید. به دنبال اعزام نیروهای ارتشی برای جلوگیری از کشتار ارمنی ناگهان وضعیت به صورت اعلام جنگ کامل هواداران جبهه خلقی آذربایجان و سایر نیروها علیه دولت مرکزی درآمد و دامنه بحران به نخجوان هم کشیده شد.

پیش از حادثه آذربایجان، میخائیل گارباچف طی روزهای ۱۱ تا ۱۳ ژانویه طی سفر حساسی به لیتوانی کوشش کرد رهبران این جمهوری را از فکر استقلال سریع از اتحاد شوروی باز دارد و بدین منظور برای نخستین بار حاضر شد

دیمکراتیزه کردن جامعه شوروی است. این بهایی است که نسل امروز برای اشتباهات هولناک دیروز می پردازد. سنوالی که امروز همگان مطرح می کنند این است که چه انتخاب دیگری در برابر گاریباچف قرار داشت؟ آنچه مسلم است، بحران ملی، اجتماعی و سیاسی عمیق و انفجاری که آذربایجان و ارمنستان و برخی جمهوری های شوروی را فراگرفته است، راه حل نظامی و سرکوبگرانه ندارد. در شرایط چشم انداز «پروسترویکا»، برای علاج دردهای متراکم شده دهه های متمادی، تنها راه مؤثر و پایدار، مذاکره و تفاهم و حل معضلات گذشته است.

بقیه از صفحه ۲۳

قطع شد، قتل عام دستجمعی زندانیان آغاز گردید، چگونگی برخورد مسئولین، وضاحت صفتی آن ها را چنین تشریح می کند: «... آنها اینقدر کثیف بودند که در روزهایی که اعدام های دستجمعی را اجرا می کردند، جشن گرفته بودند و شیرینی پخش می کردند. مثلاً حاج کربلایی مسئول تنظیم ملاقات ها مستقر در لوناپارک، در روزهای قتل عام زندانیان گفته بود که «به خاطر اعلام خیر اعدام زندانیان من امروز ۴ چلوکیاب خوردم.» حاج عباس که در دانستانی است و مثل شمر جلوی در اوین می ایستد، حاج غلام مسئول قسمت وکالت، نیز از شادی کشتار بچه ها در پوست خود نمی گنجیدند...»

مادر سیاوش در پاسخ به این سؤال که رژیم چه هدفی از این اقدام وحشیانه داشت؟ ضمن توضیح وضع بحرانی رژیم در جریان جنگ و پذیرش خفت بار آتش بس اضافه می کند: «مسئولین زندان حتی به خیلی از مادرها و حتی در زندان به بچه ها گفته بودند که ما اشتباه شاه را نمی کنیم و نمی گذاریم که زندانیان همینطور بیرون بیایند. و در جواب تاثیر اعدامها در روحیه خانواده ها می گوید، این عمل رژیم باعث عقب نشینی خانواده ها نشد، بلکه خانواده ها با بی پروایی بیش از پیش، رژیم را افشا و رسوا نمودند.

همچنین در فصل مصاحبه ها، تحت عنوان «یک پدر داغدار سخن می گوید.» پدري که خود را پایک می نامد در پاسخ به سؤال های مصاحبه گر مفصلاً از چگونگی فشار و بی عدالتی که بر جامعه حاکم است سخن می گوید. تاکید می کند که اعدام شدگان در این رژیم همه به خاطر آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی جان باختند. اینکه آنها چه عقیده ای داشته و از چه سازمان سیاسی بوده اند مهم نیست. او از اینکه کانون به هیچ گروه و سازمان سیاسی وابسته نیست، ابراز خوشحالی می کند و از مسئولین کانون می خواهد که در سطح داخلی و جهان مسأله زندانیان سیاسی و اعدام شدگان را مطرح کنند. و نظر محافل بین المللی را به آنچه در ایران می گذرد، جلب نمایند. او ابتکار کانون را برای سازماندهی تجمع خانواده های اعدام شدگان در ۱۰ شهریور، کاری مفید و مؤثر در بالا بردن روحیات آرزایی می کند. و همچنین از کانون می خواهد که در راستای کمک های مادی و معنوی به خانواده های زندانیان سیاسی تلاش ورزد.

رفت و آمد و تجارت میان دو منطقه، خودمختاری واقعی آذربایجان در همان چارچوب اتحاد شوروی، پایان دادن به سیاست آقابالاسری مسکو و استقرار دمکراسی است. اما حوادث روزهای گذشته نشان می دهد که کنترل اوضاع به روشنی از دست این عناصر خارج شده است و نیروهای افراطی سوار بر اوضاع شده اند، تاجایی که حتی یک هفته تقاضای مکرر مقامات مرکزی برای مذاکره را نادیده گرفتند.

علاوه بر جبهه خلقی، نیروی کاملاً طرفدار جمهوری اسلامی نیز به نام انجمن اسلامی آذربایجانی ها وجود دارد که به طور عمده از طایفه قزلباش هستند و به طور آشکار طرفدار پیوستن به ایرانند. اما به دلیل عدم وجود سلسله مراتب مذهبی، این نیرو قادر نیست برخلاف همفکران ایرانی از موقعیت مذهبی خود برای کشاندن بخش بزرگی از مردم به سوی خود سود جوید. جمعیت وطن تشکیلات دیگر فعال منطقه است که بیشتر در زمینه های فرهنگی فعالیت می کند.

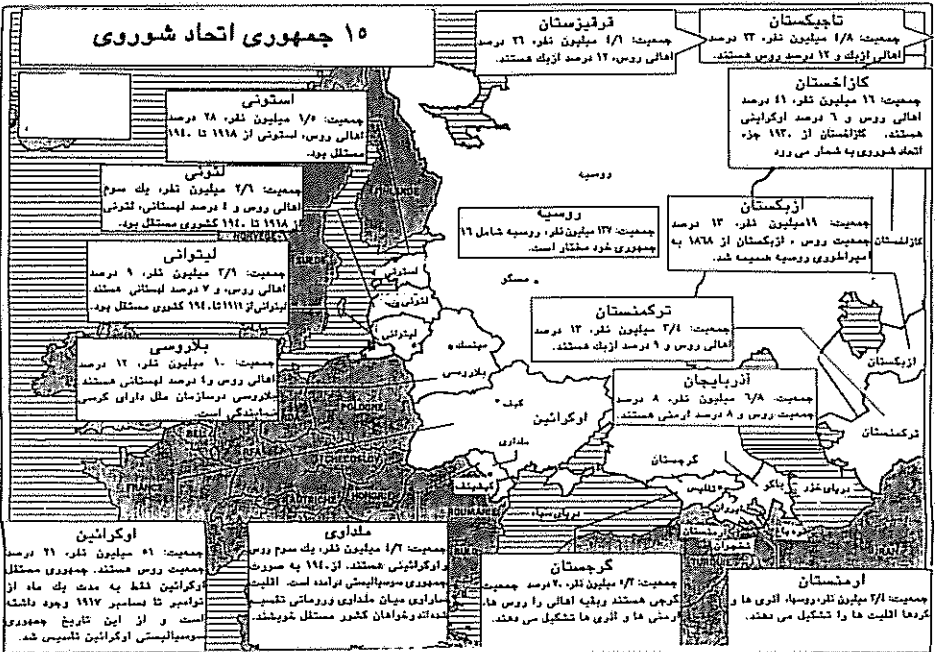
چیزی که نباید در این میان فراموش کرد، نقش پشت پرده ومیهم هزاران هزار عناصر فراسد و انگل وابسته به دستگاههای حزبی و دولتی و شبه دولتی است که در گذشته دارای موقعیت های ممتازی بودند ولی در آینده پروسترویکا، سرنوشت تیره ای برای خود می بینند. با توجه به عمق فساد دولتی و حزبی در آذربایجان و نفوذ فوق العاده این عناصر، مشکل می توان به راحتی از کنار نقش فعال آنها در حوادث دیروز و امروز عبور کرد.

به هرحال هیچیک از این عوامل نمی توانند کشتار انسان ها و سرکوب آنها را توجیه کنند و هر انسان و نیروی دمکراتی به طور طبیعی این اعمال را محکوم می کند، همانگونه که کشتار ارمنی ها در آذربایجان محکوم است و یا اخراج آذری ها از ارمنستان قابل پذیرش نیست، مسأله ملی و اقلیت ها را نمی توان با توپ و تانک و خونریزی حل کرد. کاریست خشونت فقط بر وخامت اوضاع می افزاید. بحران کنونی در جمهوریهای آسیایی و اروپایی بحران «قانونمند»

یک حزب و عدم توجه واقعی به ویژگیها و آمادگی عینی و ذهنی یک منطقه و تلاش اراده گرایانه برای دور زدن تاریخ و یا جهش «معجزه آسا»

بخش بزرگی از پپیچیدگی اوضاع در منطقه آذربایجان نیز ناشی از همین وضعیت تاریخی و تحول خود ویژه منطقه است. هم اکنون جمهوری اسلامی و ترکیه به طور آشکار با علاقه فراوان حوادث آن سوی مرزهای خود را دنبال می کنند. رادیو تهران پس از لحن محتاطانه اولیه، در پی درگیریهای ۱۹ ژانویه، از «ملت مسلمان آذربایجان» سخن می گوید و دولت شوروی را از به کارگیری روش استالینی در برخورد با مسلمانان برحذر می دارد؛ گاریباچف در نطق خود به مناسبت حادثه ۱۹ ژانویه از بنیاد گرایانی صحبت می کند که می خواهند در آذربایجان، جمهوری اسلامی به راه بپندازند. مطبوعات صحبت از هزار ایرانی می کنند که به این سوی مرزها آمده اند و مجلس محلی نخجوان به طور رسمی ایران و ترکیه را برای مقابله با ارتش سرخ به یاری می طلبد.

واقعیت این است که تحلیل دقیق آنچه این روزها در آذربایجان می گذرد، کار آسانی نیست. در طول ۲-۳ سال گذشته با باز شدن فضای سیاسی کشور، در آذربایجان از جمله در پی طرح مسائل ملی در رابطه با قره باغ جبهه وسیع و با پایگاه مردمی جدی بنام جبهه خلقی به وجود آمده است. این جبهه در اساسنامه، خود را تشکیلاتی لائیک می داند، اما در جبهه آشکارا گرایش های افراطی متعدد از اسلامی تا ناسیونالیستی که فکر ایجاد یک جمهوری اسلامی و یا ایجاد یک آذربایجان بزرگ واحد را در سر می پروراندند، فعالیت دارند. واقف صمداوقلی سردبیر روزنامه پرتیواژ میدان وابسته به جبهه خلقی در مصاحبه با روزنامه واشنگتن پست می گوید: «از زمان استالین، به طور وسیعی دیوار برلن میان هفت میلیون آذری شمالی و ۲۰ میلیون آذری ایران وجود دارد.» خواست هاشی که صمداوقلی چه در مصاحبه با واشنگتن پست و چه در گفتگر با رویتر به میان می کشد، همگی معقول و منطقی و حق واقعی مردم هستند. او خواستار آزادی



«پاسداران» دمکراسی و تجاوز نظامی آمریکا به پاناما

داشت و سالانه ۱۰۰۰۰۰ دلار دریافت می کرد. مسئول یکی از بانک های لوکزامبورگ که از طرف آمریکا برای بستن حساب بانکی نوریگا تحت فشار است به مطبوعات گفته است که حجم دلارهای دریافتی نوریگا از سیا بیشتر از درآمد وی از کلمبیا (بابت مواد مخدر) بوده است. وی همچنین تا سال ۱۹۸۸ از حمایت بی دریغ دولت ریگان برخوردار بود. یکی از نمایندگان حزب دمکرات اظهار داشت «باید به شهروندان

آمریکایی توضیح دهند، چطور نوریگابه عنوان جاسوس توسط دولت آمریکا انتخاب گردید، و چرا دولت آمریکا با وجود فعالیت های چنایتکارانه اش و ارتشاء و فساد و اعمال قلدر متشانه وی او را پذیرفته بود؟». این اعتراف به خوبی نشان می دهد که دستگاه دولتی آمریکا به خوبی از فعالیت های نوریگا آگاه بود و آنطور که جرج بوش در توضیح تجاوز نظامی عنوان می نماید، به خاطر دفاع از آزادی و مقابله با قاچاق مواد مخدر نیست که با وی در افتاده است. تنها واقعیت این است که دیکتاتور کوچک مدتی بود که به او امر دولت آمریکا وقتی نمی نهاد و این امری توانست در نظارت و استفاده آمریکا از کانال استراتژیک پاناما که دوقایانوس را به هم وصل می کند، در درازمدت خللی وارد کند.

آمریکا این بار نیز با استفاده از دکترین روزولت و تجاوز نظامی به پاناما و کشتار بی رحمانه بیش از ۲۰۰۰ نفر و ویرانی بی شمار به «هدف مقدس» نست یافت. زیرا با نزدیک شدن سال ۱۹۹۹، یعنی سالی که کنترل رسمی آمریکا بر کانال پاناما خاتمه می پذیرد و دولت پاناما حق حاکمیت خود را به دست می آورد، دولتی که در پاناما بر روی کار است باید از هر لحاظ مورد اعتماد باشد. تجاوز نظامی آمریکا و مجموعه واکنش های کشورهای غربی نشان داد که با وجود تغییرات و تحولات عظیمی که در صحنه بین المللی حادث گردیده است، دمکراسی از دیدگاه بسیاری از رهبران غربی چقدر جانبدارانه و در جهت منافع فروری و مستقیم آنها قرار دارد. اگر نخواهیم زیاد دور برویم و به حوادث دیگر در همین هفته های اخیر بنگریم، نمونه های متعدد دیگری هم می توانیم بیابیم. دولت های غربی و در رأس آنها آمریکا، فقط شش ماه پس از کشتار وسیع دانشجویان چین و پس از آن همه هیاهوی تبلیغاتی، امروز به سرعت مشغول عادی کردن روابط خود و امضای قراردادهای جدید با چین هستند و ترگویی حوادث بهار پکن ده ها سال پیش اتفاق افتاده است.

در باره حمله نظامی آمریکا به پاناما هنوز حقایق بسیاری از جهانیان پنهان نگهداشته شده است. روزنامه لیبراسیون در شماره ۱۵ ژانویه خود تصویر هولناک دفن قربانیان درگیری پاناما در گورهای مستجمعی توسط ارتش آمریکا به چاپ رسانده است. در گزارش این روزنامه گوشه هائی ناگفته از این تجاوز افشا شده است. از جمله این موارد مخفی کردن تعداد کشته ها از سوی آمریکایی هاست. چالب است که همه این حوادث تلخ با زیرکی از افکار عمومی جان پنهان نگهداشته شده است.

آمریکا مانند پیتوشه، دیکتاتور السالوادور که در آخرین عملیاتش قتل شش کشتی آمریکایی به ثبت رسیده است و... نست به کار می شد. نوریگا نه یک شبه دیکتاتور شد و نه یک شبه سردمدار قاچاق مواد مخدر. وی سال ها عضو سازمان جاسوسی سیا بود و از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۱ به عنوان مسئول سیا در منطقه برای آمریکا فعالیت می کرد و مستقیماً تحت فرمان جرج بوش قرار

یک قرن تجاوز نظامی مستقیم ایالات متحده آمریکا در آمریکای مرکزی

۱۹۰۵، نیروهای آمریکایی برای اولین بار وارد هندوراس می شوند و تا سال ۱۹۲۵ پنج بار به طور مستقیم در این کشور مداخله نظامی می کنند. ۱۹۰۶-۱۹۰۹، ارتش آمریکا مخالفین حکومت نست نشانده خود در کوبا را قلع و قمع می کند و به همین منظور ارتش آمریکا در سال های ۱۹۱۲-۱۹۱۷ و ۱۹۲۳ وارد این کشور می شود.

۱۹۰۸، ارتش آمریکا وارد پاناما می شود. در سال ۱۹۰۳ پاناما با حمایت آمریکا از کلمبیا استقلال گرفته بود. از این تاریخ به مدت ده سال ارتش آمریکا سه بار در این کشور مداخله نظامی کرد.

۱۹۱۱، آمریکا کنترل برآمدهای تجاری نیکاراگوئه را به دست گرفت و به مدت ۲۸ سال آن را در دست خود نگاه داشت. در سال ۱۹۱۲ نیروی دریایی آمریکا نیکاراگوئه را اشغال کرد و در مدت ۲۰ سال آتی بارها این عمل تکرار گردید. ۱۹۲۳، با شرکت در تشکیل گارد ملی نیکاراگوئه از رهبری سمونزا حمایت نمود.

۱۹۱۴، نیروی دریایی آمریکا هندوراس را اشغال کرد و به مدت ۲۰ سال در آنجا مستقر شد.

۱۹۱۶، آمریکا که از ابتدای قرن بیستم جمهوری دمنیکن را کنترل می کرد، نیروی دریایی را به این کشور گسیل داشت و حکومت نظامی اعلام کرد و یک دولت نظامی را تا سال ۱۹۲۴ به این کشور تممیل کرد.

۱۹۲۲، نیروی دریایی آمریکا به کتاره های السالوادور فرستاده می شوند، درحالی که دیکتاتور این کشور دهقان ها را قتل عام می کرد. ۱۹۵۴، با حمایت سازمان سیا، از «عملیات موفقیت» رئیس جمهور رادیکال گواتمالا، واژگون شد.

۱۹۶۱، تجاوز نظامی آمریکا به خلیج خوک ها ۱۹۶۴، ۲۸ نفر کشته و بیش از ۲۰۰ زخمی در جریان شورش مردم علیه حضور نیروهای آمریکایی در پاناما بر جای گذاشته شد. کماندوهای نیروی دریایی آمریکا در قتل عام مردم به طور مستقیم شرکت کردند.

۱۹۶۵، آمریکا ۲۳۰۰۰ سرباز برای سرکوب قیام مردم دمنیکن علیه دولت نظامی این کشور گسیل داشت.

۱۹۸۲، آمریکا گواتمالا را اشغال نظامی کرد.

تامل در واکنش کشورهای غربی در برابر تجاوز نظامی آمریکا به پاناما، به دور از چنچال های تبلیغاتی آنها در احترام به دمکراسی و حق حاکمیت ملی و دفاع از آن در صحنه جهانی، بار دیگر روشننگر این مهم است که این مساله از دیدگاه مسلط دول کشورهای سرمایه داری گاه تا چه اندازه با منافع آنها پیوند خورده است و جانبدارانه عمل می کند. با آنکه واکنش دولت های غربی از ژاپن گرفته تا آلمان غربی، فرانسه و ایتالیا نسبت به حادثه پاناما منفی بود، اما این دولت ها به همین ابراز تأسف خشک و خالی بسنده نکردند. مثلاً دولت فرانسه به رهبری حزب سوسیالیست که چندی پیش به مناسبت دویمت سالکی انقلاب فرانسه «حضور» خود را در خط اول جبهه دفاع از حقوق بشر و دمکراسی در برابر جهانیان به نمایش گذاشته بود، در مقابل تجاوز نظامی آمریکا نه تنها این عمل قلدرمنشانه را محکوم نمی کند بلکه با انتشار اعلامیه نیم بندی از سوی وزارت امور خارجه «تأسف خود را از توسل به زور» اعلام می دارد. درحالی که همزمانی تجاوز نظامی به پاناما با انقلاب رومانی و سایر کشورهای اروپای شرقی به دولت این کشور فرصت می دهد تا با کاربست تمام نیروی خود در رسانه های گروهی از دمکراسی و مبارزه مردم در طرد دیکتاتوری در این کشورها حمایت نماید و قاصدان مختلف در دفاع از انقلاب مردم به این کشورها گسیل دارد و تا آنجا پیش رود که احتمال کمک نظامی به مردم رومانی را به میان کشد. ولی همزمان در برابر کشتار بیش از ۲۰۰۰ نفر از مردم پاناما که توسط ارتش آمریکا کشته شده و در گورهای مستجمعی دفن گردیدند یا به آتش کشیده شدند، سکوت اختیار می کند. نگاهی به روزنامه های این کشور از لحظه تجاوز نظامی آمریکا تا زمان نستگیری نوریگا، مؤید برخورد غیرفعال، سکوت یا دفاع ضمنی آنها از عملیات «هدف مقدس» بود. بزرگترین توجیه برخی از مطبوعات برای حمله نظامی آمریکا به پاناما، حمایت افکار عمومی این کشور است که گویا می تواند این تجاوز را مشروع جلوه دهد. چنین برخورد جانبدارانه ای از سوی دیگر کشورهای اروپای غربی به صورت آشکارتری صورت پذیرفته است.

مارگارت تاچر نخست وزیر انگلستان همچون گذشته (تجاوز هوش آمریکا به لیبی) حمایت بی قید و شرط خود را از عملیات نظامی آمریکا در دفاع از «دمکراسی و حقوق بشر» اعلام می دارد و به سان اسلاف خویش چنین وظیفه ای را (تجاوز به حق حاکمیت ملی دیگر کشورها) ارث ابدی خود و شرکاء به حساب می آورد. آلمان غربی، ایتالیا، ژاپن و استرالیا نیز به سان دیگر «پاسداران» دمکراسی، اعلام می کنند که تجاوز نظامی آمریکا به پاناما را «درک» می کنند.

تجاوز نظامی آمریکا که با اسم رمز پرلمطراق عملیات «هدف مقدس» با تبلیغات فراوان در جلب حمایت افکار عمومی مردم آمریکا تدارک دیده شده بود، در واقع هیچ هدف مقدسی را دنبال نمی کرد. چراکه اگر چنین بود قبل از نوریگا می بایست برای خلع دهها دیکتاتور مورد حمایت همین

درحاشیه نامه رفیق علی کشتگر به اعضای سازمان فدائی

ضرورت دستیابی به اخلاق نوین سیاسی

آوران جهان نوین، دنیائی بدون ستم طبقاتی، آزاد و آباء، مبدل گردند.

متأسفانه باید اذعان کرد که کارهای غیر اخلاقی و غیر انسانی فراوانی به نام کمونیسم و ساختمان سوسیالیسم صورت گرفته و می گیرد که مرزبندی با آنها وظیفه میرم امروزی ماست.

علاوه براین، تبیین طبقاتی مقله اخلاق و ادعای اینکه تنها پرولتاریا است که واجد اخلاق سالم انسانی است و بقیه طبقات، فئودال ها، بورژوازی و خرده بورژوازی، اخلاقی متکی بر منافع «تنگ» طبقاتی خود دارند، بهانه دیگری به دست بسیاری از رهبران جنبش کمونیستی داد، تا در جهانی که هنوز پرولتاریا - در نتیجه اخلاق سالم انسانی - در آن حاکم نیست، بی هیچ قید و شرطی، همانگونه رفتار کنند که «منافع» و «مصالح» مبارزاتی شان اقتضا می کند!

طبیعی است که ما در اینجا به آن بخش از مفاهیم اخلاقی - و در واقع بی اخلاقی - در جنبش کارگری و کمونیستی اشاره می کنیم، که به وسیله تئوری ها موجه قلمداد شده اند و در بسیاری از موارد به مثابه روشی قابل دفاع به کار رفته اند. در غیر این صورت، برای زودن ناپاکی ها از دامن اخلاق انقلابی، لیست طولی نیز از بی اخلاقی هائی وجود دارند که منشأ پرورشان مبنای تئوریک ندارد و عمدتاً به شخصیت و اخلاق طراحان و مجریان آنها مربوط است.

در این میان، به اعتقاد ما، مثلاً پیمانی که میان استالین و هیتلر بر سر تقسیم لهستان و سرزمین های بالت بسته شد، و علی کشتگر در نامه خود، به درستی بدان اشاره دارد، از همان موارد تاریخی در جنبش کمونیستی است، که می توان با تئوری «اخلاق طبقاتی» توجیهش کرد و نشان داد که چگونه استالین، برای پیشبرد آنچه که خود «منافع میهن سوسیالیستی» می نامید، هر اقدام، هر پیمان محرمانه، هر همسویی و همکاری را با هر کس، حتی با هیتلر موجه می شناخت و همه این اقدامات را نیز به نام «منافع پرولتاریا» و «حفظ و گسترش نسل و نسل های سوسیالیسم» به انجام می رسانید.

آیا فروپاشی شتابزده نظاماتی که پیش از نیمی از قاره اروپا را دربر گرفته بودند، از جمله ثمره چنین تلقی هائی نمی توان نامید؟ باید اذعان کرد که انعقاد چنین پیمانی میان هیتلر و استالین نه اولین اقدام از این نوع و نه آخرین نمونه آن بوده است.

شناخت ردهای این تفکر، در سرتاسر تاریخ جنبش کمونیستی، و به ویژه مصداق های آن در جنبش کمونیستی میهنمان، از وظایف جدی جنبش نوآندیشی است، تا از این رهگذر، آنچه که اخلاق کمونیستی و یا انقلابی نامیده می شود، از ناپاکی هایش پیراسته گردند و مهر و نشان اندیشه ها و نیز تجارب انسان پیشرو آستانه قرن بیست و یکم را بر پیشانی نهد.

علیه دشمن، دوست بودن یا دشمن دشمن و نهایتاً تنزل کردن درحد آتش بیار معرکه نیروهای متخاصم و قماربازی بر سر سرنوشت خود و دیگران، اشتباه گرفته می شود.

نویسنده آنگاه نتیجه می گیرد که: «درسیاست باید همیشه به اقدامی رای داد و راهی را پیشه کرد که بتوان با وجدان آرام و با یگانگی درون و بیرون از آن در برابر مردم دفاع کرد.»

پیرایش اخلاق کمونیستی، سر فصل بزرگی از استراتژی جنبش نوآندیشی

پیرامون این نامه و نکات مطرح شده در آن، نکات جالب و متعددی قابل بحث و بررسی هستند. از موضوع وابستگی و استقلال یک نیروی سیاسی گرفته، تا بررسی حقانیت روشی که اجازه می دهد برای مقابله با دشمن - که به طور متعارف مرتجع و ستمگر است - از هر امکانی بهره گرفت، و نیز موضوع پراهمیت حقوق دمکراتیک اعضای یک سازمان و چگونگی رعایت آن، همه و همه مباحثی هستند، که لااقل در جنبش چپ کشور ما، نسبت نخورده باقی مانده اند و ضرورت خانه تکانی جدی در این عرصه ها را به خوبی نشان می دهند.

مقوله ای که در این مختصر، اشاره به آن ضروری است، ارزیابی مجددی است که می توان و باید در قبال مفهوم به ظاهر ساده ولی عملاً بسیار پیچیده «اخلاق کمونیستی» به عمل آورد. واقعیت این است که جنبش چپ، از بدو پیدایش خود، نه فقط به مثابه جنبش ستمدیدگان علیه ستمکاران، بلکه همچنین به عنوان حرکت نوینی که رو به آینده دارد و آرمان ها و اخلاق نوینی برای بشریت به ارمغان می آورد، پیام آور و بشارت دهنده نیکی ها و فضایل بشری بوده است. هزاران هزار هاداران این جنبش در سراسر جهان، برای مقابله با وحشیانه ترین خشونت ها، رذیلانه ترین توطئه ها و کثیف ترین روش های غیر انسانی طبقات حاکم، نه فقط پر ایثار و فداکاری و از جان گذشتگی و شهادت های قهرمانانه خود متکی بوده و در این راه رد پای خونین و افتخار آمیزی پرچم تاریخ معاصر به جای گذاشته اند، بلکه در عین حال، در هر گام از تیرد، به افشای بی امان چهره مزورانه دشمن و بی اخلاقی و بی پرستی سیاسی بازان حرفه ای پرداخته و از این رهگذر نوید فضیلت های انسانی، سلامت نفس، پایبندی به اصول، وفاداری به آرمان های بشری، ایثار «خود» برای دیگران و غیره را تحت لوای «اخلاق کمونیستی»، به مردم بشارت داده اند.

این همان میراثی است که باید سینه به سینه منتقل شود و به پرچم افراشته ای در دستان پیام

انتشار نامه رفیق علی کشتگر خطاب به اعضای سازمانش، بحث هایی در اطراف خود برانگیخته است موضوع اصلی نامه را داور و ریکشتگر نسبت به رابطه سازمان فدائی با دولت عراق تشکیل می دهد و او در این نامه ضمن تشریح ماهیت رژیم حاکم بر این کشور، هر نوع رابطه با چنین رژیمی را مردود می شمارد. او در این نامه توضیح می دهد که چگونه اکثریت کمیته مرکزی تصمیم گرفته است که با رژیم عراق تماس برقرار کند و علیرغم اینکه شخص وی مخالف جدی اینگونه تماس ها بوده است، وی را مأمور برقراری این ارتباط می کنند. در نامه همچنین توضیح می دهد که مقاومت نامبرده برای پذیرفتن چنین مأموریتی، تحت عنوان سرپیچی از دستورات ک.م.، باعث برکناری وی از کمیته اجرائی شده است.

نویسنده نامه در توضیح مخالفت خود با برقراری ارتباط با رژیم عراق می نویسد: «ایجاد مناسبات میان سازمان ما و سازمان امنیت عراق - اداره استخبارات عراق - هیچ مفهومی به جز در غلطیدن به زشت ترین اصل ماکیاولیستی هدف وسیله را توجیه می کند» ندارد. نویسنده با یادآوری «بمباران کوردگان و زنان و مردان با بمب های شیمیائی، نابودی روستاهای کردستان عراق، شیار زدن مناطق مسکونی مردم و در به در کردن هزار هزار آنان» که «به دست همین حکومت صورت گرفته و ادامه دارد» متذکر می شود که «حکومت عراق برای ما ایرانیان پیام آور بزرگترین بدبختی و مصائب است... مردم ماهرگز بمباران مناطق مسکونی تهران و سایر شهرهای ایران را توسط رژیم صدام فراموش نمی کنند، همانگونه که مردم عراق چنانای جنگی رژیم ج.ا. را فراموش نمی کنند.»

رکشتگر در همین نامه یادآور می شود که «حکومت عراق نیز مثل حکومت اسلامی از آغاز در صدد بهره برداری از مخالفان حکومت اسلامی و تبدیل آنان به وسیله ای برای پیشبرد مقاصد خویش بوده است. حکومت عراق نیز همچون رژیم ج.ا. با هیچیک از اهداف مترقیانه، آزادیخواهانه و میهن پرستانه ما سازگار نیست، سهل است، با همه این اهداف خصومت آشتی ناپذیر دارد. رابطه این حکومت با نیروهای مخالف رژیم اسلامی فقط و فقط تا آنجایی به درد این حکومت می خورد که به اهداف ضد مردمی، ضد ایرانی و کشورگشایانه آن خدمت کند.»

او با ذکر نکات متعدد دیگری در همین رابطه، می پرسد «آیا هریک از دلایل پیشگفته، به تنهایی برای تردید کردن به اینگونه روابط کافی نیست؟» او داور و خود را در این باره چنین توضیح می دهد: «متأسفانه اخلاق و فرهنگ حاکم بر ما، هنوز همان اخلاقی است که اساس آن بر روشهای آزموده شده ماکیاولیستی و در عین حال استبدادی استوار است. در این فرهنگ، سیاست با دوز و کلک، زود پندهای پنهانی، متحد شدن با شیطان

نظرخواهی از خوانندگان راه ارانی

خواننده گرامی! راه ارانی در نظر دارد برای ارزیابی بخش های مختلف نشریه و نیز بهبود کار آن به خوانندگان خود مراجعه کند. هیأت تحریریه راه ارانی از همه خوانندگان راه ارانی تقاضا می کند در این نظرخواهی شرکت کنند. انتقادات، نظرات و پیشنهادات شما خوانندگان برای اصلاح و بهبود کار ما از اهمیت فراوان برخوردار است. خوانندگان ما در هر کشوری که اقامت دارند و به هر شکلی که نشریه ما را به دست آورده و مطالعه می کنند، در صورت عدم دسترسی به دستگاه فتوکپی می توانند، فقط باقیده شماره سئوالات بر روی یک صفحه کاغذ معمولی، پاسخ های خود را برای ما ارسال دارند. حداکثر مهلت برای ارسال پرسشنامه ها اوایل سال ۱۳۶۹ (اواخر ماه مارس) است. ما پیشاپیش از همکاری خوانندگان صمیمانه تشکر می کنیم.

- ۱- چتسیت مرد [] زن []
- ۲- سن کمتر از ۲۲ سال [] ۲۲ تا ۳۰ سال [] ۳۰ تا ۴۰ سال [] ۴۰ تا ۴۸ سال [] بیشتر از ۴۰ سال []
- ۳- از چه مدت پیش راه ارانی را مطالعه می کنید؟
کمتر از ۶ ماه [] بیش از ۶ ماه []
- ۴- آیا راه ارانی را به طور منظم مطالعه می کنید؟
آری [] خیر [] به ندرت []
- ۵- راه ارانی را از چه طریقی به دست می آورید؟
اشتراک [] خرید مستقیم [] کتابخانه [] دوستان [] طرق دیگر []
- ۶- کدامیک از بخش های نشریه بیشتر مورد توجه شما قرار گرفته است؟
اقتصادی [] سیاسی ایران [] فرهنگی [] تاریخ [] جهان [] ترجمه از مطبوعات خارجی [] در محافل سیاسی [] صفحه خوانندگان [] مباحث ایدئولوژیک و برخورد با گروه های سیاسی []
- ۷- به نظر شما نشریه باید به کدامیک از بخش های زیر توجه بیشتری بنماید؟
اخبار اقتصادی [] تحلیل اقتصادی ایران [] اقتصاد جهان [] اخبار مهم سیاسی ایران [] اخبار فرهنگی [] تحلیل سیاسی وقایع ایران [] معرفی کتاب [] مقالات فرهنگی [] تاریخ ایران [] تاریخ جهان [] اخبار کوتاه جهان [] تحلیل وقایع جهان [] ترجمه مطبوعات خارجی [] در محافل سیاسی [] مباحث ایدئولوژیک و برخورد با گروه های سیاسی [] صفحه خوانندگان [] اخبار اجتماعی [] اخبار زندگی مردم و زحماتشان [] ورزش [] مسائل کاری [] مسائل زنان [] مسائل جوانان []
- ۸- به نظر شما مهم ترین کمبودهای نشریه کدام است؟
- ۹- چه پیشنهاداتی برای بهبود کار نشریه دارید؟
- ۱۰- آیا به نظر شما راه ارانی در تحقق هدف خود به عنوان نشریه ای باز، دمکراتیک و آزاداندیش موفق بوده است؟
آری [] تا حدی [] خیر [] بی نظر []
- ۱۱- آیا شما با «راه ارانی» به عنوان نام نشریه موافقت می کنید؟
آری [] خیر [] اگر نه، چه نامی را برای نشریه پیشنهاد می کنید؟
- ۱۲- آیا به نظر شما وابستگی یک نشریه (از جمله راه ارانی) به یک حزب سیاسی به صورت ارگان مرکزی و یا هرتوح بستگی مشابه، عامل بازدارنده برای آزاداندیشی و دمکراتیک بودن فضای نشریه به شمار می رود؟
آری [] تا حدی [] خیر [] بی نظر []
- ۱۳- کدامیک از موارد زیر در مورد شما صادق می کند؟
هوادار یا عضو حزب دمکراتیک مردم ایران []
هوادار یا عضو سازمان سیاسی دیگر []
هوادار یا عضو هیچ گروه سیاسی []

کمک مالی

پاسخ به فراخوان از کیل ۲۰۰ مارک آلمان غربی

<p>حق اشتراک برای یک سال در خارج از کشور: برای کشورهای اروپایی: معادل ۴۰ مارک آلمان غربی برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی: معادل ۵۰ مارک آلمان غربی</p> <p>کمک های مالی و حق اشتراک خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:</p> <p>RAHE ERANI AACHENER BANK EG (BLZ 39060180) KONTO NR.: 90985 AACHEN - WEST GERMANY</p>	<p>RAHE ERANI</p> <p>Nr.: 20, Februar 1990</p> <p>بهاء معادل ۱۰۰ ریال</p> <p>با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:</p> <p>MAHMOUD B. P. 23 F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE</p>	<p>تذکر:</p> <p>راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسنده ها آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.</p> <p>برای تماس مستقیم با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:</p> <p>RIVERO, B. P. 47 F-92215 SAINT CLOUD CEDEX, FRANCE</p>
--	---	--